میکروفیلم تهیه شد

بازبینی شد ۱۳۸۰/۲/۲۴ احمد رشیدی

رساله در تجارت فارسی
۹۰۰۶ عمومی - فقه

کتابخانه [redacted] قدس

اسم کتاب ملک مستعجل فارسی

مصنف حاج محمد مجتهد جعفر استرآبادی

مؤلف

خطی نستعلیق مختلف السطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۵۸ عدد اوراق صفحه ۱۴۸

جزء کتب کلام شماره

شماره عمومی ۹۰۰۶ شماره قبض

واقف شیخ محمد حسن قمی تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۴۱

طول ۲۱ عرض ۱۷ گنجه

ضمیمه ۳ - ۶ برگ است

۱

* صدرا: آمده: شاخ نبات است تألیف محمد جعفر استرآبادی

۳۴۲ ص

[illegible]
لله

جهت اطلاع فهرست نویسها
نسخه دیگر شاخ نبات
به شماره ۸۶۲۹ م در فهرست
رضوی ۱۱، ۷۵ آمده و ش
عربی ک ۲ ...
... کتب ادبی رهبری "۸۶" است

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: شاخ نبات
مولف متن: محمد جعفر استرآبادی (محشی) (۱۲۶۳ ق)
شارح:
مترجم:
تاریخ تحریر: ۱۲۵۸ نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۹
نام کاتب:
موضوع: عقائد زبان: فارسی عدد اوراق: ۲
طول: ۲۱ عرض: ۱۷ شماره عمومی:
وقفی / خریداری: محمد رضا قائمی تاریخ وقف: ۱۳۴۱ اردی‌بهشت
ملاحظات:

توحید که صاحب جمیع صفات کمال و جمالست و صفات ذاتیه او عین ذات
اوست و احد و یکتاست بی شریک و بی همتاست عدل یعنی خداوند عالم عادل است
و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبراست و از قبح و شر مجرد و معراست
در جمیع فعلهای او نیکویی است و با غرض و فایده ایست که عاید به بنده کان اوست
و صاحب لطف بر بنده کانست و فعل او همه بر وفق مصلحت است و خلق کرد

بعنی ... الجحود ...

این کتاب ... برحوم حاج شیخ محمد رضا قائمی ... بوده که وسیله ... وقف ... آستان قدس رضوی گردید
۱۳۴۰/۱۲/۲۷

بنده کان را قاطبه با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار نبوت یعنی پیغمبر ما
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق است بسوی انس و جان فرستاده خدا
بر سبیل لزوم عقلی بسوی بنده کان با معجزات چند که از جمله آنهاست معراج جسمانی و شق
القمر و قران مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند بسوی بنده کان
و لیکن معصوم از جمیع گناهانست و آخر همه پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت
و از برای اوست اذن شفاعت امامت یعنی علی بن ابیطالب با یازده فرزند او که هر یک اعلم
عصر خود بوده اند و لیکن معصوم از جمیع گناهان اند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بر حق می باشند
بر جمیع بنده کان و جانشین بلا فصل پیغمبر اند بحکم ترتیب بنص خدا و خاتم پیغمبران و
واجبست بر جمیع مکلفین مودت و طاعت ایشان در امر دنیا و دین امام اول
علی بن ابیطالب است امیر المومنین است امام دوم امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ
اوست و امام سیم امام حسین است که پسر دیگر اوست و امام چهارم امام زین العابدین
علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق است
و امام هفتم امام موسی کاظم است و امام هشتم امام علی بن موسی الرضا است و امام
نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی بن النقی است و امام یازدهم امام حسن عسکری است
و امام دوازدهم امام محمد مهدی است که آخر امامان است و صاحب الزمانست و در پرده
و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد کرد و از عدل پر خواهد
نمود عجل الله فرجه معاد یعنی خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بنده کان را از مردن
در قبر در بدن اصلی از برای سوال و سایر احوال و در عالم برزخ در بدن مثالی
از برای غیر نبی و وصی از برای جزا دادن بمقتضای اعمال و در روز قیامت کبری

هذا کتاب
ملک المیمون
مرحوم حاجی م[لا]
استرابادی

کتابخانهٔ آستان قدس قم
و موزه مسلمی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسوله و آله اما بعد پس میگوید خادم طلبین مذهب جعفری و شرع محمدی محمد جعفر استرابادی که این رسالهایست در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری بدانکه اصول دین پنج است **اول** توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در ذات **دوم** عدل است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او **سیم** نبوت است که ریاست الهیه است بالاصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین **چهارم** امامت است که ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین **پنجم** معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر اجساد است **توحید** که صاحب جمیع صفات کمال و جمالست و صفات ذاتیهٔ او عین ذات اوست و احد و یکتا و بی شریک و بیهمتاست **عدل** یعنی خداوند عالم عادل است و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبراست و از قبح و شر در مجرد و معراست در جمیع فعلهای او نیکوئی است و با غرض و فایده ایست که عائد به بندگان اوست و صاحب لطف بر بندگانست و فعل او همه بر وفق مصلحت است و خلق کرد

(حاشیه:) یعنی هم او بود در ازل الوجود بالذات ...

بندگان را قاطبة با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار **نبوت** یعنی پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق است مبعوث بسوی انس و جان فرستاده خدا بر سبیل لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات چند که از جملهٔ آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قران مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست و آخر همه پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت و از برای اوست اذن شفاعت **امامت** یعنی علی بن ابیطالب با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهانند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بر حق می باشد بر جمیع بندگان و جانشین بلافصل پیغمبرند بخصوص ترتیب بنص خدا و خاتم پیغمبران و واجبست بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین امام **اول** علی بن ابیطالب است امیر المؤمنین علیه السلام و امام **دوم** امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ اوست و امام **سیم** امام حسین است که پسر دیگر اوست و امام **چهارم** امام زین العابدین علی بن الحسین است و امام **پنجم** امام محمد باقر است و امام **ششم** امام جعفر صادق است و امام **هفتم** امام موسی کاظم است و امام **هشتم** امام علی بن موسی الرضا است و امام **نهم** امام محمد تقی است و امام **دهم** امام علی بن النقی است و امام **یازدهم** امام حسن عسکری است و امام **دوازدهم** امام محمد مهدی است که آخر امامان است و صاحب الزمانست و در پرده و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد کرد و از عدل پر خواهد نمود عجل الله فرجه **معاد** یعنی خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را از ابرار و اشرار در قبر در بدن اصلی از برای سؤال و سایر احوال و در عالم برزخ در بدن مثالی از برای غیر نبی و وصی از برای جزا دادن بمقتضای اعمال و در روز قیامت کبری

(حاشیه بالای صفحه:) این کتاب متعلق بود بمرحوم حاج شیخ محمد رضا تائبی که نزد اینجانب بود که وسیله مرحوم حاج ... اسمعیل تائبی وقف در کتابخانه آستانه قدس رضوی گردید
اسمعیل تائبی
۱۳۴۰/۱۲/۲۷

آستان قدس

كتابخانه مركزى آستان قدس رضوى

نام كتاب: محک المشحون — تنقیح الاصول

مؤلف متن: محمد جعفر استرابادی محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲۹۸ نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۹

جزء کتب: کلام زبان: فارسی عدد اوراق: ۶۲

طول: ۲۱ عرض: ۱۷ شماره عمومی: ۹۰۰۵

وقفی / خریداری: [illegible] تاریخ وقف / خریداری: ۱ اردیبهشت ۱۳۴۱

ملاحظات: ....

[illegible] ۲ برگ اول [illegible]

[illegible] از مؤلف

وصل است که بیان میکنند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین و مذهب

۳

این کتاب مال [illegible]

بهشت
از احکام دنیا و آخرت چون نجاست و طهارت و استحقاق خلود در جهنم
و مانند اینها پس باید دانست اولاً که اصول دین عبارتست از اعتقاداتی که بآنها
دین متحقق میشود و حاصل و بسبب آنها مکلف داخل در دین پیغمبر آخر الزمان میشود و احکام
اسلام چون طهارت و حرام بودن کشتن و اتلاف اموال و مانند اینها بر آن
مترتب میشود و اصول مذهب عبارتست از اعتقاداتی که بنای مذهب جعفری
و اثنا عشری بر آنست و بدون آنها مذهب اثنا عشری درست حاصل نمیشود
و بسبب آنها مکلف داخل در مذهب جعفری میشود و احکام ایمان خاص چون
جواز اقتدا کردن و قبول شهادت نمودن و زکوة دادن و مانند اینها بر آن
مترتب میشود و تعیین هریک بعد از این انشاء الله خواهد شد و بنا اینکه اصول
دین پنج است و منحصر در پنج نیست چنانکه بعضی توهم کرده‌اند و عدالت و
امامت از اصول مذهب شمرده‌اند زیرا که منکر مطلق عدالت که مقابل جور
و ظلمست و منکر امامت مطلقه به سبب اعتقاد کردن اینکه امامت در دین پیغمبر ما
واقع نشود که واقع نبود و واقع مثل خوارج که از دین خارجند بلی
عدالت خاصه که بمقابل جبر و قول بخلق کردن عباد بر وجه اضطرار در افعالست
و امامت خاصه بر وجهی که اثنا عشری قایلند از اصول مذهب است که بنای
مذهب بر آن اختصاص بمذهب اثنا عشری دارد و جمیع مذاهب مخالف
دین نیستند اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات نیست و روایت
[illegible] است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او و این
[illegible] شمرده‌اند و سایر صفات چون حیات و علم و قدرت را که

ومحشر و بدن اصلی و عنصری از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان
و نیکوکاران و مانند ایشان را چون جماعتی که از گناهان ایشان عفو شده باشند
بشفاعت و مثل آن چون حسنات مفوضه ایشان که باعث عفو از گناهان ا[ست]
از پل که جسر است بر روی جهنم و از موی باریکتر و از شمشیر برنده تر است صراط
میگذرانند و باعراف یا بهشت میبرند و بدکاران را که کافر یا مانند ایشان اند بجهنم
میبرند و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند چون اثنا عشری بعد از پاک شدن از
گناهان یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون میآرد
و باعراف یا بهشت میبرد والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
و آله الطاهرین بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین یا الحمد لله واجب الوجود بالذات
و صاحب الصفات سیما التی هی عین الذات والواحد من جمیع الجهات والعادل
فی کل الحالات و ایجاد الممکنات والصلوة والسلام علی اشرف الانبیا
محمد سید السادات و علی آله الائمة الذین هم شفعاء المحشر و وسائل دخول الجنات
اما بعد پس میگوید خادم طالبین مذهب جعفری و شرع محمدی محمد جعفر استرابادی که
این رساله ایست که فلک مشحون است از برای نجات از دریای حیرت و آب
حیات کبریت است از برای تشنگان وادی ضلالت و جهالت که بخواهش اخ
اعز روحانی برادر ایمانی موفق بتوفیق الله تعالی حاجی عبدالله نوشته شد
و مشتمل است بر بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که واجب است بر مکلف
که آنها را بداند و در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید پس در این رساله پنج باب است
که در هر باب یک اصل است و در هر اصل پنج فصل است و بعد از هر فصل تکمله
و صل است که بیان میکند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین و مذهب

از احکام و بنا بر آخرت چون نجاست و طهارت و استحقاق خلود در جهنم یا بهشت
و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین عبارتست از اعتقاداتی که بآنها
دین محقق میشود و حاصل و بسبب آنها مکلف داخل در دین پیغمبر آخر الزمان میشود و احکام
اسلام چون طهارت و حرام بودن کشتن و اتلاف مال او و مانند اینها برا[و]
مترتب میشود و اصول مذهب عبارتست از اعتقاداتی که بنای مذهب جعفری
و اثنا عشری بر آنست و بدون آنها مذهب اثنا عشری درست حاصل نمیشود
و بسبب آنها مکلف داخل در مذهب جعفری میشود و احکام ایمان خاص چون
جواز اقتدا کردن و قبول شهادت نمودن و زکوة دادن و مانند اینها بر آن
مترتب میشود و تعیین هر یک بعد از این ان شاء الله خواهد شد و تا بنا اینکه اصول
دین پنج است و منحصر در پنج نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند و عدالت و
امامت را از اصول مذهب شمرده اند زیرا که منکر مطلق عدالت که مقابل جور
و ظلم است و منکر امامت مطلقه بسبب اعتقاد کردن اینکه امامت در دین پیغمبر ما
واقع نشود که واقع نبود و واقع نشد مثل [illegible] خوارج اند از دین خارج اند بلکه
عدالت خاصه که بمقابل جبر و قول بخلق کردن عباد و بر وجه اضطرار در افعال است
و امامت خاصه بر وجهی که اثنا عشری قائل اند از اصول مذهب است که بنای
مذهب است آن اختصاص بمذهب اثنا عشری دارد و جمیع مذاهب حق ایشان
دین نیستند اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است و روایت
… است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او و از این
… ن شمرده اند و سایر صفات چون حیات و علم و قدرت را که

که تعلق بکمال ذات دارند از اصول دین جداگانه نشمرده‌اند زیرا که اینها از توابع
توحید میباشند که تعلق بکمال ذات دارد نه افعال سیم نبوت است که ریاست
الهیه است بالاصاله از برای بشر معصوم عالم بر مکلفین در امر دنیا و دین
چهارم امامت است که ریاست الهیه است جانشینی بر وجه نیابت خاصه از برای بشر
معصوم منصوص بخصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب سید المرسلین بر جمیع
مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است که زمان جزای عباد است و عود
ارواح و حشر اجساد است در توحید است که اصل اول است اصل توحید
بحسب معنی تصوری عبارتست از اینست و این مکلف واجب الوجود بالذات را
یکتا بدانی از جمیع جهات چون یکتائی جزئیاتی یعنی تفرد در افراد واجب جزئیات
الوجود بالذات مثبت و یکتائی در ذات و صفات ذاتیه او
یعنی تفرد در آنها منفیست و صفات ذاتیه او عین ذات او میباشند و یکتائی
در اجزاء عقلیه یعنی جنس که مابه الاشتراکست و در آن دو نوع با هم شریکند
و فصل که مابه الامتیاز است و بسبب آن هر یک از دیگری امتیاز می‌یابند
در ذات او مثبت و یکتائی از اجزاء خارجیه که در اجزاء عقلیه است یعنی ماده و صورت
ندارد و یکتائی در اجزاء عنصریه رئیسه و غیر رئیسه یعنی سر و گردن ندارد و دست و پای
و مانند اینها ندارد و پس مراد از یکتائی آنست که شبیه ندارد و تفرد در واجب
الوجود بالذات مثبت و تکثر در ذات او منفیست و جزء عقلی و خارجی و عنصری
ندارد و چنانکه در صفات و افعال مانند ندارد و در استحقاق عبادت که
از برای او است شریک ندارد و مراد از مثبت که واحد [illegible]

با آنکه نوع از جنس است و بحسب معنی التصدیقی این است که مکلف در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع
صفات کمال و جمال است و منزه است از جمیع صفات نقص و صاحب
جلالست و صفات ذاتیه او عین ذات او است و احد و یکتاست و بی
شریک و بیهمتاست پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول آنکه
خالق عالم و ممکناتست دویم آنکه واجب الوجود بالذاتست یعنی چون وجود بمعنی
منشاء اثر عین ذات او است پس هستی او بالذات ضرور است و نیستی او
بالذات محالست سیم آنکه صاحب جمیع صفات کمال و جمالست چهارم آنکه
منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است پنجم آنکه صفات ذاتیه او
عین ذات او است باید دانست که کلام در بیان متعلقات این اصل در پنج فصل
واقع میشود فصل اول در بیان این است که از برای عالم صانع و خالقی است که
واجب الوجود بالذاتست یعنی ذاتیکه هستی او ضرور است و نیستی او ممتنع و
محالست [2] بنظر بذات او یعنی [3] منشاء اثر عین ذات او است پس هستی او لازم
و ضرور است بملاحظه ذات او بدون ملاحظه غیر و نیستی او ممتنع و محالست
بملاحظه ذات او بدون ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس محالست بمعنی
که وجود او مثل وجود ما نیست که ما میشود باشیم و میشود که نباشیم و هستی ما ضرور نمیشود
مگر بسبب غیر که مشیت الله باشد پس ما واجب بالغیر میباشیم و خداوند
عالم واجب الوجود بالغیر نیست بلکه واجب الوجود بالذات است و ذات
او علت اثبات وجود از برای ذاتست بمعنی که هستی او از خودش است نه

[2] نظر بذات او
[3] چون وجود بمعنی

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

از دیگری زیرا که اگر از دیگری باشد لازم می آید که در مرتبهٔ تاثیر آن دیگری نیستی داشته باشد و الا لازم می آید تحصیل حاصل و آن با وصف وجوب وجود ممتنع است و از این ظاهر میشود که وجود باید عین ذات او باشد زیرا که اگر زائد بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه واجب و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر از ذات هستی داشته تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی داشته لازم می آید که چیزی که نیستی دارد و هستی بخشی ندارد هستی بخشد و این بدیهه عقل محالست پس باید وجود خداوند عالم و هستی او عین ذات او باشد و ذات او عین وجود بمعنی منشا اثر باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات او باشد و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم صانع است و واجب الوجود بالذات این است که ماهیت ممکن کلی از عدم بوجود نمی تواند بیاید مگر اینکه غیر او را ایجاد کند زیرا که غیر خود نمیتواند خود را ایجاد بکند بواسطه اینکه اگر در حال ایجاد خود وجود داشته باشد تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی داشته باشد لازم میاید که چیزی که نسبت باو هستی نبوده با وجود مساوی بودن هستی و نیستی او بالنسبه بذات او ترجیح هستی بدهد و این محالست بالبدیهه پس باید ایجاد کننده آن ممکن غیر او باشد و آن غیر واجب الوجود بالذات است یا ممتنع الوجود زیرا که آن چیز که مفهوم میشود از سه قسم که واجب و ممکن و ممتنع است بیرون نیست و محالست که ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که آن چیز که مفهوم میشود از سه قسم که واجب و ممکن و ممتنع است بیرون نیست زیرا که خود هستی ندارد و هستی او محالست پس متعین است که ایجاد کننده ممکن الوجود

واجب

واجب الوجود باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج می باشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد بود و این خلاف واقع و خلاف محسوس است و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است از جمله آنها آیه الله الذی خلق السموات والارض است یعنی خدا آن ذاتی است که خلق و ایجاد کرد آسمانها و زمین را و ایضا فرمود خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد کرد خداوند عالم انسان را از نطفه منی و ایضا فرمود والانعام خلقها لکم یعنی چهارپایان را خلق کرد از برای شما و ایضا فرمود خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی ایجاد کرد خدا از برای شما همه چیزهائی را که در زمین میباشند و ایضا فرمود سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید یعنی زود باشد که بنمایم ایشان را چیزهائی که علامات هستی خداوند عالم که ثابت اندر اطراف عالم که مصنوعات الهی میباشند و حاصل در نفسهای خودشان است تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان اینکه خداوند عالم حق و ثابت است آیا کافی نیست که خدا بر همه چیز گواه است و اثر او در همه چیز موجود و حاضر است و ایضا فرمود ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی هرگاه سؤال کنی از کفار که کیست ایجاد کرد آسمان و زمین را هر آینه میگویند که خلق کرده آنها را خداوند عالم پس خدا موجود است و صاحب هستی است و هستی بخش است و از جملهٔ آنها حدیثی است که مرویست از جناب امام جعفر صادق که فرمود سمعت ابی یحدث عن ابیه ان رجلا قام الی امیر المؤمنین فقال

یا امیرالمؤمنین بما عرفت ربک قال بفسخ العزائم ونقض الهمم لما ان هممت حال
بینی وبین همی وعزمت مخالف القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری ابی شنیدم
از پدرم که خبر رسید او از پدرش که فرمود که مردی برخواست بسوی جناب امیرالمؤمنین
پس گفت یا امیرالمؤمنین بچه چیز شناختی خدای خود را آنحضرت فرمود
شناختم خدا را بسبب فسخ کردن و برهم زدن قصدها و شکستن و برهم زدن اراده که
کار اراده کرد خلق او را او آیا نمی بینی که هرگاه قصد کنم چیزی را حایل میشود میان من و مقصود
من و هر زمانی که عزم چیزی کنم مخالفت میکند قضا، خدا عزم مرا پس دانستم که تدبیر
کننده کارها و امرها و تصرف کننده در آنها غیر من است و ایضا روایت است
که زندیقی که منکر خدا بود سؤال کرد از جناب امام جعفر صادق ع که ما الدلیل علی
صانع العالم یعنی چه چیز است دلیل بر اینکه عالم را صانع است یعنی چه چیز است
حضرت فرمود وجود الافاعیل التی دلت علی ان صانعها صنعها یعنی دلیل بر وجود
خدا آثار است که دلالت میکند بر اینکه مؤثری هست که آنها از او صادر شده اند
چون بنا که دلالت میکند بر وجود بنا کننده آنها و ایضا روایت که مردی عرض
کرد بحضرت صادق ع که دلالت کن مرا بسوی خدا که جدال کنندگان بر من بسیار
جدال میکنند حضرت فرمود که آیا هرگز سوار کشتی گشتی عرض کرد بلی فرمود که آیا
کشتی تو شکسته در جائی که کسی نبود که فریاد تو برسد عرض کرد بلی فرمود آیا در آنحال
دل تو علاقه گرفت باینکه کسی هست که قدرت دارد که تو را نجات دهد عرض
کرد بلی فرمود آنکسی که قادر است بر آن در جائی که هیچ کسی نیست بفریاد
رسد آن خداست چنانچه خواهد آمد و در این مقام اشاره است بر دهری

که دهر را ایجاد کرده اشیا نامیده اند و همچنین امثال ایشان چون زنادقه که منکر
ربوبیت اند و طایفه از حکما طبیعیین که طبیعت ممکنات را مؤثر در آنها میدانند و حاصل
اعتقاد بوجود واجب الوجود بالذات از اصول دین است و انکار آن کفر است
و باعث نجاست منکر و خلود در جهنم و سایر احکام شرعیه است فصل دوم
در بیان این است که خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمالیست
بیان این مطلب این است که صفات خدا بر سه قسمست و از برای هر یک سه
اسم است قسم اول صفات ثبوتیه حقیقیه است که در معنی آنها سلب و نسبتی
اعتبار ندارد و آنها ثابت اند از برای خدا نظر بحقیقت ذات او بدون ملاحظه
و نسبت بافعال و مخلوقات او که آنرا صفات ذات و صفات کمال نیز گویند
و آنها در این بیت مذکورند : قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک : هم قدیم و ازلی
پس متکلم صادق : پس آنها هشت صفت میباشند که آن قدرت و علم و حیات
و اراده و ادراک و سمیع بودن و بصیر بودن و مانند اینها از شعبه حیوة است
و متکلم و صادق بودن از شعبه قدرت است و قدرت عبارت است از توانائی
داشتن بر ایجاد کردن هر چیز که ممکن است بر وجهی که اراده کرده است و مراد
در اینجا چیزیست که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن آنست
چنانکه خواهد آمد و علم عبارتست از دانستن چیزها خواه کلی و خواه جزئی و خواه مجرد
و خواه مادی و خواه غیر خود و خواه ذات خود و مراد در اینجا چیزیست که منشأ انکشاف
اشیا و سبب ظهور آنهاست از برای عالم چنانکه خواهد آمد و حیات عبارتست
از صفتی است که باعث صحت متصف شدن موجود است بصفت
علم و قدرت و مراد در اینجا چیزیست که سبب صحت اتصاف بعلم و قدرت

خواه ذات باشد و خواه صفات چنانکه خواهد آمد و اراده عبارتست از علم بمصلحت و مفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک است بمعنی که آنچه ترک میکند با شعور بمصلحت قصد بآن بجای می آورد و آنچه ترک میکند با شعور بمفسده و اراده و قصد ترک آن میکند و ادراک عبارتست از علم بجزئیات محسوسه چون مبصرات که بچشم دیده میشوند و مسموعات که بگوش شنیده میشوند و مانند اینها چون سمیع و بصیر اوله و نقلا اظهر بوده اند چنانچه سمیع و بصیر در ذکر نموده اند و قدیم بودن عبارتست از همیشه بودن و ابتداء و انتهاء نداشتن و مراد از ازلی است که ابتداء ندارد و از ابدی است که انتهاء ندارد و از سرمدی است که ابتداء و انتهاء ندارد

و متکلم بودن عبارتست از ایجاد کردن کلام لفظی در زبان جبرئیل و درخت طور و مانند اینها مراد قدرت داشتن بر ایجاد کردن الفاظ و حروفی است که دلالت میکنند بر معانی که مقصود باشند فهمانیدن آنها بغیر و صادق بودن عبارتست از ایجاد کردن کلامیکه مطابق واقع است قسم دوم صفات ثبوتیه اضافیه است که در مفهوم آنها اضافه و نسبت بمخلوقات معتبر است که آنها را صفات فعل و صفات جمال نیز میگویند و آنها بسیارند چون خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحیمیت و جواد و مانند اینها که در ادعیه و اذکار مذکورند و از آثار صفات ذات میباشند و موقوف بر آنها میباشند و فرق میان صفات ذات و صفات فعل آنست که صفات ذات عبارتست از صفاتی که جایز نباشد ثابت کردن آنها با نقیض آنها از برای ذات واجب الوجود بالذات چون علم و قدرت و حیوة زیرا که جایز نیست اینکه گفته شود که خدا عالم است و عالم نیست و قادر است و قادر نیست هرچند بدو اعتبار باشد زیرا که خالی از ذات جایز نیست و صفات فعل آنست که جایز

خالقیت

باشد اثبات آن با نقیض آن از برای او بدو اعتبار چون رازقیت زیرا که جایز است که گفته شود خدا رازق موحدین است و رازق مشرکین نیست و همچنین جایز است که گفته شود که خدا عدالت کرد و عدالت نکرد یا آنکه تفضل کرد نه آنکه ظلم کرد قسم سیم صفات سلبیه است که در مفهوم آنها سلب و نیستی معتبر است و آنها را صفات نقص و صفات جلال گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص و احتیاج است و از صاحب جلال مسلوب و منفی است و آن هفت صفت است که در این بیت مذکور است نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق و مراد از مرکب چیزیست که اجزاء عقلیه یا خارجیه چون ماده و صورت و سر و گردن و دست و پای داشته باشد یکی از جمله آنها جسم است که صاحب عرض و طول و عمق و اجزاست و مراد از جوهر آنست که در محل وجود خود احتیاج بمحل نداشته باشد و بنفسه برپای باشد و محل عرض چون سفیدی و سیاهی باشد و جوهر او زاید بر ذات او باشد و اگر بجای جوهر جسم مذکور شود که رد بر مجسمه صریح شود اولی خواهد بود و مراد از مرئی آنست که دیدنی باشد بچشم در دنیا یا در آخرت یا بهر مراد از محل آنست که چیزی در وی حادث شود خواه عرض باشد و خواه غیر آن و مراد از معانی آنست که صفات ثبوتیه ذاتیه زاید بر ذات باشند و قائم بر ذات او باشند و مراد از غنی بودن آنست که احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه احتیاج بواجب الوجود بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس غنی علی الاطلاق بهیچ گونه احتیاج بهیچ چیز ندارد و قائم بماده و مکان و محل نیست و محتاج بصورت و شکل و زمان نیست شریک

بی شریک است بغیر ذات
بغیر از صد زوند عالم نیست
که واجب الوجود بالذات
باشد

نیست و محل حوادث نیست چنانکه بیان این خواهد آمد و مقصود در این مقام است
که ذات واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمال است در مقام ذات
چنانکه صاحب صفات جمیع کمال است در مقام فعل و ایجاد عالم و بعضی قائلند
که ذات خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات ذاتیه نیست بلکه ذات
او نایب صفات است باین معنی که بدون علم کار علم را میکند و بدون قدرت کار قدرت را
میکند و همچنین در سایر صفات تا اینکه محل حوادث بودن لازم نیاید و این قول
باطل است چنانکه در مقام رفع شبهه ایشان وجه این ظاهر خواهد شد و حق این است
که ذات واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه است بدلیل عقلی و نقلی و دلیل
عقلی اجمالی بر این مطلب این است که بدون صفات کمال بودن نقص است و نقص مستلزم
امکان است و با واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد و صفات ذاتیه مذکوره
صفات کمال میباشند که باعث نقص صاحب خود در صورت عینیت نمیشود و هر صفت
کمال که باعث نقص صاحب خود نمیشود ثبوت آن از برای خدا ممکن است زیرا که
امکان ثبوت عبارت است از نبودن مانع عقلی و مثل آن و در صورت مفروضه مانعی
نیست چنانکه مخفی نیست و هر چه از برای خدا ممکن است لازم است ثبوت آن تا اینکه
نقص لازم نیاید پس این صفتها لازم است که از برای خدا ثابت باشند و او صاحب
اینها باشد و اگر خداوند عالم قادر نباشد هر آینه در افعال خود محتاج خواهد بود بمعینی که
اعانت کند و رفع احتیاج کند و آن معین اگر واجب الوجود باشد لازم می آید تعدد واجب
الوجود و آن باطل است چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد محتاج خواهد بود و محتاج واجب
الوجود در اصل وجود پس لازم می آید که پیش از وجود خود موجود باشد تا اینکه اعانت کند

واجب

واجب الوجود را در ایجاد خود و این بالبدیهه باطل است با اینکه احتیاج داشتن منافات
دارد با واجب الوجود بالذات بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرده همه چیزها را
بر وجهی که خللی و عیبی در آنها نیست که باعث فساد و بر هم خوردگی امر ابدان و اجساد
ایشان شود و این بدون علم ممکن نیست و همچنین تخصیص دادن بعضی از اشیا را
بزمانی و بعضی دیگر را بزمانی دیگر بدون قصد و اراده ممکن نیست و در وقتیکه علم و
قدرت ثابت باشد حیات نیز ثابت خواهد شد زیرا که غیر حی قادر و عالم نخواهد بود
بالبدیهه و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده ان الله
علی کل شیء قدیر یعنی بدرستیکه خدا بر هر چیز قادر است و توانا و صاحب قدرت است
نظر بوضع لفظ قدیر و ایضا فرموده ان الله سمیع علیم یعنی خدا شنونده و دانا و
صاحب علم است و ایضا فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم
خدائی است که نیست خدائی بجز او که زنده است و برپا کننده امر مخلوقات است و
ایضا فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی این است و جز این نیست که
امر خدا در وقتیکه اراده کند چیزی را این است که میگوید بآن چیز که موجود بشو پس موجود
میشود و ایضا فرموده و کلم الله موسی تکلیما یعنی تکلم نموده حرف زد خداوند عالم با موسی
حرف زدنی و ایضا مرویست که قال رجل للصادق یا بن رسول الله دلنی علی
الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی فقال له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال
نعم قال فهل کسرت بک حیث لا سفینة تنجیک و لا سباحة تغنیک قال نعم قال
فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئا قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم
قال الصادق ع فذلک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیث لا منجی و علی الاغاثة

حیث لا یمنیث یعنی گفت مردی با امام جعفر صادق ع ای فرزند رسول خدا راه نمائی
کن مرا بر خدا که چه چیز است او زیرا که بر من بسیار جدل کرده اند جدل کنندگان مرا که
سرگردان ساخته اند پس حضرت فرمود ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی گشتی عرض کرد
بلی فرمود آیا کشتی شکسته در جائیکه کشتی دیگر نبود که نجات دهد ترا و شناگری نبود که
بفریاد تو رسد عرض کرد بلی فرمود آیا دل تو در آن وقت با تو گفت که چیزی هست که توانائی ۲ علاقه گرفت
دارد که تو را نجات دهد از آن بلا و ورطه عرض کرد بلی پس حضرت فرمود که آن چیز که تصور کرده
که او نجات دهنده تو است او خدا است که قادر و توانا است بر نجات دادن در جائی
که نجات دهنده نیست و بفریاد رسیدن در جائی که فریادرسی نیست و ایضا مرویست
از جناب امام رضا ع که فرمود ان الله هو العالم بالاشیاء قبل الاشیاء یعنی بدرستیکه
خداوند عالم عالم و داناست بهمه چیزها پیش از ایجاد آنها بسبب آنکه ذات خدا که علت
تامه است از برای جمیع چیزهای معلوم خدا العلم تام و علم حضوری بمعنی غایب نبودن
معلوم از عالم و علم تام بعلت تامه علت تامه هست از برای علم تام بمعلولات پس
خداوند عالم پیش از ایجاد اشیاء عالم بود بانها مثل علم با نها بعد از ایجاد آنها
بعلم حضوری بمعنی غایب نبودن علت معلوم از عالم و ایضا مرویست از جناب امیر
المؤمنین ع که فرمود و لعلمه بکل شیء علم المصالح فخلق لکم ما فی الارض جمیعا لمصالحکم یا بنی
آدم یعنی چون خداوند عالم عالم و داناست بهمه چیزها و مصلحتهای ایشان پس خلق
کرد از برای نفع شما همه چیزهائی که در زمین است از جهة مصلحت شما ای
بنی آدم و همچنین است سایر آیات و اخبار پس قول مخالف که ذات خدا را
صاحب صفات کمال نمیدانند بلکه نایب صفات میدانند چون نیم که اظهار آنها است

۹
و کار اظهار آنرا میکنند مخالف عقل و نقل است و توهم کردن اینکه صاحب صفات
بودن مستلزم این است که ذات خدا محل حوادث باشد با آنکه واجب الوجود بالذات
و قدیم بالذات معتقد و باشد توهم فاسد است زیرا که عین ذات بودن چنانکه
خواهد آمد این توهم را متوجه نخواهد بود با اینکه این قول مستلزم این است که ذات خدا در
مرتبه ذات پیش از ایجاد عالم ناقص باشد چون کسی که تمیم داشته باشد که در مرتبه
ذات بی اظهار نیست و با حدث است هر چند در مقام فعل مثل وضو در طلوع
نماز کند و حاصل اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم واجب الوجود بالذات صاحب
صفات کمال است نه نایب صفات از کمال اصول دین و اصول مذهب است
و منکر آن کافر خارج الایمان نیست یا ناقص الاسلام است یا ناقص الایمان است
فصل سیم در بیان این است که واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات
کمال و جمال است منزه از جمیع صفات نقص است که آنها را صفات سلبیه و صفات
جلال میگویند چون مرکب بودن و مانند این که مذکور شد و در این مقام رد بر چند
طایفه است چون مجسمه که خداوند عالم را جسم میدانند کالاجسام با حوالی
بحال و همچنین حلولیه و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد
شدن عرفا با خدا و همچنین واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا و مثل ایشانست
بعضی از اعتقادات فاسده یهود که میگویند خدا ابتدا دنیا را در شش روز
آفرید و روز هفتم که روز شنبه است معطل است که در آن معطل شد و فارغ
ماند در آسمان به پشت خوابید و پای بر روی پای گذاشته از کوفت
کار بر آمد این است که در روز شنبه کار را حرام میدانند و کفر میگویند که

سه پاس است در اول خر فریاد میکند و در دوم سگ فریاد کرده و در سیم اطفال
شیرخواره گریه میکنند و در هر سه پاس خدا می‌نشیند و گریه میکند و تا بنعره
میکند و میگوید وای وای خانه خود را خراب کردم و محراب خود را و چشم و فرزندان خود را
در عالم باسیری دادم که اشاره است بخرابی بیت المقدس و به قتل بنی اسرائیل
و دیگر میگویند که خدا هم هر روز نماز میکند و تسمه از تیماج بر سر می‌اندازد و دست خود را
می‌بندد و میگوید تا اینکه رحمت من غالب شود بر غضب من و دلیل بر ابطال عقلا آنست
که موصوف بودن خدا بصفات نقص باعث احتیاج و امکان است که
با واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن
و مانند اینها مستلزم احتیاج باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد بود نه
واجب الوجود بالذات و همچنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد شد و متغیر
حادث خواهد بود و ممکن یعنی خدای او واجب الوجود بالذات نخواهد بود و نقلاً — دلیل حادث ممکن خواهد بود
آیات و اخبار است چون قول خداوند عالم لا تدرکه الابصار یعنی درک نمیکند
او را چشمها و قول امام ع لا یحس و لا یجس و لا تدرکه الحواس و لا یحیط به شیء و لا جسم
و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند عالم بچشم دیده نمیشود و بدست درک
کرده نمیشود و درک نمیکند او را حواس ظاهره و باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی چون هوا
و مانند آن نه جسم و نه صورت و نه خط و نه حد و مانند اینها که دلالت میکند که
خدا جسم نیست و محل و حال و مانند اینها نیست وصل اعتقاد کردن اینکه خدا جسم
کالاجسام نیست از اصول دین است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل — ۲ و منکر این کافر است و از دین خارج است
عرفا حلول نمیکند و مانند اینها بر وجهی است که قایل این نحو از اعتقاد منکر ضروری

دین

دین میباشد و با قایل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری
از جماعت صوفیه خذلهم الله زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که ابد الآباد
جهنمی میباشند اول وحدت وجودی و موجودی که عالم را چون موج دریا
وهمی و خیالی میدانند دوم وحدت وجودی بالغه (?) موجود که عالم را چون
نیم (?) میدانند و ظاهر را واحد و مظاهر را متعدد چون شعاع شمس که در روزنهای
۳ حلول شیر و شکر — بسیار ظاهر میشود سیم اتحادی که قایلند بکامل متحد شدن عارف با خدا چهارم حلولی
۲ حلول آب در کوزه — که قایلند بحلول نمودن خدا چون شیر و شکر در دل عارف پنجم وصلیه که قایلند
عارف با خدا وصل میشود چون در بخانه (?) آب کوزه ششم مباحیه که همه چیزها را
حتی لواط را مباح میدانند هفتم ملامتیه که همه چیز مباح را بصورت حرام در آورده
جایز میدانند و سبب تقرب میدانند و منکر این کافر است و از دین خارج است
و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول نمیکند و مانند اینها با
بر وجهی و اعتقاد کردن باینکه خداوند عالم جسم لا کالاجسام ندارد (?) و مانند اینها از اصول
مذهب است و منکر این از ایمان و مذهب بیرون است نه از اسلام و دین بسبب
اعتقاد دو وجه دارد فصل چهارم در بیان این است که صفات ذاتیه واجب الوجود
بالذات چون علم و قدرت و حیات عین ذات اوست نه زاید بر ذات باین
معنی که علم بمعنی سبب ظاهر شدن چیزها و قدرت بمعنی سبب توانایی داشتن بر کردن
و نکردن کارها و حیات بمعنی سبب توانایی و صحت متصف شدن
بعلم و قدرت عین ذات اوست نه زاید بر ذات او و در این مقام رد بر اشاعره است
که صفات را زاید بر ذات میدانند و دلیل بر این مطلب عقلا این است که اگر حیات

و علم و قدرت و مانند اینها عین ذات واجب الوجود بالذات نباشد لازم می آید
نقص واجب الوجود بالذات در مرتبهٔ ذات او و نقص مستلزم احتیاج و امکان است
و احتیاج و امکان با واجب الوجود بودن بالذات منافات دارد و ایضا اگر قدرت
مثلا عین ذات او نباشد بلکه زاید باشد خالی از این نیست که یا واجب الوجود باشد
و یا ممکن حادث از جانب خود یا غیر خود پس اگر واجب الوجود باشد لازم می آید شرکت و تعدد
بودن واجب الوجود و این باطل است بدلیل عقلی و اگر خود او ایجاد کرده باشد لازم می آید
که بودن قدرت بر کاری که کرده باشد یا اینکه پیش از قدرت قدرت داشته باشد
و این نیز بالبدیهه باطل است و اگر از غیر او باشد لازم می آید احتیاج خداوند عالم
بغیر خود و این بالبدیهه باطل است و نه عین ذات بودن این صفات صفت کمالیست
که باعث نقص صاحب صفات خود نمیشود و هرچه چنین است از برای خدا ممکن است
و ثابت است و لازم است و نقل احادیث شریفه است که مروی است از حضرت
امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند لم یزل الله عز و جل و العلم ذاته و لا معلوم کان عالماً
و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور زیرا که
حدیث شریف است دلالت میکند که خدا در عالم همیشه عالم بوده و صاحب علم بوده و علم
عین ذات اوست نه اینکه ذات نایب علم باشد یا اینکه علم زاید بر ذات
او باشد و همچنین سمع و بصر و قدرت از اینجاست که وارد شده است که از کمال
توحید نفی کردن صفاتست از ذات یعنی صفات ذاتیه او عین ذات اوست
و جز جداگانه نیستند که زاید باشند بر ذات او و اگر کسی گوید علم بمعنی دانستن است
و قدرت بمعنی توانائی داشتن است و حیات بمعنی زندگی داشتن است و اینها

معنی مصدر

معنی مصدری میباشد و عرض میباشند پس چگونه ممکن است که عین ذات
واجب الوجود باشند جواب گوئیم که علم دو اطلاق دارد و دو معنی دارد یکی
دانستن و یکی منشاء انکشاف اشیا و سبب دانستن و ظاهر شدن آنها و علم
عین ذات بمعنی دوم است نه اول و همچنین قدرت بمعنی منشا تمکن و توانائی
بر کردن و نکردن عین ذات اوست و حیات بمعنی منشا صحت متصف شدن
بعلم و قدرت عین ذات اوست و چون بعضی آنها را منحصر در معنی عرضی فهمیده اند
قایل شده اند که ذات خدا نایب صفات است و این خلاف عقل و نقل است چنانکه
اشاره بآن شده است و اصل اعتقاد کردن باینکه صفات ذاتیه خداوند عالم
عین ذات اوست و زاید بر ذات او نیست که این مراد از عین بودن واجب
الوجود است از اصول مذهب است و منکر این داخل در مذهب اثنا عشری
و جعفری نیست و مخلد در جهنم خواهد بود علی الظاهر در صورت تقصیر فصل نهم در
بیان اینکه خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات و کمال
واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است زیرا که تعدد واجب الوجود
مفهومیست از مفاهیم و هر مفهوم یا واجب است یا ممکن یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود
واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود موجود نباشد زیرا که تصور تعدد ذات
بودن آن و دیگر اینکه لازم ماهیت وجوب وجود باشد و این مستلزم است که واجب الوجود
موجود نباشد زیرا که وجود او در ضمن هر فرد یا وحدتست نه تعدد و وقتی که تعدد ۲ هر فرد از دست و در ضمن
که لازم است نباشد باید وجوب وجود که ملزوم است نیز نباشد و این باطل است
بالبدیهه چرا که معنی واجب الوجود بودن منافی است با معدوم بودن تعدد

نهم نیست که آن صانع واجب
الوجود بالذات صاحب
جمیع صفات کمال و جمال
است و منزه از جمیع صفات
نقص و صاحب جلال است
و صفات ذاتیه او عین
ذات اوست و واحد و یکتا
و بی شریک و بی همتا است
بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی
ادله اینست که تعدد واجب الوجود
مفهومیست از مفاهیم و هر مفهومی
یا واجب است یا ممکن یا ممتنع
اگر تعدد واجب باشد

پس نبودن واجب الوجود ممتنع است و اگر تعدد ممکن باشد لازم می‌آید که فرد واجب

الوجود که موجب حصول تعدد است ممکن الوجود باشد و این نیز باطل است بالبدیهه

پس متعین شد که متعدد بودن واجب الوجود ممتنع است پس واجب الوجود

یکتا خواهد بود و اگر برای آن مفهوم یک فرد بیش نخواهد بود اگر از برای خداوند عالم

شریک باشد لازم می‌آید که مرکب باشد از جنس و فصل زیرا که مراد از جنس

چیزیست که دو چیز یا بیشتر در آن بحسب ذات خود شریک باشند و مراد از

فصل چیزیست که باعث امتیاز هر یک از دیگری باشد و تعدد واجب

الوجود مستلزم این نحو از ترکیب است و هر مرکب محتاج است باجزاء خود بجز

کل است محتاج بغیر منافی است با واجب الوجود بودن و همچنین ترکیب

مستلزم احتیاج است بکسیکه ترکیب کننده آنها باشد و احتیاج

منافی است با وجوب وجود و ایضا اگر واجب الوجود متعدد باشد خالی از این

نیست که هر یک قادر بر تعجیز یکدیگر خواهند بکنند یا نه اگر قادر باشند لازم

می‌آید که یکی در صورتی که بخواهد زندگی شخصی را در زمانی بخواهد و دیگری مردن

او را در آن زمان که یک شخص در یک زمان زنده باشد و هم زنده نباشد و این

محالست و اگر قادر نباشند محتاج خواهند بود و احتیاج مستلزم امکانست

و منافی است با واجب الوجود و ایضا جمیع انبیا و اوصیا و اولیاء و عقلاء

معتبرین اتفاق کرده‌اند بر وجود صانع و یکتائی او بودن جامع صفات کمال

و منزه بودن او از صفات نقص و اتفاق ایشان باعث قطع است بر

اینکه ایشان خطا نکرده‌اند و دروغ نیز نگفته‌اند چنانکه تواتر افادهٔ قطع میکند و ایضا

داین صدد مقتضای برهان عقل و نقل است که گذشت اگر تعدد ممکن نشد لازم می‌آید که بالنتیجه فرد واجب الوجود ممکن الوجود باشد و این محالست بالبدیهه پس منعکس است که تعدد واجب الوجود ممتنع شد نیز از اینکه خداوند عالم شریک در ذات نباشد

ظاهر شدن معجزات که از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرونست چون اژدها

شدن عصا و شق القمر و زنده کردن مرده باشند اینها که صادر شده‌اند از پیغمبران که

ادعا کرده‌اند که ما از جانب خدا آمده‌ایم که واجب الوجود بالذات است و او

یکتاست و دلیل است بر اینکه خدای یکتا موجود است و اینها از قوه و طاقت

بشر است از برای حقیقت قول ایشان اظهار میکند و موجود میکند پس اگر خدا

از یکی بیشتر میبایست آن دیگری نیز پیغمبری بفرستند از جانب خود

که اظهار کنند که او موجود و معبود است و نفی کردن او باطل است و دلیل نقلی بر

همطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند

عالم یکی است و نسبت خدائی بجز او که زنده و برپا کننده امر هاست و ایضا

فرموده یا من لا اله الا الله یعنی نیست خدائی مگر خداوند عالم که یکتاست و در جای دیگر

ایضا فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی هرگاه در آسمان و زمین خداهای

متعدده میشدند بجز خداوند واحد یکتا هر آینه فاسد میشدند که اینها سلسله

ممکنات که از راه ارتباط بمنزله معلول میباشند با اینکه کلی ممکن و احداث

بمقتضای تأثیر یکی از خداها که مستقل و علت تامه میباشد باید موجود

باشد و بمقتضای تأثیر دیگر که تعطیل و رجا و بالبدیهه محال است باید معدوم باشد

پس نظام عالم بدون وحدت صانع عالم انتظام نخواهد یافت چنانکه دو پادشاه

در مملکتی باشند باعث اختلال اوضاع اهل المملکت خواهد شد و ایضا فرموده

و ما کان معه اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلی بعضهم علی بعض یعنی نیست با خداوند

عالم خدائی زیرا که هرگاه خدائی میشد با او هر دو مستقل میشدند هر آینه میبرد هر خدائی

مخلوق خود را زیراکه علّت تامّه در معلول شخصی نمیتوانند تاثیر کنند والّا لازم می‌آید
علت تامّه نباشند تا تحصیل حاصل کنند و اگر یکی مستقل باشد و دیگری
محتاج باشد هر آینه بلندی خواهد داشت آن قادر بر آن عاجز و آن عاجز معلول
و محتاج خواهد بود و خدا نخواهد بود و ایضاً فرموده قل هو اللّه احد اللّه الصّمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفواً احد یعنی بگو ای محمد که خدا از هر جهت یکتاست و خدا محتاج نیست و در
و مادر و فرزند ندارد و از برای او مانند و شریکی نیست و شبیهی و آیات و اخبار در این
باب بسیار است و اصل اعتقاد کردن بیکانگی خداوند واجب الوجود بالذات که
ردّ است بر مجوس که یزدان را خالق خیر میدانند و اهرمن را خالق شر میدانند
و از برای مشرکین که از برای خدا ماه یا آفتاب یا آتش و یا بت و غیر اینها را
شریک میدانند و همچنین کسانی که عزیر یا علی یا عیسی را پسر خدا میدانند از اصول
دین است و منکر آن کافر میباشند و نجس و مخلّد در جهنم است باب دوم در بیان
اصل دوم است و آن عدل است بدانکه عدل بحسب معنی لغوی عبارت است
از بودن افعال واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و حدّ اعتدال و به
معنی تصدیقی آنست که اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادل است و در جمیع
افعال کامل است و از ظلم منزّه و مبرّا است و از قبح و شر و مجرد و معرّا است و
در جمیع فعلهای او نیکوست و با غرض و فایده است که عاید به بندگان است و فعل او
همه بروفق مصلحت است و خلق کرده بندگان را همه را با قدرت و اختیار و بدون
تفویض و اجبار و در این اصل سه فصل است فصل اول در بیان این است که
خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و راضی بظلم و ستم کردن نیست و جمیع افعال خداوند

عالم حتّی تکلیف کردن به بندگان حسن و نیکو میباشند بحسب عقلی هر چند بالعرض
باشند ۲ زیراکه عالم غنی محال است که ظلم بکند زیراکه ظلم قبیح است و
قبیح را از روی اختیار کسی میکند که محتاج باشد و خداوند نه محتاج است و نه
جاهل بالبدیهه چنانکه در قرآن خداوند عالمیان فرموده انّ اللّه لا یظلم مثقال ذرّه
یعنی بدرستیکه خداوند عالم ظلم نمیکند مردمان را بمقدار ذرّه و نیز فرموده انّ اللّه
لا یظلم النّاس شیئاً یعنی خداوند عالم ظلم نمیکند مردمان را بهیچ قسم از ظلم و
هیچ فردی از افراد ظلم   اعتقاد کردن باین معنی از عدل که مقابل جور است
از اصول دین است و منکر این از دین بیرون است و کافر و نجس است و مخلّد در جهنم
خواهد بود در صورت تقصیر دوم در بیان آنست که جمیع افعال خداوند عالم
معلّل است بغرض و فایده که عاید است به بندگان در دنیا یا آخرت یعنی خداوند
هر کاری که میکند از جهت فایده میکند که به بندگان عاید میشود در دنیا و آخرت
زیراکه اگر چنین نباشد لازم می‌آید که فعل خدا عبث و لغو باشد و این بالبدیهه
باطل است چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون
یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر آنکه مرا بندگی کنند و فرموده که خلق لکم ما فی
الارض جمیعاً یعنی خلق کرد خدا از برای شما آنچه را که در زمین است با تمام
و ایضاً فرموده افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً یعنی آیا گمان دارید که ما شما را عبث
خلق کردیم چنین نیست که گمان کردید و ایضاً فرموده و ما خلقنا السّموات و الارض
و ما بینهما باطلا ذلک ظنّ الّذین کفروا یعنی خلق نکردیم ما آسمانها و زمین را
و آنچیزی که میان آنهاست باطل و بی فایده زیراکه گمان کسانی است که کافر

دعا الراضی و ظلم ...

دعد

وصل این اعتقاد ردّیست بر اشاعره که منکر غرضند از اصول مذهب است فصل سیم
در بیان این است که جمیع افعال خداوند عالم مترتب است بر لطف که نزدیک کننده است
بطاعات و دور کننده است از معاصی و بان غرض الهی تمام میشود زیرا که هرگاه
خداوند عالم بر بندگان لطف نکند و ایشان بجهل بمصلحت و مفسده و حسن
و قبح باقی باشند مستعد نعمت آخرت نخواهند شد و فعل خدا عبث خواهد شد
چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده و لولا فضل الله علیکم و رحمته یعنی اگر نباشد فضل
خدا بر شما و رحمت او و ایضا فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم
و لیتم نعمته علیکم یعنی نمیخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت شده بوده واقع شود بلکه نعمه
اراده دارد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما و فرستادن پیغمبران
و نصب امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها بر این مطلب شاهد
وصل این اعتقاد نیز از اصول مذهب است و ردّ بر اشاعره که وجوب عقلی قائل نیستند
فصل چهارم در بیان این است که جمیع افعال خداوند عالم بر وجه اصلح بحال
بندگانست و الا لازم می آید که خداوند عالم آن چیزی که پست تر است او را مقدم
بدارد و بر آن چیزی که بهتر است و آن نیز بالبدیهه باطل است زیرا که مساوی کردن
مراتب نیست و بلند نیز قبیح است بالبدیهه بلی هرگاه مصلحت نظام کل یا کلی تعارض کند
با مصلحت نظام جز یا جزئی[2] چون قطع انگشت از جهت حفظ باقی بدن چنانکه از حدیث
مفضل از جناب صادق[ع] مستفاد میشود که عطا کردن اعضا از جهت منفعت است
و لهذا بعضی از اینها چون چشم و وضع آن در سر از جهت اصلح بودن است و همچنین
امر کردن بموره و سر نزاشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته از جهت اصلح بودن

مصلحت نظام کل دکلی مقدم خواهد بود
[2] مصلحت نظام جزو یا جزئی

اهانت

امامت وصل این اعتقاد از اصول مذهب است چنانکه اعتقاد معتقد اکثر امامیه است
پس اعتقاد کردن بعضی از متکلمین که اشتمال بر مصلحت کافی است در اصلح
بودن ضرور نیست از نقص اعتقاد است و ممکن است که اعتقاد اول این باشد
که خداوند عالم عادل است و ظالم نیست و راضی بظلم نیست و اعتقاد دوم
این باشد که هر کاری که از خداوند عالم صادر میشود حسن و نیکوست و آن چیزی که نیکو است
خداوند عالم خود بجا می آورد و اعتقاد سیم این باشد که فعلهای خدا با غرض و فایده است
که عاید به بندگان اوست و اعتقاد چهارم این باشد که لطف بر خداوند عالم
واجب است و بسبب وجوب لطف هر کاری که مصلحت بندگان در آن است
بلکه اصلح چیزی که بحال عباد است واجب است و اعتقاد پنجم این باشد که بندگان را
خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق کرده نه بر وجه جبر که بیکاره باشند و نه بر وجه
تفویض که همه کاره باشند بلکه با اختیار باشند در کارها و لکن در این اختیار
احتیاج بخدا دارند که آن اختیار را باقی بدارد چنانکه در دادن آن اختیار
احتیاج داشتند فصل پنجم در بیان این است که خداوند عالم جمیع بندگان را
ایجاد کرده با قدرت و اختیار بر کردن افعال خود و نکردن بمعنی که نه جبر است در
افعال باینکه عباد قادر بر ترک نباشند و بیکاره باشند و آلت فعل باشند
چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض باینکه عباد مستقل باشند در افعال و همه کاره
باشند و امور ایشان مفوض و واگذاشتن بایشان محتاج نباشند بخداوند عالم
در ابقا و وجود چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بین الامرین و میان دو امر است باین
طریق که قدرت داشتن ایشان بر جمیع افعال و در جمیع احوال از جانب خدا است

[2] هر چیزی که بحال عباد است باید که با ما ورد
زیرا که ایجاد اصلح
لطف است و لطف بر خدا
واجب است

و مباشرت و بجای آوردن از بنده است که بنده کاسب و مباشر است چنانکه
مذهب امامیه است زیرا که اگر بندگان مختار نباشند لازم می‌آید که
بالتقصیر ایشان را عذاب بکند و مذمت بکند یا اینکه عذاب جهنم و محشر
و قبر و عالم برزخ دروغ باشد و این خلاف بدیهه عقل و نقل است و نیز علت احتیاج
ممکن بواجب ممکن بودن اوست و این همیشه است پس احتیاج نیز همیشه هست
پس مستقل بودن باطل است چنانکه خداوند عالم فرمود لا اکراه فی الدین یعنی در دین
اکراه نیست و فرمود کل یوم هو فی شان یعنی در هر زمان خداوند عالمیان در کاری
و حالتی است و معطل نیست و چنانکه مرویست از جناب صادق فرمود لا جبر و لا
تفویض بل امر بین الامرین یعنی در افعال اختیاریه بندگان نه جبر است که فعل از خدا
باشد و این حال عذاب کند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض است که خدا معطل
باشد و مستقل تا اینکه تعدد واجب و عدم علت ممکن لازم بیاید چنانکه معتزله
می‌گویند بلکه امر بندگان میان دو امر است که مرجعیت هر دو است و اصل
این اعتقاد از اصول مذهب است و منکر این خارج از مذهب است و مخلد در جهنم
در صورت تقصیر باب سیم در بیان اصل سیم است که نبوت است و نبوه بحسب معنی
تصوری عبارت است از خبر دادن بشر معصوم از جمیع گناهان باحکام خداوند
عالمیان که متعلق است بافعال و عقاید بندگان بوحی و مانند آن و اثبات
پیغمبری بمعجزه با ریاست الهیه اصالةً در امر دنیا و دین بر مکلفین کلاً یا بعضاً
با اینکه عبارت است از پیغمبر بودن بشر مذکور یا گردانیدن خداوند عالم بشر مذکور را
پیغمبر و خبر دهنده و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان

و فرمود و ما تشاؤن الا
ان یشاء الله یعنی نمیخواهید شما
چیزی را مگر آنکه مشیت ممکن نیز
خدا بآن تعلق میگیرد الف

و بزبان اقرار کند که پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق است بسوی
انس و جان و فرستاده خداست بدلیل لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات
چند که از جمله آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قرآن و مثل این بسیار پیغمبران
که پیش از او مبعوث شدند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهان است
و آخر پیغمبران است و دین او باقیست تا روز قیامت و از برای اوست اذن
شفاعت و در این اصل نیز پنج فصل است فصل اول در بیان این است که فرستادن
رسول بسوی بندگان نیکو و لازم است و در آن فواید بسیار است چون ارشاد بندگان
بسوی الخیر که باعث استعداد نعمت اخرویست دلیل عقلی بر این مطلب آنست
که مقصود اصلی از خلق کردن بندگان رسانیدن بنعیم ابدی اخرویست و این
موقوف است بر تحصیل قابلیت و آن محتاج است بمعرفت احکام الهیه از جهة
[illegible] ما بر درک احکام نقصان عقلهای ما بر درک احکام و عدم قابلیت ما از برای وحی
و الهام موقوف است بر فرستادن پیغمبری که بیان آنها کند بر وجهی که حجت
الهی تمام شود تا اینکه واجب شود بر بندگان تصدیق ایشان زیرا که اگر چنین نکند
لازم می‌آید که فعل خدا عبث باشد و این باطل است و دلیل نقلی آیات و اخبار است
چنانکه خداوند عالم فرموده و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب
و المیزان لیقوم الناس بالقسط یعنی که بتحقیق فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات
و علامات و نفع و اضح و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا اینکه
رفتار کنند مردمان بحق و عدالت و انصاف و فرمود رسلا مبشرین و منذرین
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی فرستادیم رسولها را که بشارت

دهنده اند نعمت آخرت را در بهشت و بیم دهنده اند از عذاب جهنم و مانند آن
تا اینکه از برای مردمان حجت نباشد لهذا از فرستادن رسولها و ایضا فرموده وما
ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم یعنی نفرستادیم پیغمبری را مگر بزبان قوم
او تا اینکه بیان کند از برای ایشان آنچیزی را که احتیاج بآن دارند و ایضا مرویست
که جناب صادق ع بعد از سؤال کردن زندیقی از راه اثبات انبیا فرمودند که چون اثبات
خالق کردیم حکیم دانستیم که از برای او واسطهائی است که راه نمائی میکنند بندهگان
او را بر مصالح ایشان که بآن بقاء ایشان است و در ترک آن فنای ایشان است
و آنها انبیا می باشند از جانب خدا که بدلایل و براهین و شواهد چون زنده
کردن مردها میباشند وصل این اعتقاد از اصول مذهب است که رد است بر
اشاعره که وجوب عقلی قایل نیستند و منکر این از مذهب خارج است و مستحق خلود
در جهنم است در صورت تقصیر علی الظاهر فصل دویم است در بیان اینکه
که باید رسول بشر باشد و معصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری و پیش
از پیغمبری خواه در حال عمد باشد خواه در حال سهو بلکه لازمست که از
جمیع عیوب جسمانیه و اخلاق ذمیمه و رذائل قبیله و مانند اینها که باعث
نفرت طبایع و خلاف و حیرت میشود منزه باشد تا اتمام حجت بشود زیرا که
عصمت عبارتست از ملکه الهیه موهبه که مانع است از صدور قبیح و عصیان
در حال عمد و نسیان بلکه تمام عمر انسان بر وجه اختیار و قدرت بسبب قوه
عقل و فطانت و کمال اهتمام در طاعت که این اقوی از عدالت است زیرا که عدالت
مانع نیست از صادر شدن قبیح در حال نسیان بلکه مانع است از اصرار در

و از جمله اصول است اعتقاد بکون بایستن کل رسول فرستاد

شدن

شدن عصیان در تمام عمر انسان خصوصا در تمام امور و مختصات صبا
و هرگاه آن پیغمبر صاحب این خصالت نباشد اتمام حجت نخواهد شد و اعتمادی
بحرف او نخواهد بود و غرض الهی از خلقت حاصل نخواهد شد و همچنین اگر بشر
نباشد که محسوس بشود زیرا که اگر جنس نباشد حیرت حاصل
خواهد شد پس باید بشر باشد تا اینکه اتمام حجت بشود چنانکه خداوند عالم
فرموده و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم یعنی نفرستادیم
پیش از تو نیز مگر بشری که مردان بودهاند که بایشان وحی فرستادیم و ایضا
فرموده و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی هرگاه میگردانیدیم
آن رسول را ملک هر آینه می گردانیدیم او را بصورت مرد هر آینه مشتبه میشد
برایشان هر آنچیز که اشتباه در آن دارند و فرموده لا ینال عهدی الظالمین
یعنی نمیرسد ریاست گردانیدن من بظالم که معصیت کار باشد و ایضا
فرموده و کلا فضلنا علی العالمین یعنی تمام انبیا را تفضیل دادیم بر تمام
خلقان که از جمله آنها ملائکه مقربین میباشند که بتصریح آیه عصیان از
برای ایشان نیست پس آیات و اخباری که موهم صدور عصیان از
ایشانست باید حمل شود بر صدور ترک اولی که عصیان مقربین است چنانچه
حسنات ابرار باشد وصل این اعتقاد که رد بر سنیها نیز از اصول مذهب است
و انکار این که از جهة هموار کردن خطا و جور خلفا است موجب خروج از مذهب
و خلود در جهنم است در صورت تقصیر فصل سیم در بیان اینکه لازم است
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله با معجزه مصدقه یعنی فعل خارج از عادت و طا

بشر که واقع باشد و سبب از سبب ارضی و سماوی نباشد و به کسب تحصیل آن
ممکن نباشد از او صادر شود که دلالت کند بر صدق و راستی او چنانکه آیه سابقه
و مانند او و دلالت بر این میکند زیرا که عصمت امریست مخفی و معلوم
نمیشود مگر بمعجزه مصدقه که بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق او بکند چنانکه
منطوق حدیث مروی از جناب صادق ع است بواسطه آنکه اظهار معجزه در
دست کاذب و واداشتن بگمراهیست و قبیح است بلکه لازمست بر خدا اعلام
که در صورت کذب مدعی نبوت ممکنه و مانند آن تکذیب ان کند چنانکه نقل کرده اند
که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری می کرد باو گفتند که محمد ص برای کور یکچشم دعا
کرد و چشم دیگرش نیز بینا شد او نیز از برای شخص یکچشم کور دعا کرد و چشم دیگر
نیز که بینا بود کور شد و مثل این را معجزه مکذبه گویند چنانکه سحر ساحران فرعون را بعصای
موسی باطل کرده و توضیح این مطلب آنست که هر امر عجیبی که وهمی و خیالی
باشد و یا واقعی باشد که مسبب از سبب خفی باشد که تحصیل آن سبب
ممکن باشد آنرا سحر گویند و اگر واقعی باشد مسبب از هیچ سبب از ارضی
و سماوی و مرکب از این هر دو نباشد آنرا خارق عادت گویند و آن را که از برای
غیر مدعی نبوت و امامت ممکنه باشد آنرا کرامت گویند چون اطاعت از این
سنگ از برای سلمان و میل نمودن شاخه از درخت خرما از برای مریم
و مانند آن و اگر از برای مدعی نبوت یا امامت ممکنه که پیش از ادعا باشد آنرا
ارهاص گویند که بمعنی اظهار است و باعث اظهار نبوت یا امامت است چون
سایه انداختن ابر از برای پیغمبر و شکافتن دیوار خانه کعبه از برای علی بن ابیطالب

واگر مقرون

واگر مقرون بادعا باشد و مخالف مدعی باشد و را معجزه مکذبه گویند چون کور
شدن شخص یکچشم بدعای مسیلمه کذاب و اگر مطابق باشد آنرا معجزه مصدقه گویند
چون معجزات پیغمبر و سایر پیغمبران و ائمه چنانکه بعضی از آنها مذکور شد خواهد و پیغمبر
باید صاحب معجزات باشد تا اینکه اتمام حجت شود و لطف الهی بعمل آید
و اصل این عقیده از اصول مذهب است بلکه اصول دین است که متعلق باصل
نبوتست زیرا که بنای اهل دین همه اینست که بهر درستی جاید است و او فصل
چهارم در بیان اینست که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
المناف پیغمبر بر حق است و معصوم از جمیع گناهانست بر وجهی که گذشت
و صاحب معجزاتست که از جمله آنها معراج جسمانی و شق القمر و قرآن است چنانکه
خداوند عالم فرموده ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی نیست محمد مگر رسول خدا
که پیش از او رسولها بودند و رفتند و دلیل بر مطلب آنست که پیغمبر ما محمد بن
عبد الله ادعای پیغمبری و نبوت ممکنه کرد ~~بعد ادعای نبوت ممکنه~~ و بر
طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد صادق و بر حق است پس پیغمبر ما پیغمبر بر
حق است و اما اینکه پیغمبر ما ادعای پیغمبری کرد پس بخبرهای متواتره و
متظافره و اتفاق مسلمین و کافرین معلوم است و اما اینکه بر طبق ادعای خود
معجزه مصدقه آورد پس بواسطه اینست که چندین فعل غریب و عجیب
واقع بوده اند و بشر از آوردن مثل آن بکسب و غیر آن عاجز بوده اند و بر خلاف
عادت عالم بوده اند و مقارن با ادعای پیغمبر بوده اند و بوفق ادعای آن
بزرگوار بوده اند از آنجناب صادر شده اند و معجزات آنحضرت بر دو نوع بود

۲ دو هر کس ادعای نبوت ممکنه که
در طبق ادعای خود معجزه
مصدقه آورد

اول داخلی دوم خارجی و داخلی چندین معجزه آورده اول آنکه نور آن معدن انوار
بر در و دیوار می‌تابید و گاهی دست مبارک را بلند میکرد انگشتان مبارکش
مانند شمع روشنائی میدادند دوم آنکه بوی خوش آن بزرگوار در هر راهی که میگذشت
تا دو روز یا زیاده باقی میماند و از عرق آنجناب جمع میکردند بهترین عطرها بود
سیم آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد او را سایه نبود و ابر بر او سایه می‌افکند
چهارم آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش روی میدید پنجم آنکه در خواب و بیداری
یکسان میدید و می‌شنید و همچنین غیر آنها و اما معجزات خارجیه پس چندین
معجزه بوده اند اول معراج جسمانی چنانکه مرویست که آن بزرگوار بعد از نماز عشا
در حجر اسمعیل یا در خانه ام هانی خوابیده بودند که ناگاه جبرئیل نازل شد و براق آورد
و آن بزرگوار را سوار کرده و در بیت المقدس و آسمانها برد و عجایب آسمانها را دید
و بعد از ین بالا رفت تا اینکه بسدرة المنتهی رسیده و بمقام قاب قوسین رسید
و علوم بسیار بر او مکشوف گردید و بعد از ین در همان شب نزول فرمودند و در صبح
آن روز خبر داد اهل مکه را باین خبر که معلوم شده بود و ابوجهل و باقی ایشان انکار کرده اند و از
ستون و قندیل بیت المقدس سؤال نمودند و آنجناب جواب فرمودند و از زمان
ورود ایشان پرسیدند و آنجناب تعیین فرمودند و تمام مطابق واقع شد دوم
شق القمر است و مجملی از کیفیت آن چنانکه مروی است این است که در مکه در شب چهاردهم
ذی الحجه چهارده نفر از صحابه عقبه در مقام اظهار معجزه از آنجناب خواهش نمودند
که ماه را دو پاره کند پس آنجناب بامر الهی فرمود که ماه دو پاره شود پس دو پاره شد
پس منافقین خواهش کرده اند که بگوید بصورت اول شود چنان کرد پس خواهش کردند
کرد دوباره

قافله

که دوباره دوپاره کند نیز دوپاره نمودند پس آن جماعت گفتند که مسافرین با جون
از شام بیایند از ایشان خواهیم پرسید پس اگر نیز مثل ما دیده اند معلوم
خواهد شد که از جانب خدا است و الا سحر خواهد بود چون آمدند و سؤال کردند آنها
گفتند که ما نیز چنین دیدیم سیم از معجزات آنجناب قرآنست که باقی است تا روز
قیامت و آنجناب طلب معارضه فرمود جمیع فصحاء عرب که فصیح ترین جمیع
فصحاء اعصار و امصار بوده اند از آوردن مثل آن بلکه هر یک سوره کوچک آن عاجز
شده اند و با حرصی که در تکذیب آنجناب داشتند و مقاتله بالسیوف می‌کردند مقابله
بحروف نکرده اند زیرا که در غایت فصاحت و بلاغت آن و استعمال بر نظم
غریب و اسلوب عجیب بر وجهی که هر فقره از آن هر گاه در میان کلام فصیحی باشد چون
لعل و یاقوت رمانی نمایان است و عدم اختلاف اخبار فرمودن بامور غیبیه و آن
و عدم رکاکت و باثمره و استعمال بر معارف ربانیه و مکارم اخلاق است بلکه
بحیثیتی که طایفه عرب که بعدم علم و فهم و ادب مشهور بوده اند از برکات آن متعجب
و حیران بوده اند و از آوردن مثل آن عاجز بودند و بعد از ین نیز نیاورده اند چنانکه بتواتر
معلوم است پس معلوم است که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق است که از برای تصدیق
نبی نازل فرموده پس اگر آنحضرت پیغمبر بر حق نبود حق چنین امر بر زبان او جاری
نمی‌نمود زیرا که اضلال و وا داشتن بر باطل لازم می‌آید و غرض الهی از خلق کردن
عباد حاصل نمیشد چهارم از معجزات آنجناب آوردن درخت است چنانچه مرویست
از جناب امیرالمؤمنین ع که با آنجناب بودم که جمعی از بزرگان قریش آمدند پس
گفتند که ای محمد ص ادعای بزرگ کردی که هیچیک از پدران تو چنین ادعا

٣ هرچه سبب عاجز کردن خدا باشد
الی ... آوردن ...
در مقام ... عاجز بود
... پس ...
معجز ... مخلوق با معجز ...

[illegible]

ادعا کردند ما از تو خواهش میکنیم پس اگر عمل آوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری والا
معلوم میشود که تو ساحر و کذابی پس آنجناب فرمود چه خواهش دارید ایشان گفتند که
بخواه این درخت را که از ریشه کنده شود و پیش روی تو بایستد پس آنجناب فرمود که خدا
قادر است بر همه چیزها پس اگر درخت بیاید ایمان خواهید آورد گفتند آری پس
آنحضرت فرمود که من خواهم نماند آن چیز را که میخواهید ولیکن شما ایمان نخواهید آورد
پس خطاب فرمود بر درخت که ای درخت اگر ایمان داری بخدا و روز جزا
و بودن من که رسول خدا میباشم از ریشه کنده شو و بیا پیش روی من بایست
پس درخت از ریشه کنده شد و مثل مرغ پرواز کرد بخدمت آنجناب آمد و شاخ
بالای خود را بر بالای سر آنجناب گذاشت و بعضی از شاخهای خود را بر
دوش من گذاشت پس آن قوم چون این حال را دیدند بزرگ شمردند آنرا پس
گفتند امر کن که نصف آن پیش آید پس امر نمود نصف آن درخت آمد بر وجهیکه
نزدیک بود به حد باین بزرگوار پس تعجب کردند پس گفتند بگو که این نصف برگردد
سوی نصف دیگر خود پس امر کرد و برگشت پس من گفتم لا اله الا الله انی اول مؤمن
بک یا رسول الله و اول من آمن بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصدیقا لنبوتک
و اجلالا لکلمتک یعنی نیست خدائی بجز خداوند عالم بدرستیکه اول کسی هستم
که ایمان آوردم بتو یا رسول الله و اول کسی هستم که ایمان آوردم باین درخت کرد
آنچیز را که کرد بامر خدا از جهت تصدیق پیغمبری تو و بزرگ شمردن سخنان
تو پس آن قوم گفتند که تو ساحر کذابی آیا تصدیق میکند ترا غیر علی و از معجزات
خارجیه آنجناب زنده کردن مرده است چنانکه مروی است از جناب امام حسن عسکری

ادره

که روزی آنحضرت فرمود که خداوند عالمیان برای هیچ پیغمبری آیتی و معجزه
نگردانید مگر برای محمد و علی و مثل آنها ظاهر گردانید و از آن عظیم‌تر برای آنحضرت
مقرر گردانید گفتند یا بن رسول الله مانند معجزات عیسی چگونه برای
آنحضرت ظاهر شد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا دادن و خبر
آنچه خانه‌ها خورده بودند و ذخیره کرده بودند حضرت فرمود که روزی محمد ص
و علی در کوههای مکه راه میرفتند و ابولهب از عقب ایشان میرفت و سنگ
بر حضرت رسول می انداخت و پاهای مبارک آنحضرت را مجروح کرده بود
خون از قدم مبارکش جاری شده بود و ابولهب فریاد می کرد که ای گروه
قریش این ساحر دروغگو است پس سنگ بر او بلند از ید و از او دوری
کنید و از جادوی وی بپرهیزید و اوباش قریش را تحریص بر ایذای
آنحضرت می کردند ایشان از عقب آنحضرت می آمدند و سنگ بر آنحضرت
می انداختند و بر حضرت امیرالمؤمنین ع نمیخورد پس از آن کافران گفتند
یا علی تو پیوسته تعصب محمد را اظهار میکنی و از جانب او جهاد میکنی و با
آنکه هرگز جنگ ندیده و در شجاعت نظیر خود نداری چرا در این وقت یاری او
نمیکنی حضرت ندا کرد ایشان را که ای اوباش قریش من بر حضرت او کاری
نمی کنم اگر الفربا باید خواهید دید چه خواهم کرد و پیوسته از عقب ایشان میرفتند
و اذیت میرسانیدند تا آنکه از مکه بیرون رفتند ناگاه دیدند که سنگها از کوه
گردیدند بجانب آنحضرت که فرستاده بودند و در رفتند و گفتند الحال این
سنگها حضرت محمد و علی را هلاک می کردند و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد

پس چون احجار در نزد یک آن دو بزرگوار رسیدند و بقدرت خداوند جبار
بسخن در آمدند و گفتند السلام علیک یا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
بن عبد مناف السلام علیک یا رسول الله و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا سید
الوصیین و یا خلیفه رسول رب العالمین و چون کافران این حالت عجیبه را
مشاهده کردند و متحیر ماندند پس دو نفر از ایشان که کفر و نفاق ایشان زیاده
بود گفتند که این سحر بود و چون این را گفتند بقدرت رب العالمین
و اعجاز آن جناب ده سنگ از آن سنگها بلند شد هر یک محاذی سر آن
کافران آمد و بر سر ایشان میخورد تا آنکه سرهای ایشان نرم گردیده و مغز سر ایشان
از بینی های ایشان نرم گردیده و مغز سر ایشان از بینی های فرو ریخت و جمیع
آن ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند و خویشان ایشان زاری کنان
آمدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت ایشان آن است که محمد شادی خواهد
کرد که باعجاز او مردند چون ایشان را بردند جنازه های ایشان بفریاد در آمدند
که راست گفت محمد و شما دروغ میگوئید پس جنازه ها بلرزیدند و آن مردها را
بر زمین انداختند و گفتند ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بوی عذاب ایم
پس ابوجهل ملعون گفت این جنازه های و آن سنگها همه از جادوی محمد است اگر راست
میگوید که اینها از اعجاز اوست بگوید تا خدا این مرده گان را زنده نماید چون کافران
این سخنان را بآنحضرت رسانیدند آن سرور فرمودند یا علی شنیدی سخن
ایشان را بگو که چند جراحت از این زخمها بتو رسیده و علی گفت یا رسول
الله چهار جراحت از این سنگها بمن رسیده و بعلی گفت حضرت رسول صلعم

دتو برادر ... دنیا

که من بیشتر جراحت است و آن کافران ده نفرند من برای بیشتر نفر دعا میکنم
تا خدا ایشان را زنده نماید باز گرداند پس دعا کردند همه زنده شدند برخواستند و گفتند
ای گروه مردمان محمد و علی را شان عظیم و مرتبه بلند است و در آن مملکتها
که ما در آن بودیم برای محمد شانی دیدیم که بر کرسی نشسته بود نزد عرش و مثال
علی را دیدیم نشسته نزد کرسی و جمیع ملائکها و [illegible] های عرش و کرسی و حجابها
برگرد او برآمده بودند و تعظیم ایشان مینمودند پس هفت نفر از ایشان ایمان آوردند
و باقی بر کفر و شقاوت خود باقی ماندند پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که اگر خدا عیسی را
بروح القدس مؤید گردانید مدد بیکه جبرئیل نازل شد در روزی که حضرت رسول
عبا بر دوش مبارک گرفت و علی و فاطمه و حسن و حسین را در عبا داخل نمود
و گفت خداوندا اینها اهل منند من جنگم با هر که با ایشان در جنگ است
و صلحم با هر که با ایشان بصلح است و دوستم با هر که با ایشان دوست است
و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است پس خدای تبارک و تعالی وحی فرستاد
که دعای تو را مستجاب کردم پس ام سلمه جانب عبا را برداشت که داخل شود
حضرت رسول صلعم فرمود که تو داخل در اینجا نیستی هر چند که حال تو
نیکوست و عاقبت تو نیک است پس جبرئیل ع گفت یا رسول الله مرا از اهل
خود گردان حضرت فرمود که از اهل ما هستی جبرئیل گفت رخصت میدهی داخل
عبا شوم فرمود بلی پس حضرت جبرئیل داخل عبا شد و چون بملکوت اعلی بالا رفت
حسن و بهاء و نور و زیبائی او مضاعف شده بود ملائکه گفتند ای جبرئیل
برگشتی بخلاف آنچه از پیش ما رفته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم و

وحال آنکه داخل اهل بیت محمد صلعم شده‌ام پس ملائکه آسمانها و حجابها و عرش و
کرسی گفتند که سزاوار است تو را بر این شرف که یافته چنین باشی و حضرت
امیر المومنین ع چون جهاد می‌کرد جبرئیل در جانب راست او و میکائیل جانب
چپ او و اسرافیل در عقب و عزرائیل در پیش روی او می‌رفتند و همچنین
سایر معجزات چون ناله کردن شاخه درخت خرما که پیش از بنای منبر آن
جناب در وقت خطبه خواندن تکیه بر آن می‌کرد و بیرون آمدن آب از
میان انگشتان مبارکش بقدری که جماعت بسیار را سیراب می‌کرد و
تسبیح گفتن سنگریزه در دست مبارکش و فرو بردن زمین فضله آن را
که بوی مشک از آن می‌آمد و سیر شدن مرکبی که آنحضرت بر آن سوار شده بودند و مانند
اینها و این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد و فصل این اعتقاد از اصول دین است
و منکر این جمله کافر است و مخلد در جهنم در صورت تقصیر و مانند این است
فصل پنجم در بیان این است که پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم الانبیاست
و آخر پیغمبران است و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و
دین او باقیست تا روز قیامت چنانکه صریح آیه شریفه است که فرموده
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی نیست محمد پدر
هیچ یک از شما مردان ولیکن رسول خدا و آخر پیغمبران است زیرا که خاتم
النبیین بودن خبر است که ادعا کرد او را پیغمبر با ثبات النبوه بسبب ظهور معجزه
و هر چیزی که چنین است حق است و الا لازم خواهد آمد عصیان یا نسیان و یا جهل
و یا تقصیر و فصل این اعتقاد از اصول دین است و منکر این کافر است ۲ باب چهارم

ع اعتقاد داردن باینکه ختم نبوه
کاشف است از اشراف بودن
الجناب و نسبت الی از ...
در بیان فصل چهارم است
... [illegible]

در بیان فصل چهارم است که امامت بحسب لغت بمعنی پیشوایی عبارتست
از پیشوا و رئیس بودن بشر معصوم از جانب رسول خدا بر مکلفین در امر دین و دنیا
و در بحسب معنی اصطلاحی آنست که مکلف در دل اعتقاد بکند و بزبان
اقرار کند که علی بن ابیطالب با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بوده‌اند و بشر
معصوم از جمیع گناهان بوده‌اند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بحق منصوب‌اند بر جمیع بندگان
و جانشین بلا فصل پیغمبر اند بحق بترتیب از جانب خدا و خاتم پیغمبران بوده
بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام اول علی ابن ابیطالب
امیر المومنین است و دوم امام حسن مجتبی است و امام سیم امام حسین
که پسر دیگر اوست و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین است و امام پنجم
امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق است و امام هفتم امام موسی
کاظم است امام هشتم امام علی بن موسی الرضا است و امام نهم امام محمد
تقی است و امام دهم علی النقی است و امام یازدهم امام حسن عسکری است
و امام دوازدهم امام محمد مهدی است علیه السلام که آخر امامانست و صاحب
الزمانست و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از کفر و ظلم
پاک خواهد کرد و از عدل پر خواهد نمود عجل الله فرجهم و در این فصل نیز سه فصل است
فصل اول در بیان این است که واجب است بر خداوند عالم که منصوب کند امامی را
که جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بدلیلی که اشاره به آن شده است در نبوت
و در همین مقام باید رد کرد بر جمعی که قایلند بعدم وجوب نصب امام بلکه عدم جواز
آن چون بعضی خوارج و امثال ایشان و دلیل بر این مطلب عقلا این است که

نصب امام مثل بعث نبی لطف است و سبب تمام شدن نظام دین و دنیاست و بدون
او را زم آید عبث شدن فعل خدا و آن قبیح است پس نصب امام واجب است و نقلا
آیه شریفه است که مشتمل است بر اینکه علت فرستادن رسول صلعم باشد که امر مردم
و رفتار بحق گردانیدن است و این در نصب امام نیز موجود است و مثل این است قول خدا و عالم
انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی این است و جز این نیست که تو ای محمد بیم دهنده باشی
و از برای هر گروه رهنماست و از جمله گروهی میباشند که بعد از رسول میباشند
پس از برای ایشان نیز هادی و راهنما باید باشد و حدیث شریف است که فرمود
ما زالت الارض الا و لله فیها حجة یعرف الحلال و الحرام و یدعوا الی سبیل الله یعنی همیشه
از برای خدا حجت و هادی و راه نماست که میشناسد حلال و حرام را و میخواند
بسوی راه خدا او مانند اینها که دلالت میکنند بر اینکه نصب امام ع در شرع واقع است
با لازم است چون حدیث مروی از جناب علی بن الحسین ع فرمود که لم تخل الارض
منذ خلق الله آدم من حجة الله فیها ظاهر و مشهور او غایب و مستور و لا تخلو الی
ان تقوم الساعة من حجة الله فیها و لولا ذلک لم یعبد الله یعنی هیچ وقت خالی نبود
زمین از وقتی که خلق کرد خدا آدم را از حجت خدا که ظاهر باشند یا غایب باشند
که نفع دهد چون آفتاب زیرا که بر او خالی نخواهد بود زمین خدا تا اینکه بر پا بود قیامت
از حجت خدا که در زمین میباشد هر گاه چنین نباشد هر اینه خدا بنده گی کرده نمیشد
وصل این اعتقاد از اصول مذهب است اوصل دوم در بیان اینکه
لازم است که امام بشر معصوم از گناهان باشد چون رسول و منصوص باشد یا اینکه
بیان صریح در امامت و از جانب خدا یا رسول ظاهر بوده آنچه در حکم اوست متحقق

ر از دیگر از اصول دین است زیرا
که اعتقاد کردن با امامت مطلق
عام ... یا اینکه امامت خاص
... پیغمبر ... امامت ...
... امام ... است که علم
از اصول دین است تا امامت ... [illegible]

باشد چون کرامات مصدقه و باید که امام افضل باشد از غیر خود از عیب در علم
و عمل و حفظ نظام دین و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد و اهتمام حجت نخواهد
شد و بدون معجزه چون رسول عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم امر دنیا و دین
مختل خواهد شد و ترجیح جاهل و ناقص گردانیدن پستتر بر بالاتر که عالمتر و فاضلتر
و بهتر باشد قبیح است و این رد است بر طایفه از سنیها و دلیل بر این مطلب
نیز آیه لا ینال عهدی الظالمین و مانند آنست چون آیه افمن یهدی الی الحق احق
ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی آیا کسی که راه نمائی میکند و چون
بسوی حق سزاوارتر است از برای اینکه متابعت او کرده شود یا اینکه کسی که راه
نمائی نمیکند مگر اینکه دیگران او را راه نمائی کنند و چون آیه و ربک یخلق ما یشاء و
یختار ما کان لهم الخیرة یعنی خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که میخواهد
از برای نبوت و امامت از برای خلق اختیاری در اختیار کردن پیغمبر یا امام
از برای خود شان نیست زیرا که احتمال خطا و اختیار مفسد بجای مصلح میرود و هرج
و مرج لازم میاید چنانکه مستفاد است از حدیث مروی از حضرت صاحب
الزمان پس باید بدانند هر کسی که طالب است که عارف بحق امام باشد آیه لا ینال عهدی
الظالمین شاهد است بر این مطلب زیرا که معنی این است که عهد امامت در ربانیت
از جانب من بظالم و گناه کار نمیرسد و هم چنین است آیه انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس ۲ و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده دارد خداوند که
ببرد از شما اهل بیت پیغمبر ص بدی را و پاک کند شما را از عیبهای پاک کردنی
دوم اعلم بودن چنانکه آیه افمن یهدی الی الحق اخ ان یتبع امن لا یهدی الا

ب عالم

۲ اینکه از ابرار بر امام پنج حق است
اول معصوم بودن چنانکه

۲ اهل البیت

بهدی دلالت میکند سیم منصوب بودن که منصوص بودن کاشف از آنست
چنانکه آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیره گواه است چهارم وجوب
مودت یعنی واجب بودن دوستی او چنانکه مستفاد میشود از آیه قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که سؤال میکنم از برای تبلیغ شما ارشاد
وهدایت که از بابت نبوت و رسالت از من صادر شد مزدی مگر دوستی
خویشان خود را که در اخبار شیعه وسنی تفسیر شده بعلی و فاطمه و حسن و حسین پنجم
وجوب طاعت چه بلکه دلالت میکند بر این آیه و اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا و رسول خدا را و صاحبان اختیار
امر را که امامت والصاف دلیلهاست از برای مخصوص [illegible] امیر المؤمنین

سه حق دیگر نیز هست یکی بودن او ست امیر المؤمنین و پادشاه مؤمنان که
لقب خاص این بزرگوار است و دیگر خلافت بلا فصل است و دیگر ولایت
خاص الخاص است یعنی صاحب اختیار جمیع امت حتی فاطمه و امام حسن
بعد از رسول خدا در امر دنیا و دین و اصل این اعتقاد نیز از اصول مذهب است
منکر این خارج از مذهب است و بالتقصیر مخلد در جهنم خواهد بود والله العالم
فصل سیم در بیان این است که علی بن ابیطالب ع امام معصوم و منصوص و افضل از
جمیع است و جانشین بلا فصل پیغمبر است بر وجه حق از جانب حق
و رسول مطلق و این روشن است تنبیها و دلیل بر این مطلب آنست که علی بن ابیطالب
بنابر معصوم اعلم از غیر خود بود و پس او راجح بود و ترجیح مرجوح را در
در امر دنیا و دین باین طریق که افضل را رعیت و زیر دست در دین

قرار دادن

[illegible]
[illegible]
قرار دادن برای بیشتر طاعات و دور کردن از معاصی و اتمام حجت
بر وجه کامل حاصل نمیشود مگر به چنین شخص و ایضا خداوند عالم
در قرآن فرمود فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا و
انفسکم یعنی بگو ای محمد ص بنصاری بیائید مباهله کنیم باین طریق که بخوانیم ما
پسرهای خود را که مراد حسنین است و زنان خود را که مراد فاطمه است و کسانی را
که بجای نفس و جان است که مراد علی بن ابیطالب است از جهت خواندن و
دعوت کردن خود معنی ندارد پس باید علی بن ابیطالب باشد زیرا که باتفاق
شیعه و سنی در روز مباهله غیر اینها با پیغمبر نبوده اند پس آیه دلالت میکند
که علی بن ابیطالب ع باید مثل خود پیغمبر باشد در جمیع امور مگر آنچه بدلیل خارج
شده باشد چون نبوت پس باید صاحب اختیار مردمان باشد در
امور دین و دنیا چون رسول الله چنانکه از تشبیه مطلق مستفاد میشود
و افضلیت او و اولویت و کمال قابلیت از برای دفع دشمنان دین سبب
قرب برب العالمین نیز مقتضی است که علی بن ابیطالب مقدم و اولی
باشد و ایضا فرمود افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی یعنی آیا کسی که راه نمائی کند بسوی حق سزاوارتر است که
اطاعت او کنند یا کسی که چنین نباشد زیرا که باتفاق علی بن
ابیطالب اعلم بود از دیگران و راه نمائی تام باشد و ایضا فرمود انما
ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون یعنی این است و جز این نیست که صاحب اختیار امر دین و دنیای

پیغمبر است پس باید همه ایشان پیغمبر شد
پیغمبر

شما خداست و رسول او و آنهاکسانیکه نماز می کنند و صدقه می دهند
در حال رکوع که آن علی بن ابیطالب است چنانکه مرویست که سائلی در مسجد
رسول صلعم سوال کرد و هیچ کس با و چیزی نداد علی بن ابیطالب ع در رکوع بود
اشاره کرد و انگشتر خود را بسائل بخشید و این آیه در شان او نازل شد و مخالفان
این دلیل را کم دانسته‌اند و ایضا مرویست از جناب رسول صلعم اینکه در غدیر
خم که مراجعت از حجت الوداع بامر یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک از
چند امر سابق بر این در زمانیکه هوا بسیار گرم بود و مردم در راه بودند مردم را
جمع کرد و از جهاز شتر و سنگ بشکل منبر درست کرده بودند و جامه بر
روی آن افکندند و بالای منبر رفتند و فرمودند من کنت مولاه فهذا علی
مولاه یعنی کسیکه من صاحب اختیار دین و دنیای او بودم و گفتند پس این علی بن
ابیطالب صاحب اختیار دین و دنیای اوست پس این حدیث قطعی که
انکار آن نتوان کرد و مانند این نیز دلیل است بر آنکه علی بن ابیطالب ع جانشین
و خلیفه بلافصل پیغمبر است بحق از جمله ادله باد دلیل بر بودن علی بن ابیطالب ع
امام بحق این است که آن بزرگوار ادعای امامت کرده با آنکه صاحب معجزات
چندی بوده است و از جمله آنها این معجزه است که مذکور میشود که مرویست
بسند صحیح که در زمان خلافت خلیفه ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار نفر از
اعلم چهار مذهب که یکی براهمی و یکی داودی و یکی موسائی و یکی عیسی بودند
بمدینه فرستاد که بروید ببینید که این شخصی که ادعای خلافت و جانشینی
مسند رسالت میکند آیا از لیاقت بهره و از قابلیت نصیبی دارد یا آنکه

۲ نزدیک بجحفه که موضعیست میان مکه و مدینه در

ارث نبوت

ارث نبوت چون انگشتری سلیمان به اهرمن افتاد و خلاصه کلام اینکه علمای
اربعه روانه مدینه جناب رسول صلعم شدند چون رسیدند ورود ایشان را بعمر
رسانیدند بعد از اذن دخول مجلس آن نا قبول داخل شده برای امتحان
هر یک مسئله از کتاب خود در دل داشتند از عمر پرسیدند عمر مهر بر لب از
خاموشی زده چون از جواب عاجز شده حرف نمیزد بعد از آن در جواب
با علمای بنای عتاب گذاشتند و گفت می باید لشکر بروم فرستاد
و خاک این مرز و بوم را بباد فنا داد تا هر قبل از این گونه سؤالات نامربوط ننمایند
مریدان او گفتند که مصلحت در عتاب و خطاب نیست اگر تو ای
سائلان را از الصواب جواب بگو و الا طریق قتال و جدال مپو که لشکر روم
و پادشاه ایشان چون مطلع از امتناع شدت خشمی عاجز نخواهند شد
آن قاصب خلافت گفت ای یاران من مدت دوازده سال سعی کردم و سوره
بقره را از روان نتوانستم کرد آیا از صحف و زبور و تورات و انجیل چه وقوف دارم
باو گفتند چاره این عبارات و حل این مشکلات از حلال مشاکل و ممیز حق
و باطل غالب کل غالب علی بن ابیطالب ع می باید کرد زیراکه چون مسئله بر ایشان
مشکل شد که بزرگ وارث علم رسول میرفت و مقضی الامر برمی گشت
و چون چاره ندید برخاست و روانه خدمت داماد رسول گردید و در آن وقت
آن صفای چهره باغ و بستان با آبیاری نخلستان مشغول بوده که عمر وارد
شد عرض کرد یا علی جمعی از روم آمده‌اند و سخنان نامربوط کسی میگویند که بغیر
چندی گویند که فهم او نمیتوانم کرد آنجناب فرمود که نامربوط کسی میگوید که بغیر

خود و بدون علم بجای رسول خدا می نشینند پس آنحضرت فرمود که علمای یهود و روم را
حاضر کنند و مردم مدینه هم از صغیر و کبیر بمحکمه آن امام خبیر کبیر اجتماع نمودند پس آنجناب
اول از آن عالم که ملت ابراهیمی داشت سؤال کرد که چه مشکلی سؤال
کن آن مرد گفت در صحف مسئله بر من مشکل شده و از حل آن عاجزم از کسی
که خلیفه و جانشین محمد است میباید حلال مشکلات باشد چون
از این مرد سؤال میکنم یعنی عمر بجواب مسئله سیاه خود را مینماید
حضرت فرمود بخوان آنجای صحف را که نمیدانی چون آن عالم بنیاد
خواندن کردن جناب واقف اسرار حیدر کرار علی بن ابیطالب
از دهن او گرفت و نوعی از صحف میخواند که اگر حضرت ابراهیم در
حیات می بود اقرار میکرد که علی بهتر از من میداند و بکوثر میخواند آن
عالم انگشت تحیر بدندان گرفته چون مشکل خود را حل کرده دید مسرور
گردید پس امیر مومنان فرمود که این جواب مسئله تو آیا میخواهی که
معجزه پیغمبر ترا بتو بنمایم عرض کرد که هرگاه چنین کنی احیای مذهب
ابراهیم کرده پس حضرت فرمود که تا هیزم بسیار جمع کرده آتش در آن
زدند چون زبانه آتش بفلک بلند شد و آن قاسم جنت و نار بدون
اکراه و اجبار بمیان آتش رفت بهر سمت آتش که روی کرد آتش
بر آنحضرت گلستان میشد چون عالم ابراهیمی مذهب این معجزه را از
شاه مردان دید گفت توئی وارث علم محمدی پس عالم داودی را طلبید
فرمود بخوان تا ببینم در کجای زبور درمانده چون آن عالم بخواندن زبور آغاز
کرد

کرد شاه ولایت از دهان او گرفته چنان بلحن داودی میخواند که اگر داود می بود
اقرار مینمود که علی بن ابیطالب به از من میخواند پس حضرت بآن عالم داودی
فرمود میخواهی که معجزه پیغمبر ترا بنمایم عرض کرد همین آرزو دارم پس
آنجناب آهنی برداشت و بدست مبارک فتیله می کرد و زره میساخت
داودی کرد گوئی استاد داود پس موسائی را طلبید و فرمود بخوان آنجای
توراة را که نمیدانی و بر تو مشکل شده است و چون عالم یهودی بخواندن توراة
آغاز کرد امیر مومنان از دهن او گرفته بطوری میخواند که موسی گویا در طور عاشق
زبان تحسین گشاده پس آنحضرت فرمود میخواهی معجزه پیغمبر ترا بتو عرض نمایم
گرد که الا اکرام بالا تمام پس آنحضرت چوبی که در دست داشت افکند در حال اژدها
شد و مردم روان گردیده در آن وقت عمر فرار اختیار کرد آنجناب دست دراز
کرده اژدها را گرفته همان چوب مینمود موسائی نیز تصدیق کرده بکناری رفت پس
عالم عیسی را نیز طلبید فرمود بخوان آنجای انجیل را که نمیدانی چون عیسائی شروع
در خواندن کرد آنجناب از دهن او گرفته نوعی انجیل را میخواند که عیسی گویا از دم او
زنده میگردید پس آنجناب فرمود میخواهی معجزه پیغمبر ترا بتو عرض نمایم گرد بلی
که من هم آرزوی آن دارم پس مظهر آیه یحیی العظام بر سر قبر کهنه آمد و صاحب آن
قبر را فرمود که قم باذن الله در دم قبر شکافته شد و مرده پوسیده بجان شرف
خدمت امام را دریافت خلایق یکدفعه گفتند یا امام المطلق توئی وارث
علم رسالت و عمر میگفت لولا علی لهلک عمر و صل اعتقاد کردن باینکه علی بن ابیطالب
خلیفه بلافصل پیغمبر است بر وجه حق از جمله اصول مذهب است و منکر آن خارج

از بهشت و مخلّد در جهنم است در صورت تقصیر در زکوة دادن و ادا کردن و مانند
اینها مطلقا صحت ندارد و غیر معتقد این دخل در مذهب نیست فصل چهارم در بیان آنست
که امام بعد از علی بن ابی طالب امام حسن است که پسر بزرگ اوست و بعد از او امام حسین است
که پسر دیگر اوست و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از او امام محمد باقر است
که پسر اوست و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام موسی کاظم است
و بعد از او پسر او امام علی بن موسی الرضا است و بعد از او پسر او امام محمد تقی است و بعد از او
پسر او امام علی النقی است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری است و بعد از او پسر او امام محمد
مهدی است که آخر امامانست و صاحب الزمانست و این روایت بر کیسانیه حجت علی
از شیعه که از جمله آنها کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین امام میدانند
و از جمله ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام محمد باقر امام میدانند و از
جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق بامام قائل نیستند و از جمله ایشان فطحیه اند
که عبد الله پسر امام جعفر صادق علیه السلام را بجای امام موسی کاظم بامام دیگر قائل میدانند و از
جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم بامام دیگر قائل نیستند زیرا که وجود هر یک از
معصومین مذکورین که معصوم منحصر در ایشانست و غیر ایشان معصوم نیستند لطف است
و ترک آن مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است و ایضا قول خداوند عالم ولکل قوم هاد یعنی از
برای هر گروهی راه نما هست دلالت میکند بر این و ایضا مرویست که یهودی بخدمت
حضرت رسول صلعم آمد و سؤال کرد که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی لازمست
فرمود نعم ان وصیی والخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعة
من صلب الحسین الائمة الابرار قال یا محمد فسمهم لی قال فاذا مضی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه

محمد

محمد فابنه علی جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی
فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن و بعده
الحجة ابن الحسن بن علی فهذه اثنا عشر اماما علی عدد نقباء بنی اسرائیل قال فاین
مکانهم فی الجنة قال معی فی درجتی قال اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک و لقد وجدت هذه فی کتب
المتقدمة وفیها عهد الینا موسی بن عمران انه اذا کان آخر الزمان یخرج نبی
یقال له احمد خاتم الانبیاء لا نبی بعده یخرج من سلسلة الائمة الابرار عدد الاسباط
یعنی فرمود حضرت رسول صلعم بیهودی که وصی و جانشین من علی بن ابی طالب است
و بعد از او دو فرزند من حسن و حسین میباشند و بعد از حسین نه نفر از نسل حسین میباشند
که امامان یکان میباشند یهود گفت اسم ایشان را ذکر کن حضرت فرمود
که بعد از حسین علی بن الحسین است و بعد از او پسر او محمد بن علی است و بعد از او پسر او
جعفر است و بعد از او فرزند او موسی است و بعد از او فرزند او علی است و بعد از او فرزند
او محمد است که امام محمد تقی است و بعد از او فرزند او امام علی النقی است و بعد از او فرزند
او امام حسن عسکری است و بعد از او فرزند او حجة ابن الحسن است که اینها دوازده امامند
بعدد نقباء و روسای بنی اسرائیل یهودی گفت که مکان ایشان در بهشت
کجاست حضرت فرمود با من میباشند در مرتبه من پس یهودی مسلمان شد و
گفت که چنین خبر از موسی بما رسیده و ایضا مرویست از رسول خدا که اشاره
بامام حسین علیه السلام کرد و فرمود هذا ولدی امام و ابن امام و اخو امام و ابو ائمة تسعة قائمهم
افضلهم یعنی این حسین امامست و پسر او امام است و برادر امامست و پدر نه امام

که نهم ایشان قایم ایشانست و افضل از ایشانست پس باید در همه مقام چند چیز
دانست اول آنکه امام دوم بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ
اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم اهل عصر خود بوده مدعی امامت بود پس
امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است
و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دنیاو
دین قبیح است و ایضا معصوم سابق بر او یعنی پیغمبر آخر الزمان است و جناب
علی بن ابی طالب بتصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امام برحق او میباشد
و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه
بود چنانکه منقولست که وقتی جمعی از مردمان بحضرت امام حسن عرض کردند
که چرا باید از معاویه این محنت و رنج کشید جواب فرمود که این در حقیقت محنت
نیست چه اگر من خواهم دعا کنم حق تعالی عراق از شام و شام را عراق گرداند
و مرد از زن و زن را از مرد یکی از حضار از روی انکار گفت این کار که تواند کرد حضرت
را مرد یا
فرمود ای زن برخیز و شرم کنی که در میان مردان نشینی مرد چون متوجه خود شد
دید زن گردیده و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسیده بعد از آن مرد را حضرت
خبر داد که زن تو مردی شده با هم تو خواهد رفت و در راه با تو متقاربت
خواهد نمود تو از وی آبستن خواهی شد و فرزند خنثی از شما بهم خواهد رسید
بعد از آن آنچه آنحضرت خبر داده بود جمیع واقع شده بود صدق آن گفتار
ساطع و لامع گردیده بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده بجهت آنکه بحالت اول
عود کنند التماس دعا نمود آنحضرت دعا فرمود باز چنان شد که

اول

که اول بوده و ایضا جابر انصاری روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم
که جمعی از مردمان نزدیک حضرت امام حسن آمدند و گفتند ما را عجایبی بنما که
از پدرت میدیدیم امام حسن فرمود که شما ایمان بامامت من دارید
گفتند بلی همه ایمان داریم که تو حجت خدائی تو را دلایل معجزات بسیار است
چنانکه پدرت را بود فرمود که شما پدرم را می شناسید گفتند بلی از صحبت
وی بسیار بودیم امام حسن پرده که در آن او حجره بود یک گوشه او را بلند
کرد و اینها فرمود نگاه کنید چون نگاه کردند امیرالمومنین را دیدند گفتند و نه
امیرالمومنین بعد از آن گفتند گواهی میدهیم که تو فرزند اوئی بحق و حجت خدائی
بر خلق پدرت ما را از این عجایبها بسیار نمود دوم آنکه امام سیم بعد از امام
حسن فخر الخافقین شفیع الکونین ابی عبدالله الحسین است که پسر دیگر جناب علی
بن ابی طالب است و او امام زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود مدعی امامت
بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان است و آنچه
میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر
ریاست دنیا و دین قبیح است و ایضا معصوم سابق بر او یعنی جناب پیغمبر
آخر الزمان و علی بن ابی طالب و امام حسن علیهم السلام تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند
پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجزه و کرامت و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه مرویست که
روز جوانی گریان بمنزل اباعبدالله الحسین حاضر شد حضرت فرمود باعث گریه ات
چیست عرض کرد یابن رسول الله مادرم امروز وفات نموده قبل از آنکه وصیت

بکنند موت او را دریافت و احوال او معلوم نشد و من از وی شنیدم که گفت
من در وقت نزع روح وصیت نخواهم کرد اما کسی تو را خبر خواهد داد و احوال
من معلوم تو خواهد شد پس امام حسین ع فرمود ای یاران برخیزید تا بجانب آن ضعیفه
برویم و مهمانسازی اخوان نمائیم پس حضرت امام با سایر دوستان و محبان
روی بخانه آن پیره زن نهادند چون بآن خانه داخل شدند آن پیره زن هنوز
بر فراش خود خوابیده بود حضرت امام حسین ع دست بدعا برداشت حیات
آن زن پیر را از حق تعالی مسئلت نمود در ساعت آن پیره زن برخواست
و بجای خود نشست و کلمه شهادتین بر زبان جاری ساخت بعد از آن رو بحضرت
امام حسین ع کرده گفت ای سرور اولیا و ای قدوه اتقیا چه مقصود داری از حیات من
حضرت فرمود وصیت کن حق تعالی بر تو رحمت کند پیره زن گفت ای مولای
من مرا اموال بسیار در فلان موضع مدفون است و نصف آنرا نذر تو کردم و
نصف دیگر از آن پسر من است و اگر دانی که از جمله محبان تست مال را تسلیم او کن
و اگر او را محبت با تو نباشد نصف دیگر را بهر کسی که صلاح دانی قسمت کن
زیرا که مخالفان ترا در اموال مومنان حق نمی باشد بعد از آن گفت یا ابن رسول
الله استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه نموده گفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جان بحق تسلیم
کرد بعد از آن حضرت بر او نماز کرد و در قبرستان بقیع دفنش کردند سیم آنکه امام
چهارم بعد از امام حسین ع امام زین العابدین علی بن الحسین است زیرا که آن بزرگوار
بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا که

معصوم

معصوم از عصیان بودن آنچه می گوید حق است ایضا و اعلم ترجیح دارد بر غیر
اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا معصوم
سابق بر او یعنی جناب پیغمبر آخر الزمان ص و علی بن ابیطالب و امام حسین ع تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امامت او بر حق می باشد و ایضا آن بزرگوار
ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامات مصدقه بود از آنجمله معجزه نمود
که رد بر مذهب کیسانیه است چنانکه ابن خالد کابلی روایت می کند که روزی محمد
حنفیه مرا طلب کرد چون بخدمتش رسیدم گفت یا ابا خالد میخواهم که ترا
بخدمت امام زین العابدین در مدینه فرستادم مصلحت چون می بینی
گفتم یا ابن امیر المومنین بهر جا امر کنی منت دارم که شوق ملازمت و لقای
آنحضرت دارم پس محمد حنفیه گفت یا ابا خالد چون بمدینه رسی سلام مرا بآنحضرت
برسان و بگو که محمد بن علی میگوید که بعد از امام حسن ع و امام حسین ع اولاد امیر
المومنین منم و اولی بامر خلافت منم باید که این امر را بمن واگذاری دیگر
کسی را قبول کنی و در این دعوی حکم سازی که تا در میان محاکمه نماید و این مناقشه
بقطع رسد ابو خالد روایت می کند که من بنابر امر محمد بن علی متوجه مدینه
گردیدم و بعد از تشرف بملازمت حضرت امام زین العابدین ع پیغام محمد بن
علی را بعرض رسانیدم آنحضرت حضرت فرمود یا ابا خالد بگو بعمم مرا حکایت
کن و بگو که امر امامت بمجرد طلب نمودن و سعی کردن میسر نگردد و این اراده بمحض
تائید الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی صورت ندارد و این امر را حضرت
رسالت پناهی بمن رجوع داشتند اگر ابا داشته باشی تا که

و با یکدیگر به پیش حجر الاسود برویم و آن را حکم خود سازیم تا حقیقت هر کدام از
ما که شهادت دهد امامت با او مرجوع و مفوض باشد ابو خالد گوید که ادای
رسالت آنحضرت را به محمد بن علی رسانیدم چون اندک مدتی گذشت حضرت
امام زین العابدین به جهت طواف کعبه به مکه تشریف آورد پس آنحضرت با اتفاق محمد
حنفیه به پیش حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت امام زین
العابدین گفت ای عم اول تو سؤال کن که از من اسنی پس محمد ابن علی پیش
آمد و دو رکعت نماز بجای آورد و دست به دعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت
نمود بر طبق مدعای خود هیچ جوابی نشنید بعد از آنحضرت امام زین العابدین پیش رفت و نزدیک
حجر الاسود آمد و دو رکعت نماز گزارد که با امر حضرت الهی حجر الاسود به سخن در آمد به زبان عربی فصیح گفت
یا محمد بن علی امر امامت را به علی ابن الحسین باز گذار که حق سبحانه و تعالی اطاعت
او را و امر و نواهی او بر تو و بر جمیع بندگان واجب گردانیده و امتثال فرمان
او را بر کافه او میان واجب ساخته چون محمد حنفیه این شهادت را از حجر الاسود
شنید و دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر امامت
به حکم الهی به تو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کس که باشد از این امر ممنوع است
مرویست که محمد حنفیه این دعوی را با علی بن الحسین به جهت اطمینان قلب خود
کرده نه از روی اعتقاد و باعث وضوح حال بود نه اظهار عناد و در روایت دیگر
است که حجر الاسود بدین عنوان شهادت داد که ای محمد علی بن الحسین است
حجت خدا است بر تو و جمیع آنچه در زمینها و آسمانهاست و به حکم الهی امتثال
او امر و نواهی او بر کافه مخلوقات لازم و بر عامه موجودات واجب و متحتم است

کی محمد بن

پس محمد ابن علی گفت سمعاً و طاعةً یا ابن رسول الله ای حجت خدا بر زمین
و آسمان چهارم آنکه امام پنجم بعد از امام زین العابدین امام محمد باقر پسر او
زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او
بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است
و ایضاً اعلم ترجیح بر غیر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضاً
پدرش امام زین العابدین و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امامت او بر حق میباشد و ایضاً آن بزرگوار
... ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه
بود از انجمله این معجزه است که مرویست که جوانی از اهل شام هر روز
به خدمت امام محمد باقر میآمدی و بسیار نشستی و گفتی مرا محبت و دوستی با من جا
میآورد چند روز نیامد روزی شخصی خبر آورد که آن جوان شامی بیمار بود
و امروز وفات نمود و وصیت کرد که شما بر وی نماز کنید آنحضرت فرمود
چون آن را غسل دهید و بر سریرش گذارید مرا خبر دهید بعد از ساعتی خبر
کردند آنحضرت برخاسته وضو ساخت و دو رکعت نماز بجای آورد
و ردای حضرت رسالت را بر دوش افکنده روانه شد و ما در خدمت
او رفتیم تا بامکان که آن جوان بر سریر خوابانیده بود رسیدیم
امام محمد باقر فرمود یا فلان بن فلان آن جوان گفت لبیک یا ابن رسول
الله برخواست و بنشست و شربت آبی طلبید آنحضرت جرعه
از آنچه خواسته بود با و داد و پرسید که احوال خود بگوی گفت در آن شب

نزارم که روح مرا قبض کرداند و از جملهٔ اموات شدم و الحال آوازی شنیدم
که هرگز آوازی از آن خوشتر نشنیده و بگوشم نرسیده بود که با الفتی
گفت روح این جوان را بمن او باز دهید که محمد بن علی او را درخواست کرده
بعد از این مدتها در حیات بود و ایضا مرویست که ابو بصیر روایت میکند که
روزی بخدمت امام محمد باقر رسیدم گفتم شما وارثان علم رسول خدا اید
گفت بلی گفتم رسول الله وارث انبیا بود گفت بلی گفتم شما قادرید
که مرده زنده بکنید و نابینا را بینا گردانید گفت بلی بنزدیک من چون
بنزدیک رفتم دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتهای مدید بود که
هیچ نمیدیدم چون آن حضرت دست بر چشم من مالید آفتاب و آسمان
و زمین و خانه بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز نابینائی را
در چشم بدن ندیده بودم پس فرمود یا ابا محمد دوست میداری که همچنین
باشی و در روز قیامت ترا باشد هر چه مردمان را خواهد بود و از حساب و کتاب
یا چنان باشی که بودی و بیحساب به بهشت عنبر سرشت بروی گفتم یا ابن
رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم با بینائی نابینائی راضی ترم پس دست
بر چشم من مالید چنان شدم که بودم پس معلوم شد که امام بعد از امام محمد باقر امام
جعفر صادق است زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم عصر خود بود
مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان
و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح
غیر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا در نسل امام محمد باقر و سایر

ائمه

ائمه معصومین که سابق بر او بوده‌اند تصریح بر امامت آن بزرگوار ادعای نموده
امامت کرده صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه یونس بن
ظبیان روایت میکند که با جمعی کثیر در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
بودم که شخصی از آن حضرت پرسید که یابن رسول الله مراد از آنکه در قرآن حق
سبحانه و تعالی خطاب بحضرت ابراهیم فرموده که فخذ اربعة من الطیر فصرهن
الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا آیا آن از یک جنس بود و یا از جنس مختلفه
حضرت فرمودند که میخواهید بشما بنمایم گفتم بلی یابن رسول الله پس چهار مرغ طلبیدند
طاوس و باز و کبوتر و غراب و آنها را ذبح فرمود و سرهای آن مرغان را
نزد خود گذاشت باقی را با مر آن حضرت از استخوان و پر و گوشت را در هم
کوفته بچهار حصه کردند و در چهار گوشه خانه گذاشتند پس اول طاوس را
آواز داد دیدم ریزه ریزه و دزه دزه از هر کنجی از آنها جدا شده و بهم پیوست
تا طاوس درستی ساخته شد و بر سر خود پیوست و ملحق شد و کبوتر و باز
نیز بهمین دستور می پیوستند پس چهار مرغ زنده شدند و بعد از رخصت از مجلس
آن حضرت بیرون رفتند پس معلوم شد که امام معصوم بعد از امام جعفر صادق امام موسی
کاظم است زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم عصر بود و مدعی امامت
بود پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان است آنچه
میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم در امر ریاست دین و دنیا
قبیح است و ایضا از پدرش امام جعفر صادق و سایر معصومین که سابق
بر او بوده‌اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده‌اند پس امام او بر حق میباشد

و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامات مصدقه
چنین بود چنانکه مرویست که بعد از امام جعفر صادق ع عبدالله که بزرگترین فرزندان
حضرت بود ادعای امامت نمود روزی جمعی کثیر در خدمت امام موسی کاظم
آمده بودند و حرف عبدالله و امامت او در نزد آنحضرت مذکور ساختند آنحضرت
فرمود هیزم بسیار آوردند و در صحن خانه چیدند و کسی را در پی عبدالله فرستاد
او را طلبیده فرمود تا آتش بر آن هیزم زدند و کسی مدعای غرض آنحضرت را نمیدانست
چون جمیع هیزمها بسوخت حضرت برخاست با جامه و ردائی که پوشیده
بود در میان آتش نشست و با اصحاب بصحبت مشغول شد و بعد از ساعتی
بیرون آمد و رختهای خود را تکانید و بعبدالله خطاب نمود که اگر ترا گمان است
که بعد از امام تو جانشینی برخیز و در این آتش ساعتی بنشین عبدالله از استماع این
سخن بکلی دگرگون شد و برفت هرگاه که امام هشتم بعد از امام موسی کاظم جناب
علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بنص
معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت آن بزرگوار برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا
بر نص امام موسی کاظم ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند پس او امام برحق
میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب معجزه و کرامات
مصدقه بود چنانکه مرویست که چون مامون شهنشاه کشور دین پناه حضرت
امام رضا را ولیعهد خود گردانید مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مامون که از

تصریح بر امامت آن
بزرگوار از جهت

رحمت

رحمت الهی دور شده و از غبار کینه حضرت امام رضا زنده و درگور بوده میگفتند که تا علی
بن موسی الرضا ولیعهد شده است خدا هم باران را از ما بازگرفته یعنی نیامدن
باران از شآمت او است این سخن بمامون رسیده بخاطرش گران آمده از آنحضرت
استدعای باران نمود مسئول او درجه قبول یافته حضرت روز دوشنبه باتفاق
اصحاب بصحرا بیرون رفتند و نظاره میکردند پس آنحضرت منبر برآمده بعد از حمد
الهی دعا فرمودند که ای معبود بحق و ای پروردگار مطلق تو عظیم ساختی حق
ما اهل بیت را پس توسل جستند خلق تو با چنانکه فرمودی و امیدوارند
فضل و رحمت تو اند پس اجابت را با آن بیاشامان چنانکه باران نافع
باشد و فیض بهمه جا و همه کس برسد و درآینده و زیان رساننده
نباشد و میباید که ابتدای باران ایشان بعد از آن باشد که از اصحاب از گشته
بمنزل خود رسیده باشند راوی گوید قسم بآن خدائی که مبعوث گردانیده
محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری هر آینه باد و ابرها در هوا بهم رسیده و رعد و برق
بهم رسانیدند و مردمان بحرکت در آمدند همانا میخواستند که خود را از باران
کنار کشند پس حضرت امام رضا ع فرمودند که بحال خود باشید ای مردمان
که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهر است پس آن ابر
گذشت بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد و برق بود دیگر باره مردمان
حرکت نمودند باز آنحضرت فرمود که بحال خود باشید که ای مردمان این ابر برای
شما نیست بلکه از برای فلان شهر است پس این ابر گذشت بعد از آن ابر دیگر آمده
که مشتمل بر رعد و برق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز آنحضرت فرمود که بحال

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

خود باشید که این بر از برای شما نیست برای فلان شهر است بعد از آن بر
دیگر آمد حضرت فرمود که این بر را خدا تعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید خدا را
تفضلی که بر شما نموده فی الحال برخیزید و به منزلگاه خود داخل شوید که این بر بر شما ایستاده
نمی‌بارد تا آنکه به منزلگاه خود آرام گیرید بعد از آن خواهد آمد بشما از خیر و آنچه لایق کرم و بزرگی
الله تعالی باشد پس آنحضرت از منبر فرود آمدند و مردمان بازگشتند و آن ابرها باز
تا به منزلگاه خود رسیدند بعد از آن باران سختی باریدن گرفت و حوضها و غدیرها و بیابانها
پر آب گردید مردمان گفتند هنیئا لولد رسول الله کرامت الله عز و جل یعنی گوارا
باد فرزند رسول خدا کرامت خدای عز و جل بعد از آن حضرت از منزل برآمده جمعی
کثیر از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل بر مواعظ و نصایح دلنشین بر ایراد نموده
نمود ارض موات دلهای مستمعان از باران سخنان احیا فرموده از شهد
ذکر خطبه مذکوره کام و زبان اهل زمانه شیرین خوشگوار گردانید القصه بدعای
آنحضرت حق تعالی برکت را در بلاد عظیم گردانید یکی از اقربای مأمون که هوای
ولیعهدی را در سر و خار حسد امام رضا را در جگر داشت مأمون گفت یا امیر
المؤمنین عندک بالله ان یکون تاریخ الخلفاء فی اخراجک الشرف العمیم و الفخر
العظیم من بیت ولد العباس الی بیت اولاد علی یعنی استعاذه میکنم آیا تو
از حق تعالی که تو را پناه دهد و نگاه دارد از اینکه تاریخ خلفا شوی که مردمان گویند
از خلفای مأمون این شرف عمیم و فخر عظیم یعنی خلافت و پادشاهی را از آل
عباس بیرون کرده و به خاندان علی منتقل فرموده تحقیق که با خود و منسوبان خود دشمنی
نمودی که این ساحر را آوردی و تحقیق که بی‌قدر و گمنام بود ظاهرش کردی و بلند

نمود بلند مرتبه‌اش گردانیدی و فراموش بود مذکورش ساختی و از این باب
مزخرفات که در کتاب اخبار عیون الرضا به تفصیل مذکور است مأمون
ملعون در جواب گفت که این مرد پنهان بود از ما و بسوی مردمان را به بیعت خود
دعوت می‌نمود خواستم تا او را ولیعهد خود سازم تا مردمان را بسوی ما خواند و به پادشاهی
و خلافت ما اعتراف نماید تا آن کسانی که به او گرویده‌اند اعتقاد کنند که آنچه او
ادعا میکرد در حق خلافت صلاحیتی ندارد و آن مخصوص ماست و ترسیدم که اگر
او را همچنان به حال خود واگذاریم رخنه‌ای در دین و در کار ما بهم رسد که از سد آن عاجز
گردد و آمد بر ما از آنچه طاقت او نداریم اکنون دانستیم که آنچه خطا کردیم و سبب
تعظیم او مشرف بر هلاک شدیم فی الحال تهاون در کار او جایز نیست و محتاجیم که
اندک اندک مرتبه او را پست کنیم که استحقاق و اهلیت امر ندارد و بعد از این در باب او تدبیری
کنیم که مورد بلای او از ما منقطع و مندفع گردد آن مرد گفت یا امیر المؤمنین مباحثه
و مجادله او را به من واگذار که من او را و اصحاب او را ساکت می‌سازم و از رفعت
مرتبه‌اش چیزی کم می‌کنم و اگر از تو اندیشه نمی‌کردم و هیبت تو در دلم نمی‌بود او را
فرود می‌آوردم و در منزلت و مرتبه خودش و بر مردمان ظاهر می‌شد که او را لیاقت
ولیعهدی که با او مفوض کرده نیست گفت هیچ چیز نزد من خوشتر از این نیست
آن ملعون ازل و ابد و آن سینه چاک خنجر بغض و حسد گفت اعیان اهل مملکت
خود از سران سپاه و قاضیان و اخیار و فقها را جمع سازد تا در حضور ایشان نقص
او را ظاهر سازم تا پیش ایشان باعث خفت و حط مرتبه او گردد و آن جماعت
بدانند که اهانت و استحقاق از او سلب است یا و ظاهر خواهد شد صواب و کجاست

پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع گرد خود بر نشسته
و امام رضا ع را در مرتبه که از برای آن بزرگوار قرار داده بود نشانیدند پس آن ملعون
متعهد اهانت آن سالار دین شده بود و شروع نموده بآنحضرت گفت
که مردمان از تو حکایتهای بسیار کرده اند و وصف تو را از حد گذرانیده اند مرتبه که اگر از تو
بشنوی بر آن از آن تبرا خواهی کرد و بر ایشان انکار خواهی نمود از آنکه دعا نموده و از
حق سبحانه و تعالی باران خواستی باران که همیشه میآید پس این را از برای تو معجزه
کرده اند و بسبب او تو را بامثل و نظیر و یگانه دنیا قرار داده اند و بر امیرالمومنین اولام
بلکه او را با هیچ کس موازنه نکنند مگر آنکه او راجح آید تو را مرتبه رسانیده اند
پس از جمله حقوق او بر تو این است جایز روا نداری که دروغ گویان
بر شانی تو و کسر شان او دروغها گویند حضرت ع فرمود که من منع نمیکنم
بندگان خدا را از شکر کردن نعمتهای الهی که مرا داده و گرچه از روی نشاط
یاد کردن فرازی کنم اما اینکه گفتی که صاحب تو مرا بگردن فرازی و مرتبه
رسانیده چنین نسبت بلکه حق سبحانه و تعالی مرا این مراتب عطا کرده است
و حال من با صاحب تو مثل حال حضرت یوسف است با عزیز مصر و ولیعهدی
مامون دون مرتبه من است آن ملعون چون از استماع این سخنان بر آشفت
و گفت ای ~~پسر موسی~~ از حد خود در گذشتی با آنکه حق تعالی باران فرستاد
که وقت آن مقدر شده بود و از آن پیش و پس نمیشد از آنچه ساختی که
بآن کردن مباهات می ورزی گویا معجزه نمودی مثل ابراهیم خلیل که
سرهای مرغان را بر دست گرفته و اعضای آنها را متفرق بر سر کوهها

گذاشته

گذاشته بود طلبید پس بتعجیل تمام آمدند و بسرهای خود پیوستند و پرواز
آن بحرکت در آمده باذن حق تعالی پرواز نمودند و بارانی که بعادت بود
بباریدن او جاری گشته با آنکه تو سزاوارتری از دیگری که بدعای تو باریده
باشد چنانچه تو دعا کرده دیگران نیز دعا کرده اند و در این دعا با تو شریک بوده اند
از کجا که باریدن باران بدعای تو بوده نه بدعای ایشان پس اشاره بدو صورت
شیر کرد که بر مسند مامون نقش کرده بودند و رو بحضرت ع کرد و گفت اگر
راست میگوئی که باران بدعای تو باریده این دو صورت شیر را زنده کن
و بر من مسلط گردان آن شحنه سیاست قهاری و موجه قلزم سخط جباری
علی بن موسی الرضا از استماع این سخنان غضبناک گشته بانگ بر آن
دو صورت شیر زد که بگیرید این فاجر را و او را طعمه خود سازید و از وجودش اثر
باقی مگذارید یکبار آن دو صورت شیر دو شیر عظیم گشته از جای خود
جستند و آن ملعون خون گرفته را گرفتند و اعضای او را در هم کوفتند
و در هم شکسته خوردند و خونهای او را لیسیدند و آن قوم از آن متحیر
شده نگاه می کردند چون شیر از کار آن ملعون فارغ شده روی بحضرت
امام رضا ع کردند و عرض کردند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمائی ما را آنچه با او
کردیم با این نیز بکنیم و اشارت بمامون میکردند مامون از شنیدن
سخنان شیران بیهوش گردید حضرت فرمود تا گلاب بر او افشاندند
و بوی خوش بکار بردند تا بهوش آمد بار دیگر شیران عرض کردند
یا ولی الله اجازت میدهی که او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت

فرمودند زیرا که حق تعالی در امر او تدبیر است که او مضطر آن تدبیر خواهد
کرد شیران گفتند پس ما را به سفر ثانی حضرت فرمود بجای خود روید
چنانچه بودید بسوی مسند باز گشتند و همچنان به صورت اول شدند که بودند
مامون خاطر خود را از ایشان جمع کرد و آنحضرت را مخاطب ساخته گفت الحمد
لله که خدا شر حمید بن مهران را از من دور گردانید یا ابن رسول الله این امر
یعنی پادشاهی از جد شما بود و الحال حق شما است التماس دارم که در مقام
خود بنشینی و بر من منت نهی حضرت فرمود اگر میل پادشاهی می‌بود با شما
در این مدت این مقدار مدارا نمی‌کردم و حق سبحانه و تعالی جمیع مخلوقات خود را
مطیع و منقاد من ساخته چنانچه از این دو شیر دیدی الا جهال بنی آدم را که از
روی حقد و حسد سکوت می‌نمایند و میگویند آنچه می‌بینی و حق تعالی مرا امر فرموده که بر تو
اعتراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف در تحت حکم عزیز مصر
بود و بعد از این واقعه همیشه مامون در واهمه بود تا عاقبت آنحضرت را از زهر خورانید
بدانکه امام نهم بعد از جناب امام رضا امام محمد تقی ع است که پسر اوست
زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او
بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا
اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است
و ایضا پدرش امام رضا و سایر معصومین که سابق بر او بوده‌اند تصریح بر امامت
آن بزرگوار کرده‌اند پس او امام بر حق می‌باشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت
کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه مرویست که روزی امام محمد تقی

در مسجد نشسته

در مسجد نشسته بود که مرد پیری از در درآمد گفت جانم فدای تو باد چهل سال
عمر کرده‌ام و از ثمره شجره عمر به جز یک فرزند دیگر چیزی ندارم و امروز والی
شهر آن را گرفته میخواهد او را از کوه بیندازد حضرت فرمود تقصیر پسر تو چیست
گفت نزد والی گفته‌اند که از جمله دوستان محمد و علی است و تولی و محبت با فرزندان
ایشان دارد حضرت فرمود از من چه میخواهی گفت یا حضرت فرزند دیگر ندارم
و صبر بر مفارقت او نیز ندارم حضرت فرمود آن را بخدا بسپار و چون این
سخن را از امام شنیدم قطع امید از فرزندم کردم و بیرون آمدم رفتم و بخانه و فرزند
زن پیری داشت که مادر آن پسر بود احوال پسر را پرسید مرد تمامی احوال را
از برای او نقل کرد و گفت که بخدمت امام محمد تقی رفتم این واقعه را عرض
آنحضرت رسانیدم آنحضرت فرمود که او را بخدا بسپارید و در باب خلاصی آن
پسر هیچ نگفت که باعث امیدواری باشد از استماع این سخن خود را
بر زمین زد و بیهوش گردید چون بهوش آمد نوبت دیگر احوال پرسید که
فرزند من بکجا رفت چه شد باز بیهوش آمد پس تمامی مردان و زنان آن محله
جمعیت نموده ایشان را تسلی میدادند و دلداری می‌نمودند اما چون پسر را بر سر کوه
بردند که بیندازند پس شروع در گریه نمود از حضرت امام محمد تقی و آبای معصوم
او مدد میخواست گفت یا امیرالمومنین علی بن ابیطالب ع به دوستی تو و اولاد
تو امروز مرا میکشند و من میدانم که هر که را به دوستی شما بکشند درجه شهدا را
دارد و مادر و پدری دارم که ایشان را کسی نیست که یکدم آب به ایشان دهد و
متکفل خدمات ضروریه ایشان گردد از کسب و عمل مانده‌اند و تاب این مصیبت

ندارند حق تعالی بوز ولایت امام زمان امام محمد تقی که مرا از این ورطه نجات
ده هنوز در این سخن بود که ناگاه دو تن از هوا پیدا شدند و گفتند ای پسر چه
واقع شده که گریه و اضطراب میکنی پسر احوالات خود را بالتمام بیان نمود
چون پسر سخن را تمام نمود از آن دو تن یکی دست دراز کرد و کمرگاه پسر را گرفت
از زمین در ربود در هوا ناپدید گشت یکی دست دراز کرد و والی شهر مدینه را از
جای پسر نگاه داشت تا آن را بیندازند والی هر چند فریاد می کرد که من
والی شهر مدینه ام موکلان از وی نشنیدند زیرا که بقدرت حق سبحانه و تعالی
و معجزه امام محمد تقی صورت والی منقلب بصورت پسر شده بود و بعینه
لباس پسر را در تن والی دیدند پس خواهی نخواهی والی را از کوه پرت کردند
بنحوی که والی پاره پاره شد بعد از آن دو تن پسر را برداشته بخدمت
حضرت امام محمد تقی آوردند و سلام کرده مشرف بملازمت آنحضرت را دریافت
نمودند حضرت فرمودند جزاکم الله خیرا ای فرشتگان باید که هر جا دوستی از
دوستان ما که در مهلکه گرفتار شوند اعانت و همراهی کنید و ایشان را از بلاها
و آفتها نجات دهید فرشتگان گفتند ما سه هزار فرشته ایم که از نور آبای
کرام شما آفریده شده ایم و کار این است که در هر جا از عالم که دوستی
از دوستان شما از رنجی و المی یا آفتی روی دهد ما مددکار شویم و در لحظه داد
کوشیم پس فرشتگان آنحضرت را دعا کردند و متوجه آسمان شدند بعد از آن
حضرت پسر را فرمود که الحال بخانه خود مراجعت کن که پدر و مادر تو به مصیبت
تو مشغول کنند پس آنحضرت را دعا کرده متوجه خانه شد چون بدر خانه خود رسید آواز

گریه و زاری شنید پس باندرون خانه داخل شد پدر و مادر خود را دید که جامها
چاک چاک کرده و روها خراشیده و در میان خاک و گل در غم او نشسته و چون
آنها فرزند خود را زنده دیدند تعجب نموده از کمال فرح و خوشدلی بیهوش شدند
و چون بهوش آمدند پسر را در کنار گرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت
واجب الوجود را بجای آوردند بعد از آن احوال از پسر پرسیدند پس جمیع
احوال گذشته را برای ایشان نقل نمود و اثبات [illegible] امام محمد تقی
و سایر ائمه معصومین افزود نهم آنکه امام محمد تقی ع و امام علی النقی پسر او شد
زیرا که آن بزرگوار ایشان معصوم اعلم عصر خود و مدعی امامت بود پس بر حق امامت
زیرا که معصوم از عصیان و بهتان آنچه می گوید حق است و ایضا اعلم
ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین در بنا قبیح است
و ایضا پدرش امام محمد تقی ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار
ادعای امامت کرد و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه نقل است
که مشعبد هندی نزد متوکل عباسی لعنة الله علیه آمد بازی میکرد و در آن فن
چنان ماهر بود و ساحر بود که مثل او دیده نبود آن ملعون اراده کرد که با امام
علی النقی لعبتی بازد و آن مهر سپهر کرامت را خجل سازد متوکل
نابکار گفت اگر این کار کنی تو را دویست دینار جایزه دهم مشعبد
گفت تا نانی چند تنک که نقلی نداشته باشد بپخته مهیا سازید بعد از
آن کسی فرستاد و امام علی النقی ع را دعوت نمود بعد از تهیه مقدمات

چون آنحضرت شرف حضور ارزانی داشت حینه آنحضرت بالشی که بران صورت
شیری نقش شده بود گذاشته و آن مشعبد در حوالی بالش نشسته پس
خوان گسترده اند و آن نانها را آورده پیش آنحضرت جای دادند چون آنحضرت
دست بجانب نانها دراز کرد آن ملعون لعینی دیگر باحث کنان متوجه ان [illegible]
نانها را پرواز داد پس آنحضرت متوجه نان دیگر شده که بردارد باز آن
ملعون لعبت دیگر باحث کنان متوجه سقف گردید و همچنین تا سه نوبت
آن کار کرد اهل مجلس خندیدند که یکبار آن منبع طوفان جلال و مظهر قهر
ذو الجلال دست بر آن صورت شیر زد فرمود که بگیر این ملعون را صورت
شیری شد و از بالش بر جست و آن ملعون را فرو برد و بجای خود معاودت
نمود آن قوم بی سعادت از دیدن این خارق عادت حیران گشتند و آن حضرت
از مجلس برخواست متوکل ملعون زبان سؤال گشوده گفت میخواهم که به
شفیعی و آن مرد را باز آوری حضرت فرمود بخدا قسم که دیگر او را نخواهی
دید آیا مسلط میسازی دشمنان خدا را بر دوستان خدا این سخن بگفت و از
مجلس بیرون آمد و دیگر مشعبد را اهل مجلس ندید و ایضا مرویست که یکی از اولاد
خلیفه را ولیمه بود و جمعی کثیر را طلبیده بودند که هر که در آن مجلس بود تعظیم و
اجلال امام علی النقی ع را بجای آوردند مگر یک جوان که عبث می گفت و
میخندید حضرت فرمود ای جوان چنان از ذکر خدا غافل گشته که این
بیران میخندی و نمیدانی که پیش از سه روز دیگر زنده نخواهی بود از اهل مجلس
دو کس با هم گفتند که دلیل بر شناختن او بهتر ازین چیزی نیست و چون

روز

روز سیم شد آنجوان از دنیا رحلت نموده دهم آنکه امام یازدهم بعد از امام
علی النقی امام حسن عسکریست که پسر اوست زیرا که آن بزرگوار از بشر معصوم
اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت بر حق است زیرا که معصوم
از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا در پیش
امام علی النقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن
بزرگوار کرده اند پس او بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده
و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه روایت است که چون معتمد عباسی
بخلافت نشست و مدتی برآمد دشمنان و منافقان اهل بیت افتراها کردند
و دروغها گفتند که اینها موجب علاوه عداوت معتمد شده امر به حبس امام
حسن عسکری ع نمود آنحضرت را بزندان بردند و فیض آسمان و زمین منقطع شد
و قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که مردم بنماز باران بیرون روند
و سه روز مردم متوالی بنماز باران بیرون رفتند و در میان ایشان راهبی
بود چون راهب باسمان دست دراز کرد ابر پیدا شد و اغاز باریدن
کرد و تزلزل عظیم در خلق بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی
بدین نصاری راغب شدند خبر بمعتمد رسید بواسطه آنکه از یک طرف
واهمه زوال ملک بود و از یکطرف غم دین و از یک جانب طعن خلق زندگانی
امر خود تباه دید و لاعلاج صالح ابن وصیف که حاکم شهر مدینه بود در این باب

زندان تعلیق یاد داشت فرمود بروید آنحال امام حسن عسکری را از حبس بیرون آورده
حاضر سازید صالح امتثال نموده آنحضرت را حاضر ساخت معتمد باو گفت ادرک
امة جدک محمد ص قبل آن یهلکوا یعنی دریاب امت جد خود محمد ص را پیش از آنکه هلاک
شوند که نصاری باران بیرون رفتند و اثری از نماز و دعای ایشان ظاهر
شد و نصاری دو روز رفتند دست بدعا برداشتند باران آمد اگر
سه روز میرفتند دین از دست میرفت و مردم در تزلزل افتادند
آنحضرت فرمود غم مخور که فردا بیرون میروم و شک از خواطر برمیدارم و جمعی از
خویشان که در حبس بودند شفاعت نموده ایشانرا خلاصی داد و روز دیگر
حکم شد که دیگر بار کسی در شهر نماند و همه خلق بنماز بیرون روند پس امام حسن
عسکری ع با اصحابش در مصلی حاضر شدند و امر فرمودند رهبانان را که شروع
در دعا نمایند چون رهبانان دست بدعا برداشتند از هر طرف ابر پیدا شد
حضرت بشخصی اشاره کرد و فرمود برو دست آن راهبی که پیش نماز این جماعت است
و در میان انگشتان او هر چه هست بیرون آر آن شخص رفته پاره استخوان
از میان انگشتان راهب بیرون آورد و امام فرمود که آنرا در میان جامه
نهادند در ساعت ابرها از هم دور شدند بعد از آن رهبانرا امر بنماز و دعا
کرد پس نصاری هر چند دعا و زاری کردند ابر پیدا نشد و خلق در تعجب شدند
و معتمد پرسید که این چه سر بود آنحضرت فرمود هرگاه استخوان پیغمبری مکشوف
در هوا گردد البته باران باریدن گیرد و این راهب را گذار به قبر پیغمبری از

از پیغمبران افتاده بود و استخوان آن پیغمبر را برداشت هر بار که آنرا ظاهر میساخت
باران میبارید اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بیرون آوردند باز
ابر بهم رسید حضرت فرمود استخوان را پنهان کردند بعد از آن حضرت بطریق
خود نماز گذارد و از خدا باران خواست از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد
و قحط بارزانی مبدل گشت و شک از خاطرها زایل شد معتمد از آنحضرت
عذرخواهی نموده در مقام عزت و احترام درآمد و ایضا مرویست که روزی امام علی
النقی در نماز بود که امام حسن عسکری ع در طفولیت بچاه افتاد و زنان فریاد برآوردند
چون بر سر چاه رفتند دیدند که آنحضرت بر روی آب نشسته و با آب بازی
میکند یازدهم آنکه امام دوازدهم بعد از امام حسن عسکری ع امام محمد مهدی صاحب
الزمان ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار عالیمقدار پسر معصوم و اعلم عصر خود
بوده و میباشد و مدعی امامت بوده پس امامت او برحق بوده است زیرا که
معصوم از عصیان باشد پس آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امور ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا
هر یک از امام حسن عسکری و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت
آن بزرگوار کرده اند پس امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت
کرده و صاحب معجزه بوده و کرامت مصدقه بوده چنانکه ابوالادیان
که یکی از خادمان عسکری ع بود روایت میکند من حضرت ابو محمد را خدمت میکردم
و نامها او را بشهرها میبردم در روزی که بستر بیماری که در آن بیماری ارتحال
رحلت نموده نزد وی رفتم نامها نوشت و مرا فرمود که این نامها را بمداین ببر

بر سبیلیکه مدت سفر پانزده روز خواهد شد و چون روز پانزدهم بسر من رای داخل
شوی آواز گریه و زاری از خانه من خواهی شنید گفتم یا سیدی در آنوقت
امام و پیشوای ما که خواهد بود گفت آن کسی که جواب نامها از تو طلب کند که او قائم
مقام و جانشین من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده کن فرمود آن کسیکه بر من
نماز کند گفتم زیاده کن فرمود آن کسیکه همیان طلب کند پس من بعد فرموده آنحضرت
بمداین رفتم و نامها بردم و جواب گرفته مراجعت بسر من رای نمودم در پانزدهم
چنانچه آنحضرت فرموده بود داخل شدم صدای گریه و زاری از خانه آنحضرت
شنیدم بتعجیل خود را بدر خانه آنحضرت رسانیدم برادرش جعفر ابن علی را بدر سرای
آنحضرت دیدم و شیعیان جمع شده او را التعزیت کردند و آنحضرت را در آن جا کفن
غسل میدادند من با خود گفتم که اگر امام من این است امامت او باطل است زیرا که
من جعفر را اکثر دیده ام که شرب کرد و قمار باخت بعد از آن من نیز پیش
رفتم و وی را تعزیت کردم و از من احوال پرسید جواب گفتم نامها مطلق نپرسید
دانستم که او امام نیست و در این حال شخصی بیرون آمد و بجعفر گفت یا سیدی
برادر تو را غسل دادند و کفن کردند برخیز و بروی نماز کن پس جعفر پیش رفت که
نماز کند و شیعیان چند بر دور او جمعیت کرده بودند که در آنحال کودکی گندم گون
و پیچیده موی و گشاده دندان بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت
ای عم بعقب رو که من بنماز کردن بر پدرم از تو اولاترم جعفر به عقب
آمد و رنگ روی او چون خاک گردید پس آن کودک پیش رفت و نماز کرد

چون

چون آنحضرت را دفن کردند آن کودک بمن گفت که جواب نامها را که با تو است بیار
جواب نامها را بوی دادم با خود گفتم این هر دو علامت که ظاهر شد همیان ماند
پیش جعفر رفتم و احوال کودک از وی پرسیدم گفت بخدا من
هرگز او را ندیده ام و من نشسته بودم که جماعتی از مردم قم رسیدند و احوال
امام حسن عسکری ع پرسیدند و ایشان را از وفات او خبر دادند گفتند امام
بعد از او کیست مردمان اشاره بجعفر کردند آن جماعت بروی سلام کردند
و گفتند با ما نامهاست و مالها نیز آورده ایم اکنون تو بگو که این نامها از کیست
و مال چند هست جعفر از استماع این سخن از مجلس برخاست و گفت مردم
میخواهند که ما دعوی علم غیب کنیم در آنحال خادمی از جانب حضرت صاحب
الامر بیرون آمد و گفت با شما نامهای فلان و فلان است و همیانی است که در آن
هزار دینار طلا است پس ایشان نامها و مال را دادند و گفتند آن کسیکه
ترا فرستاده است او امام و حجت خدا است بر خلقان جعفر بن علی پیش خلیفه
رفت و حال با وی گفت معتمد کس فرستاد و مادر کودک را طلب نمود و مادر
انکار نمود ایشان در این گفتگو بودند که خبر رسید که یحیی بن خالد خاقان
بموت فجأه مرد معتمد با آن سپاه خود مشغول شدند و ترک مادر کودک کردند
و ایضا مرویست که در آن هفته که امام حسن عسکری ع برحمت الهی پیوست جمعی
کثیر از تجار قم وغیره مال بسیار آورده بودند و خبر از فوت آنحضرت نداشتند
و بعد از استماع از امامت و وارث او پرسیدند برادرش جعفر را نشان
دادند چون بر خانه جعفر رفتند دیدند که با خوانندگان و نوازنده بسیر و طلبه

رفقه تجاران ما خود گفتند که این صفت امام نیست یکی گفت مال را بصاحبانش
پس باید برد دیگری گفت صبر کنیم و ببینیم و دیگری گفت جعفر را ببینیم با او حرف بزنیم
پس باین قرار داده و در آن محل ماندند تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نموده به نزد
او آمده سلام کردند و گفتند ای سید ما جماعتی از شیعیان شمائیم و هر بار
که باینجا میآئیم موالیان شما مالها میدهند که بامام و رهنمای ایشان برسانیم
این نوبت چگونه کنیم جعفر گفت هرچه آورده اید تسلیم کنید گفتند از ما بعضی یکدینار
و بعضی دو دینار و ما همه را در کیسه کرده مهر کرده ایم و عرائض نوشته در آن
کیسه مضبوط است هربار امام حسن عسکری میفرمود که تمامی مال اینقدر است
و از هر کس هرچه با نام مهر و صاحبان عرائض را میگفت شما نیز بقاعده آن
عمل نمائید جعفر گفت شما دروغ میگوئید و برادرم افترا میگویند او از غیب کی
خبر میداد تجار بهم نگاه کردند و در فکر شدند باز جعفر گفت مالی که بجهت او فرستاده اند
به دیگری دارید گفتند ما مرخص نیستیم که مال را بدهیم مگر بعلامات چند که عرض
کردیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان هر یک را بده و بیرون کن مال از ما
بر ما منت گذار والا بگذار که مال را بصاحبانش رد کنیم علاج دیگر نداریم
جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجار شکوه نمود خلیفه تجار را احضار
نمود و گفت چرا مال را رد نمی کنید گفتند دولت خلیفه مستدام
باد جمعی تجاریم بوکالت جمعی چیزی آورده ایم و ما مأموریم که باعلامات
و دلالت بدهیم ابو محمد همیشه مال را بالعلامات از ما می گرفت و جمیع آنچه
قبل از این مذکور شد گفتند باز جعفر گفت برادرم کذب و افترا می بستند

و علم غیب

و علم غیب با او نسبت میدهند خلیفه گفت تجار رسولند و ما علی الرسول
الا البلاغ جعفر ملزم شد تجار گفتند عمر خلیفه دراز باد التماس
خادمی داریم که ما را ازین دربانان بگذرانند و ازین دیار بیرون برند خلیفه
نقیبی همراه ما کرده تا ما را از محل حضرت گذرانیده و برگشت و در الحال
پسر خوش صورتی نیکوئی پیدا شد هر یک یک را با اسم خطاب کرده گفت
با ایشان گفته شب آمد بخدمت مولای خود گفتند تو مولای
ما گفت معاذالله من یکی از بندگان مولای شمائیم پس از عقب او رفته
بخانه امام حسن عسکری رسیدیم خادمی دیگر بیرون آمده رخصت
دخول داد تجار گفتند چون بدرخانه ابو محمد رفتیم بخدا که روح ابو محمد
در قبضه قدرت اوست که مولای خود حضرت قائم را دیدیم که بر کرسی
نشسته چون ماه شب چهارده که تازه طلوع کند جامه سبزی پوشیده
سلام کردیم جواب سلام را باحسن وجهی داده پرسش نمود بعد از آن حضرت
فرمودنا می مالی که با شما ست فلان مبلغ است فلان چند داده است
یکیک را نام برده هرچه داده بودند گفت در احراز اولاد و فرزندان هر یک
پرسیده ما هر مشکل که داشتیم عرض کردیم همه را بروجه صواب جواب شنیدیم
پس امر فرمود که دیگر مال را بسامرا نبریم در بغداد شخصی را نشان داد که
بعد ازین مال را تحویل او کنیم که توقیعات نزد او خواهد بود و بان عمل خواهم
نمود یکی از رفقای که نام ابوالعباس بود کفنی و حنوطی با ان عطا فرمود و آن
شخص در اثنای راه برحمت الهی پیوست بعد از آن شیعیان بغداد مال را

بخانه آن شخص میرسانیدند و هر یک از توقیعات حضرت صاحب و علامت
و دلالات بر دست او ظاهر میشد و باعلام حضرت صاحب یکی از ایشان
نامش عثمان بن سعید عمروی بود بعد از پسر ابو جعفر محمد بن عثمان و کیل و از
هر یک از ایشان باعلام قایم علامات و دلالات ظاهر میکرد و حصل این
عتقاد که بتفصیل مذکور شد نیز از جمله اصول مذهبست و منکر این خارج از مذهب
اثنا عشریست و اقتدا کردن باو و زکوة دادن باو و قبول شهادت
او جایز نیست هر چند در مذهب خود عادل باشد و او مخلد در جهنم در صورت
تقصیر خواهد بود و همچنین عدم قبول فتوی و سایر احکام و خیانت
که از برای غیر اثنا عشریست جاریست والله العالم فصل پنجم در بیان انسب
الزمان که صاحب الان موجود است و زنده و غایب است و ظاهر خواهد
شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد نمود زیرا که وجود آن
بزرگوار لطفست چنانکه ظهور وی نیز لطفست و ترک آن مستلزم ترجیح
مرجوح است و این قبیحست و محالست که قبیح از خداوند عالم صادر
شود و چون وجود او مانع ندارد پس لازمست که واقع باشد و چون ظهور مانع
دارد زیرا که وجود موجب ایذا ایمه است پس باید غایب باشد و چون در آخر
امر دین مختل خواهد شد پس باید ظاهر شود تا آنکه دفع اختلال کند و ایضا
خداوند عالم فرموده و لکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راهنماییست پس
چنانکه اهل زمان رسول بسبب رسول هادی و راه نمایی داشتند و همچنین
گروهی که بعد از رسول بعد اند راه نما داشتند و باید داشته باشند پس اهل

امثال

و امثال این زمان نیز راه نمایی داشته باشند و آن صاحب الامر
راهنمایست و از نور وجود او عالم روشن است چنانکه از وجود آفتاب
در زیر ابر عالم ظاهر و روشن است و ایضا مرویست که فرمود جناب رسول الله
ان الله تبارک و تعالی اطلع علی الارض اطلاعة و اختار منها علیا
ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اخا و صیا
و خلیفة و وزیرا فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابو سبطی الحسن
و الحسین الا و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده
و جعل من صلب الحسین ائمة یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع
منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی و اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله
یظهر بعد غیبة طویلة و حیرة مضلة فیعلن امر الله و یظهر دین الله و ینصر الله بنصر الملائکة
فیملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی بتحقیق که خداوند عالم
التفات فرمودند بزمین و برگزید مرا پس مرا پیغمبر گردانیدند پس نظر دیگر
کرد و جناب اقدس علی را پس او را امام گردانید پس امر کرد مرا که علی را
برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود اخذ کنم پس علی از منست و من از علی
و او شوهر دختر منست و پدر دو پسر منست و آگاه باشید که خداوند عالم مرا و او را
با تمام حجت گردانیده بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین امامها
قرار داد که بر پا میکنند امر مرا و محافظت میکنند وصیت مرا و نهمین
ایشان قایم اهل بیت منست و مهدی امت منست و شبیه ترین
مردمانست بمن در صورت و سیرت ظاهر میشود بعد از غایب شدن طول

دلها از حیرت خلایق بر وجهی که هرگاه در ان وقت ظاهر شود خلایق گمراه خواهند شد
پس بعد از ظاهر شدن اعانت میکنند امر خدا را و ظاهر میکنند دین
او را و بیاری خدا و ملائکه او پس زمین را پر میکند از عدل چنانکه پر شده از جور و ستم
و مثل این است سایر احادیث چون حدیث که مروی است از عائشه
که در وقتیکه جبرئیل نازل شد بر پیغمبر آنحضرت امر کرد مرا که نگذارم کسی را
که بخدمت آن بزرگوار برود ناگاه جناب امام حسین ع داخل شد پس جبرئیل
گفت که این کیست پس حضرت فرمود که پسر منست پس او را بزانوی خود
نشانید پس جبرئیل گفت یا رسول الله این فرزند تو کشته خواهد شد حضرت
فرمود آیا امت من او را میکشند جبرئیل گفت بلی و اشاره کرد بزمین
کربلا و قدری از تربت سرخ از آن گرفت و گفت این تربت قتلگاه اوست
پس حضرت گریست پس جبرئیل گفت گریه مکن که زود باشد که خدا انتقام
بکشد از ایشان بسبب قائم اهل بیت شما حضرت فرمود که آن قائم اهل بیت ما
کیست جبرئیل گفت فرزند نهم از ذریه حسین ع چنین خبر داد مرا خداوند
من که از نسل حسین ولدی خلق خواهد شد که اسم او علی است و از صلب او
ولدی خلق خواهد شد که اسم او محمد است و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که
اسم او جعفر است و از صلب او موسی و از صلب او علی و از صلب او محمد و از صلب او
علی و از صلب او حسن و یخرج من صلبه کلمة الحق و لسان الصدق و مظهر الحق و
حجة الله علی بریته له غیبة طویلة یظهر الله به الاسلام و اهله و یخسف به
الکفر و اهله یعنی بیرون می آورد از صلب امام حسن عسکری ع فرزندی که حق و حق

گوست

گوست و در سنگوست و حجت خداست بر خلق او و از برای او هست غایب
شدن با طول ظاهر میکند خداوند عالم بسبب او اسلام و اهل کفر را محو
از کیفیت رجعت آنحضرت که از قطعیات مذهب امامیه است و مردود است
که هرکه ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند از ما نیست بنا
بر آن چیزی که از اجتماع اخبار مستفاد میشود این است که در سالیکه
مقدر شد ظهور آنحضرت در آن سال در هشتم ماه جمادی الاولی تا اول
ماه جمادی الثانی تا چهل روز باران سخت میبارد که هرگز از زمان آدم تا
آن زمان چنان باران نیامده باشد و در عشر اول ماه رجب دجال از
اصفهان خروج میکند و عثمان نام از ذریه ابو سفیان نیز خروج میکند و در روز
دهم محرم آنحضرت ظهور میکند با هشت گوسفند لاغر پس داخل
مسجد حرام میشود و خطبه میکند پس در میان کعبه غایب میشود پس
چون شب شنبه در آید و تاریک شود به پشت بام کعبه خواهد رفت و ندا
خواهد کرد تا آنکه سیصد و سیزده نفر اصحاب از مشرق و مغرب بیک چشم
بر هم زدن حاضر میشوند پس چون صبح شود مردمان را دعوت بیعت خواهد
کرد اول کسیکه بیعت خواهد نمود جبرئیل خواهد بود پس در مکه مکث
میکند و کتب الهی را القاء میکند از صحف و توراة و زبور و قران تا آنکه
ده هزار نفر جمع میشوند پس در اینحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت
که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر
من و برادرم در میان لشکر سفیان که سیصد هزار کس بودیم و جرا

کردیم و منبر را شکست و در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین
انداختند پس متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل
رسانیم پس در صحرای بیدا که حوالی مدینه است رسیدیم و آخر شب
فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستم
کاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال
و اسباب فرو برد و خبری بر روی زمین باقی نماند بغیر از من و برادرم ناگاه
ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید پس برادرم گفت ای نذیر برو بنزد
سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان و بمن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت
مهدی در مکه و او را بشارت ده و توبه کن پس آنحضرت دست مبارک را
بر روی بشیر مالد و بحالت اول برگردد و با آنحضرت بیعت کند و در لشکر
آنحضرت باشد پس در مکه خلیفه نصب میکند و چون از اهل مکه بیرون آید اهل
مکه خلیفه آنحضرت را به قتل رسانند پس حضرت بسوی مکه معاودت نماید پس
اهل مکه سر بزیر افکنده تضرع کنند و توبه کنند پس از اهل مکه
شخصی بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه
یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند
که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد
او را بقتل رسانند پس چون برگردند از هزار کس یک کس ایمان نیاورده
پس بمدینه بیاید و امر کند که عمر و ابوبکر را از قبر بیرون آورند پس صورت
هر دو را ببدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته باشند پس

بفرماید که ایشان را بحلق بکشند بر درخت خشکی پس آن درخت سبز شود
و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس دوستان ایشان را حاضر گردانند
و بفرماید که دوستان ایشان جدا شوند پس خلق دو طایفه شوند یک فرقه
دوستان ایشان و یک فرقه دشمنان ایشان پس حضرت بفرماید که دوستان
ایشان از ایشان بیزاری جویند ایشان اظهار زیاد شدن محبت کنند
و اظهار بیزاری کنند از آنحضرت و دوستان او پس حضرت بفرماید
بادی سیاه بوزد و ایشان را هلاک کند پس بامر الهی آن دو ملعون را زنده
کند و گناه اولین و آخرین را بر ایشان لازم آورد پس متوجه کوفه شود دجال را
بکشد و سفیان با او ایمان آورده بعد از این با عوام دوستان خود برگردد
و مقاتله کند و بدست آنحضرت کشته شوند پس اصحاب خود را باطراف
بفرستند و عالم را پر از عدل کند و پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود
و محل حکمش مسجد کوفه و محل بیت المال مسجد سهله موضع خلوتش نجف
اشرف و بمقدار هفتاد سال این زمان سلطنت کند بعد از پنجاه
نه سال از ظهور آنحضرت امام حسین ع با انصار و ملائکه نصر خروج کنند
و بعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش داشته باشد از
بالای سطح خیری بر او زند و او را بقتل رساند و حضرت امام حسین ع او را
دفن نماید پس یزید و سایر دشمنان آنحضرت زنده شوند حضرت انتقام
کشد و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ابروی آنحضرت را می بندند جمیع
ائمه رجعت کنند و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت باز رجعت کنند

خواهد کرد و جعلنا الله من النظاره و اعوانه و صل این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهب اهل بیت
احکام اهل ایمان و اثنا عشری چون جواز اقتدا کردن و قبول شهادت
و فتوی عدم خلود در جهنم و منکر این اعتقاد جاری نخواهد بود بلکه بنابر
قول بعضی اجتناب از ایشان و نجاست ایشان و مانند اینها لازم است
و الله العالم و له الحمد الدائم و الصلوه علی رسوله و آله القائم فصل پنجم در بیان
اصل پنجم است و آن معاد است بدانکه معاد در لغت عرب بمعنی بازگشتن
از جائی بجائی یا از حالی بحالی و همچنین بمعنی مکان عود و زمان عود نیز
آمده است و معاد در اینجا بحسب معنی تصوری عبارتست از بر گردانیدن
خداوند عالم ارواح عباد را بسوی اجساد ایشان از برای حساب و ثواب
و عقاب و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد و بزبان
اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را بعد از میراندن
در قبر در بدن اصلی از برای سوال و سایر احوال و در عالم برزخ
در بدن مثالی از برای غیر نبی و وصی از برای جزا دادن بمقتضای اعمال
و در روز قیامت که روز محشر در بدن اصلی عنصری از برای حساب
و ثواب و عقاب بعد از میزان و نیکوکاران و مانند ایشانرا چون
جماعتی که از گناهان ایشان عفو شده باشد بشفاعت و مثل آن
چون جنات معوضه بایشان که باعث عفو از گناهان است از پل
صراط که جسر است بر روی جهنم کشیده از موی باریکتر و از شمشیر
تیزتر است میگذرانند و با عراف یا بهشت میبرند و بعضی از بدکاران را

گناه مستحقه

که کافر نیستند چون اثنا عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو از آن بشفاعت
پیغمبر یا امام یا یکی از مومنان از جهنم بیرون می آورد و با عراف یا بهشت
میبرد پس و در این اصل نیز پنج فصل است فصل اول در بیان آنست که خداوند
عالم بعد از میراندن بندگان روحهای ایشان را تعلق میدهد به بدنهای
اصلی ایشان از برای سوال قبر و فشار آن و بعد از این بر میگرداند
روحها را ببدن اصلی مثالی ایشان در عالم برزخ و قیامت صغری که پیش
از محشر و قیامت کبری است و خوبان را در شبیه به بهشت میبرند و متنعم می
سازند و بدان را در شبیه بجهنم که در یمن است معذب میسازند در جملا
نسخه که قابلند که نفس انسانی که کسب تمام کمالات خود را کرده است بعد از
موت منتقل میشود به بدن انسان دیگر که تمام کند کمالات ممکنه خود را و
همچنین نسخه که قابلند بمنتقل شدن بجسمهای بدن حیوان مناسب
او چون شیر از برای نفس شجاع و همچنین رسخیه که قابلند بمنتقل شدن
بجسمهای گیاه و همچنین فسخیه که قابلند بمنتقل شدن بجسم جماد چون
سنگ و همچنین کسانیکه قابلند بمنتقل شدن و تعلق میگیرد بجرم آسمان
و مانند آن از برای تحصیل کمالات پس باید دانست که اولا مرگ حق است
چنانکه از جمله قطعیات است و صریح بعضی از آیات است چنانکه خداوند
عالم فرموده کل نفس ذائقة الموت یعنی هر ذیحیات میچشد شربت مرگ و ممات را
و ایضا فرموده کل من علیها فان یعنی هر کس که بر روی زمین
میباشند فانی خواهد بود و ایضا فرموده کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیزی

که هلاک خواهد شد مگر ذات خداوند عالم هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود که باینده
و باقیست خدا خواهد بود و از حضرت صادق ع مرویست که در زمان تعزیت
فرزند او اسمعیل فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا اینکه احدی باقی نخواهد ماند
مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید نزد
حق تعالی می ایستد پس خدا از و می پرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی
مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش
و جبرئیل و میکائیل پس میگوید که بگو بجبرئیل و میکائیل که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا
ایشان دو رسول و دو امین اند خداوند عالم خواهد فرمود که من مقرر کرده ام مرگ را بر
نفسی که در آن روح بوده باشد پس ملک الموت بیاید نزد حق تعالی بایستد
و حق سبحانه از او سؤال کند که کی مانده است گوید که پروردگارا نمانده است مگر ملک
الموت و حاملان عرش را که بمیرند پس باید ملک الموت غمگین و از ترس نگاه بجانب بالا و حاملان عرش پس خداوند عالم میفرماید بگو
کنند پس از او بپرسد که کی مانده است گوید خداوندا بغیر از ملک الموت کسی
دیگر نمانده است پس گوید که بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و
آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک
قرار میدادند و ایضا مرویست در اخبار متعدده که چون ارواح اهل آسمانها
و زمین قبض کرده شود خطاب بملک الموت رسد که ای ملک الموت ترا
برابر تمام اهل آسمان قوت دادم و نور امروز اسباب غضب خود
میپوشانم و لیروقت ابلیس ملعون مقرر ساختم با هفتاد هزار زبانیه و قبض
جان آن ملعون را بکن و چون ملک الموت آن شوکت و قوت بجانب زمین

آید شیطان لعین راه فرار پیش گرفته بجانب مشرق گریزد و ملک الموت حاضر بیند
و بمغرب گریزد او را پیش خود مشاهده کند و در دریاها متواری گردد فایده نرساند
و گوید که از جهت تو بغرامت ملعون مبتلا گشتم و گریزد تا بمحلی که در آنجا نزول
کرده پس ملک الموت با او در آویزد و کوشش نماید نتواند پس هرگاه خداوند
عالم ناله کند حضرت باری او را قوت بهفتاد مرتبه مضاعف کند باز عاجز شود
باز و نزد باری زاری کند خداوند عالم چهل هزار سنگ عقوبت از جهنم بمدد او
فرستد باز عاجز شود باز یاری طلبد پس چهل هزار سنگ دیگر بمدد او آیند
و هر آینه سنگی را چندان قوت بوده که اگر پنجه در کوهی زند او را چون کاهی کند
آنگاه ملک الموت با هشتاد هزار سنگ در کمال جهد تمام جان پلید آن ملعون را
تمام جدا کرده و مانند اینها از آیات و اخبار بسیار است و تا بینا که در وقت
قبض روح و سکرات موت رسول خدا و ائمه هدا حاضر شوند از برای
بشارت و آسانی مرگ بر دوستان ایشان و دشواری برای مخالفان ایشان
چنانکه مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مؤمن
میشود حق تعالی برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را
از خاطر او محو میکند و مسخیه او را جوان مرد و راضی میگرداند بجان دادن
و چون ملک الموت بیاید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست خدا
جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده من مهربان تر و مشفق
ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود
از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه

ایشان پس یاد میگویند که بنده رسول خدا و با امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود
پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند از جانب رب
العزه که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی و ادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بمحمد
و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه
خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان
من یعنی با محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز
محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث
معتبره دیگر فرموده هیچ نفس نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المومنین را نبیند
راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر می گردد فرمود چون ایشان را دید میرود
بسوی آخرت و هر دو می آیند رسول خدا می آید و نزدیک سر او می نشیند و علی
نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول الله سر را نزدیک گوش او میبرد و میفرماید
بشارت باد تو را منم رسول خدا منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا
پس حضرت امیر المومنین بر میخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید که ای ولی
خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی در این وقت
نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین امنوا و کانوا یتقون
لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز
العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند و از برای ایشانست
بشارت در زندگانی دنیا و آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبره

خبر

خبر فرمود که چون زبان محتضر بسته میشود رسول خدا و امیر المومنین حاضر میشوند
و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او
و حضرت رسول پیغمبر میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تو است و آنچه
میترسیدی از او ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او می گشایند و میگویند
این منزل تو است در بهشت اگر میخواهی تو را بر می گردانیم بدنیا و آنچه خواهی
از طلا و نقره بتو میدهیم میگوید مرا بدنیا حاجت نیست در آن وقت رنگش سفید میشود
و جبینش عرق میکند و لبهایش کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده
روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند او اختیار
آخرت میکند پس روح با او ست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و
میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند
و جنازه را برداشتند روح در بدن او پیش روی این جماعت میرود و ارواح
مومنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم دنیا و آخرت بهشت و چون او را
در قبر گذاشتند روح را با او برمیگردانند از سر او تا کمر او و از دین سوال میکنند
از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را برای او
می گشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش بهشت و ایضا
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا
قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را می آمرزد پس چون جان مومن بحلق او
میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است

وچون محتضر میشود حاضر می گردد و نزد او رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت
پس حضرت امیر المومنین نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما
اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا به جبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت
او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت میگوید که این
دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با وی رفق و مدارا
کن پس ملک موت نزدیک او میاید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن
خود را گردن از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آن آتش جهنم و چنگ زدی
در عصمت کبرای خداوند در زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مومن گوید ولایت
علی بن ابیطالب ملک موت گوید که راست گفتی از آنچه میترسیدی خدا ترا
بآن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح
رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه سلف از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکنند
برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک
خوشبو تر خواهد بود و حله زردی با و میپوشانند از حلهای بهشت و چون او را در قبر
گذارند دری از درهای بهشت بروی بگشایند که از شمیم و گلهای بهشت بر او
داخل شود و از پیش رو و پس و از جانب راست و چپ بقدر یکماه راه بگشایند و باو گویند
بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود با عروس پس باو گویند بشارت باد ترا بروح
و ریحان و جنت النعیم پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکنند
آل محمد را در بوستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و می
آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجلس ایشان تا وقتیکه قائم

آل محمد ظاهر میشود و چون آنحضرت ظاهر میشود حق تعالی او را مبعوث گرداند با ایشان لبیک
گویان و چون کافران را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل
و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک او آید و گوید یا رسول الله این
دشمن ما اهل بیت بود و او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل گوید که این دشمن
خدا و دشمن رسول خدا و اهل بیت رسول بود و او را دشمن دار و جبرئیل بملک
موت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود و او را دشمن بدار و جانش را
بدشواری و عنف بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده
خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بیرون آری
و گرفته برائت بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری
گوید نه ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدای و عذاب
او و در آتش جهنم آنچه از و میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بعنف
و دشواری از بدن او میکشند و موکل می گردانند بروح او سیصد شیطان را
که همه آب دهان بروی می اندازند و از روح او متاذی شوند و چون او را در قبر
گذارند دری از درهای جهنم بروی میگشایند که زبانه آتش و بوی بد
جهنم از آن در داخل بر او میشود و تا آنکه باید اقرار و اعتقاد کرد بسوال
قبر و فشارش و مانند آن و اینها چنانکه از قطعیات مذهب امامیه است و
نیز مرویست از حضرت صادق که فرمود که هرکسی که انکار کند معراج و سوال
قبر و شفاعت را از جمله شیعه ما نیست و ایضا مرویست از جناب
پیغمبر صلعم که فشارش قبر کفاره ضایع کردن نعمت خداست و ایضا مرویست که

که کسی را بر درخت کشیده بود و او را فشار رسید مثل فشار شیر فرود الضبا
مروی است از حضرت امام موسی کاظم ع که فرمودند چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار
ملائکه او را مشایعت میکنند تا او را بقبر میرسانند پس چون داخل قبر کردند
منکر و نکیر در نزد او می آیند و او را می نشانند و میگویند من ربک و ما دینک
من نبیک یعنی خدای تو کیست و دین و دنیای تو چیست و پیغمبر تو کیست
پس آن مؤمن میگوید الله ربی و محمد نبیی و علی امامی و الاسلام دینی پس قبر او را وسعت میدهند
بقدر که چشم کار کند و از طعام بهشت باو میدهند و روح و ریحان بهشت
بر او داخل میشود و چون کافر داخل قبر کنند و نکیرین سؤال کنند گوید ندانم
پس دری از جهنم بروی بگشایند و حرکت جهنم را باو بچشانند و علامه
مجلسی گفته است که آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر ضروریست در
اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد
شده است که نسبت بمومنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و
نکیر است زیرا که از برای مومنان بصورت خوب می آیند و بشارت میدهند
ایشان را بثواب و نعیم پادشاها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب
می آیند و ایشان را وعید و بیم میکنند و از بعضی اخبار ظاهر میشود که
چون میت را بهم تلقین میکنند منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما چرا این
جا نشسته ایم تلقین او حجت را کردند و حدیث وفات سلمان نیز بر این
مطلب شاهد است چنانکه مروی است از اصبغ بن نباته که گفت من با سلمان
بودم در وقتی که او از جانب علی بن ابیطالب ع حاکم مداین بود پس در

در زمانی که بیمار شد به بیماری که در آن فوت شد من او را عیادت میکردم تا آنکه
بیماری او شدید و یقین بمرگ کرد پس التفات بمن کرد و گفت که خبر داد مرا پیغمبر
بمن گفت ای سلمان چون مرگ تو نزدیک شود میتی با تو حرف خواهد زد و من
میخواهم که معلوم کنم پس گفت که تابوت حاضر کن و مرا در میان تابوت
بگذارید بقبرستان ببرید پس چنین کردیم پس ندا کرد که السلام علیکم یا من
جعلت لهم الارض وطاء جواب نشنید پس گفت السلام علیکم یا من جعلت
المنایا لهم غذاء جواب نشنید پس ندا کرد السلام علیکم یا من لقوا اعمالهم
التی عملوها دار الدنیا جواب نشنید پس ندا کرد السلام علیکم یا محبوسین
یا توسین جواب نشنید پس ندا کرد که السلام علیکم یا منتظرین النفخة الاولی
سألتکم بالله العظیم الاعظم و النبی الاکرم الا ما اجابنی منکم مجیب یعنی سلام
بر شما باد ای کسانی که منتظر نفخه اولی میباشید قسم میدهم بخدای اعظم و پیغمبر
اکرم که یکی از شما مرا جواب بدهد زیرا که من سلمان فارسی آزاد کرده رسول
خدا هستم و آنجناب چنین خبر داد مرا که چون وفات من نزدیک شود میتی
با من حرف میزند و من میخواهم که بدانم وفات من نزدیک شده یا نه
پس ناگاه میتی بسخن آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البناء و الفناء المشتغلون
بعرصة الدنیا نحن لکلامکم مستمعون و لجوابکم سارعون فسل عمک یرحمک
الله یعنی سلام بر شما باد ای اهل بناء و فنا که مشغولید بامور دنیا کلام شمارا
میشنویم و جواب شمارا بسرعت میگوییم پس هر چه میخواهی سؤال کن خدا
تو را رحمت کند پس سلمان گفت آیا تو از اهل بهشتی به سبب عفو الهی

یا از اهل جهنمی بعد از آن میت گفت که من از اهل رحمت الهی هستم پس سلمان گفت که مرگ را چگونه دانستی آن میت گفت که ای سلمان بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن را بمقراض ببرند و پاره پاره کنند آسانتر است از چشیدن مرگ است و نود ضرب شمشیر بهتر است از یک چشیدن مرگ است پس سلمان گفت که حال تو در دنیا چه بود آن میت گفت من از جمله کسانی بودم که دانا بخیر بودم از لطف خدا و عمل بخیر کردم و واجب الهی را بجا آوردم و کتاب خدا را میخواندم و حرص در احسان بوالدین داشتم و از حرام اجتناب میکردم و جمع حلال می کردم از خوف سؤال قبر که ناگاه بیمار شدم پس شخصی بزرگ خلقت و بلند مرتبه در نزد من آمد و اشاره بچشم من کرد پس کور گردیدم و نفس من گرد پس کر گردیدم و زبان من پس لال گردیدم پس در این حال اهل بیت من و خویشان من گریستند پس من گفتم که تو کیستی که اعضا از خوف بلرزه در آمدند گفت من ملک موتم که از برای قبض روح تو آمده ام تا اینکه تو را از دار دنیا بدار آخرت ببرم پس دو شخصی نیکو منظر نزد من آمدند یکی در جانب راست من نشست و یکی در جانب چپ پس سلام من کردند و بمن گفتند که ما نامه عمال تو را آوردیم پس بگیر و بخوان و ببین که چه عمل کردی پس من گفتم که شما کیستید و نامه چه نامه است گفتند که ما دو ملک میباشیم که یکی رقیب است که نامه حسنات بدست اوست و یکی عتید که نامه سیئات در نزد اوست پس چون نگاه کردم بنامه حسنات بخوف و خوشحال شدم و گریستم پس ملک الموت نزدیک آمد و روح مرا کشید و هر کشیدنی مثل تمام شدن و سختی میان زمین و آسمان

و چون نامه سیئات را دیدم

بودم

بودم تا اینکه روح مرا بسینه من رسانید پس کشید جان مرا بنوعی که اگر بکوه وارد میشد او را میگداخت پس روح مرا از بینی من بیرون آورد پس قوم من شدت کردند و گریه کردند پس ملک الموت غضبناک با ایشان گفت که ما بر شما ستم نکردیم بلکه فرمانبرداری خدا کردیم پس اگر صبر کردید اجر دارید و اگر جزع کنید بر گناه کارید پس روح مرا برد است و برگشت پس ملک آمد و روح مرا از او گرفت و در جامه سبز ابریشمی گذاشت پس بالا برد پس خداوند عالم از واجبات و محرمات سؤال کرد پس روح مرا برگردانیدند بجانب بدن من در وقتیکه غسال او را برهنه نموده و شروع کرد در شستن پس روح من گفت که آرام غسل بده که این بدن ضعیف تاب شدت ندارد پس من را غسل دادند و کفن کردند و براو نماز گذاردند و چون داخل قبر کردند مثل آن بود که از آسمان بزمین افتاده باشم پس مرا دفن کردند و برگشتند پس روح من بسوی بدن من برگشت و من شروع کردم در پشیمانی و گریستم از تنگی قبر و فشار آن و گفتم کاش من برگشتم بدنیا تا اینکه عمل صالح میکردم پس شخصی از جانب قبر جواب داد که کلا انها کلمة انت قائلها یعنی حاشا این حرفیست که تو میگوئی و این نخواهد شد پس من گفتم تو کیستی گفت من منبه هستم گفتم منبه چیست گفت ملکی هستم که خدا مرا موکل کرده بر جمیع خلق خود پس ایشان را آگاه کنم بر اعمال ایشان تا اینکه گریه کنند بر حال خودشان پس آمد نزدیک من مرا نشانید و گفت بنویس عمل خود را که در دنیا کردی من گفتم که بخاطر نیست مرا گفت من میگویم گفتم کاغذ ندارم پس پاره از کفن مرا گرفت پس کاغذ کرد و گفت این کاغذ

تو گفتم قلم ندارم گفت انگشت تو گفتم مرکب ندارم گفت آب دهان تو پس تمام
اعمال مرا گفت و من نوشتم پس صحیفه نوشته را گرفت و طوق کرد و در گردن
من انداخت بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را بگردن من انداخت
پس رفت و من گریستم بر حال خود و میگفتم که کاش در دنیا بغیر از عمل خیر
کاری نمیکردم پس ناگاه ملکی حاضر شد هولناک مثل کوه عظیم با گرز آهنی که جمیع
اهل دنیا اگر میخواستند او را حرکت بدهند عاجز میشدند پس نزدیک شد و ریش
مرا گرفت و کشید و صدایی زد که اگر اهل دنیا بشنیدند همه میمردند پس سؤال
کرد که من ربک و من نبیک و ما دینک و ما عملک یعنی خدای تو کیست و دین
تو چیست و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف آن گیر کرد و نمیدانستم که چه بگویم
تا اینکه رحمت خدا شامل حال من شد و زبان من گویا شد گفتم الله ربی و
محمد نبیی و الکعبة قبلتی و الاسلام دینی و علی ولیی و امامی و بعده اولاده الطاهرین
ائمتی و القرآن کتابی و المؤمنین اخوانی و ان الموت حق و سؤال منکر و نکیر حق
و الصراط حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور پس مرا بشارت داد و گفت که الحمد لله نجات یافتی پس بخواب
مثل خواب عروسان پس منکر رفت و ملکی دیگر که اسم او نکیر است و او هولناکتر
از منکر بود و او نیز مثل منکر سؤال کرد و من بعد از حال آمدن جواب او را مثل
جواب منکر گفتم و او نیز مرا بشارت داد و گفت بخواب مثل خواب عروسان
دری از بهشت از سمت سر من باز کردند و دری از جهنم از سمت پای من در بستند
پس گفت که نجات نیافتی از این عذاب مگر بسبب معرفت خدا و رسول

الم

و ائمه بدین پس آن دری که از سمت جهنم بود بست و در بهشت را باقی
گذاشت و قبر مرا وسعت داد بقدری که چشم کار میکرد و چراغ روشن کرد
که از آفتاب و ماه روشنتر بود و بیرون رفت و تلخی مرگ تا قیامت
در مذاق من خواهد بود و این است حال من پس بدکاران چون منکر و نکیر ایشان را
سؤال کنند از خدای ایشان آنها گویند شما خدای ما هستید یا بعضی ایشان گویند
دروغ گفتی ای دشمن خدا پس گرزی بر او زنند که تمام اعضای او در هم
شکسته شود پس او را با کفار محشور کنند و در عذاب شدید رسانند پس کلام
آمینت قطع شد و سلمان از منزل آوردند و برحمت الهی واصل شد و جناب
امیرالمؤمنین ع باعجاز امامت حاضر شد و او را غسل و کفن نمود و بر او نماز گذارد
و دفن کرد و مثل این است سایر احادیث و بدان که در حقیقت روح خلاف است
و حکما و جمعی از علمای امامیه از جوهر ذات مجرد و از ماده مبرا شمرند و میگویند که نه
جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح بخاری را جان گویند و نفس ناطقه را
روان پس روح حیوانی جسم است و آن بخار لطیف که از کبد است
و خون حامل آنست و روح انسانی مجرد است و بعضی میگویند که در بدن اجزای
اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و در حال حیات و در قبر باقی
میماند و در قیامت محشور میشود و مدار حشر و نشر و ثواب و عقاب بر آن اجزاء است
و اجزای فضلیه نیست که زیاده و کم متغیر میشود و متبدل و انسان که مشار الیه
من اجزای اصلیه است و بعضی عرض جسمانی میدانند و بعضی میگویند که انسان
مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت که میان ایشان غایت

آسمانهاست یکی از آنهاست که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و دیگری
از خاک و عالم سفلی است و خوردن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و امثال
اینها از آثار جسم است و علم و فهم و اعتقادات از آثار روح است و در بدن مانند
چراغ است در فانوس و از حضرت صادق ع مرویست که روح ممزوج ببدن
و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست بر بدن که محیط است بآن و ایضا مرویست
که فرمود روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پس ثابت
و خاص شد که باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از
مفارقت بدن و سؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه میت را چون بقبر میگذارند روح
او ببدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال میکنند و بعد از فشار
قبر نیز باین بدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی که مثل این
بدنست چنانکه از اخبار بسیار مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت ازین
بدن تعلق بان جسد میگیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و اثبات آنها بان جسد است
و ظاهر این است آن جسد بعد از مرگ موجود میشود و بعضی میگویند که در حال حیوة
نیز موجود است و در عالم بیداری تعلق روح باین بدن بیشتر است و در وقت
خواب ببدن مثالی بیشتر است و بعد از مرگ تعلقش زیاد میشود و نفوس انبیا
و اوصیا در اجساد مثالیه بسیار تصرف میکنند و در یک لحظه در مکانهای
متعدده بسیار حاضر میشوند و دلیل بر تحقق عالم برزخ آیات و اخبار است
چنانکه خداوند عالم فرموده حتی اذا جاء احدکم الموت قال رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی

یوم یبعثون یعنی وقتیکه برسد یکی از کفار را ترک کننده زکوة را مرگ
خواهند گفت پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید که عمل شایسته بکنیم
در آن چیزهائی که ترک کرده ام و واگذاشته ام آنها را در دنیا پس
در جواب او گفته خواهد شد که کلا حاشا چنین نخواهد شد زیرا
که این کلمه حرفیست که او میگوید و واقع نخواهد شد و ایشان بر نخواهند
گشت بلکه بحالت خود که مرگست باقی خواهند ماند و از عقب این حال
ایشان برزخی هست که میان حال دنیا و آخرتست تا روزی که در
قیامت مبعوث و محشور شوند و ایضا فرموده و لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم
الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا
خوف علیهم و لا هم یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان
الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی گمان مکن که آنها که کشته شده اند
در راه خدا مرده باشند بلکه ایشان زنده اند در نزد پروردگار
خود در حالتی که روزی داده میشوند و شاد اند به سبب آنچه که خدا ایشان
عطا فرموده از فضل خود یا از نعمت خود شاد میباشند از برای
مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند باینکه خوفی بر ایشان
نیست و اندوهناک نخواهند بود و شاد میباشند به سبب نعمت خدا

وتفضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان را وایضا فرمود از باب حکایت
از مؤمن یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین یعنی ای کاش
قوم من میدانستند که خدا آمرزید مرا وایضا مرویست از یوسف ظبیان
که گفت در خدمت حضرت صادق بودم و فرمود که مردم چه میگویند در
ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند که در حوصله مرغان سبز باشند
گفت سبحان الله مومن گرامیتر است نزد خدا از این بلکه در وقت مرگ او
رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او می آیند و با ایشان
ملائکه مقربین خدا هستند پس اگر خدا گویا گرداند زبان او را بشهادت از برای
خدا بیگانگی و از برای رسول خدا به پیغمبری و از برای اهل بیت بولایت
آن بزرگواران و ملائکه مقربان نیز بر این گواهی میدهند و اگر زبانش بند شده
حقتعالی مخصوص میگرداند پیغمبر خود را بالعلم و داشتن آنچه که در دل او است
از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد بر این شهادت و میدهند بشهادت
رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشان است از ملائکه و چون
حقتعالی قبض روح او را نمود آنروح را بسوی بهشت میبرند و در صورتیکه مثل
این صورتست که در دنیا داشته و میخورند و می آشامند پس مرده تازه که
بنزد ایشان میرود ایشان را میشناسند بآن صورت که در دنیا داشته باشند
و بروایت دیگر مرویست که روح مؤمنین در بهشت که مثل بدنهای
ایشانست و بروایت دیگر مرویست که روح مؤمن در قالبیست که مثل
قالب اوست که در دنیا داشته باشد پس میخورند و می آشامند پس

چون کسی بر ایشان وارد میشود میشناسند بآن صورتی که در دنیا داشته اند
و از امام محمد باقر مرویست که خداوند عالم در مغرب زمین بوستانی خلق
کرده که آب فرات از آن بوستان بیرون می آید و در هر شبی ارواح
مومنین را در آن بوستان میبرند و از میوهای آن بستان میخورند و با هم
تعارف میکنند و چون صبح شد از آن جنت بیرون می آیند و در
هوا پرواز مینمایند و ملاحظه قبرهای خود میکنند و نیز خداوند عالم آتشی خلق
کرده از برای ارواح کفار که در آنجا مسکن دارند و از زقوم آن میخورند و از حمیم
آن میچشند و چون صبح شد بیرون میروند بسوی وادی که در یمن است
که آنرا برهوت میگویند که آن گرمتر است از آتش دنیا و ارواح کفار در
آنجا ملاقات و تعارف با هم میکنند و چون شام بر میگردند بسوی آن آتش
پس ایشان همیشه باین احوال هستند تا روز قیامت پس فرمود که بعضی
دیگر که پیغمبر را نشناسند و ولایت اهل بیت را ندارند در قبرهای خود هستند
و از آنجا بیرون نمیروند و داخل میشود برایشان راحتی از جنت که در مغرب است
تا روز قیامت پس در آن روز حساب ایشان را میکشند پس به بهشت
یا جهنم میبرند و همچنین حال ابله و اطفال و اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ
مرده اند مرویست که از برای مومن دری میگشایند که جای خود را در بهشت
می بینند پس از آن مردی خوش صورت داخل قبر او میشود و آن مومن
گوید که تو کیستی گوید من اعتقاد نیکو و اعمال صالح تو هستم پس روحش را
در بهشت گذارند و نسیم بهشت بجسد او میرسد تا روز قیامت و چون

کافر داخل قبر او شود برای او دری از جهنم باز کنند و شخصی به صورت داخل
شود که من تو کیستی گوید من اعتقاد بد و عمل ناشایسته توام پس روحش را در
آتش گذارند و از آن آتش حرارت بجسد او میرسد تا روز قیامت و مسلط
گردانند بر او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش خورند و اگر یکی از
این مارها دم بدمد بر زمین هرگز گیاه از آن نروید و مرویست که اعتقاد و اعمال
مجسم میشوند و ولایت میگویند که هر شخصی که وارد میشود تمام مسکنم و مرویست که
هیچ مومن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را
بوادی السلام که در پشت نجف کوفه است و از بعضی اخبار مستفاد
میشود که ارواح مقدسه انبیا و اوصیا علیهم السلام روز یا شنبر بجسدهای
اصلی ایشان معاودت مینمایند و ایشان را بر آسمان میبرند و
مرویست که چون بزیارت قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند
و بشما انس میگیرند و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و مرویست
که هیچ مومن و کافری نیست مگر آنکه در وقت زوال شمس بزیارت
اهل خود می آیند اگر مومن می بینند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را
حمد میکنند و اگر کافر می بینند که ایشان عمل صالح میکنند موجب
حسرت او میشود و از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که میت در
هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت بزیارت اهل خود می آید بصورت
مرغی لطیف و بر دیوار ایشان می نشیند و مشرف میشود بایشان
و اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد شود و الا غمگین گردد و مرویست که بعضی

هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر این هر جمعه در وقت
زوال شمس باشد آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و یا ادنی می آید
و باو مینماید و آنچه باعث اندوه اوست بداند که ظاهر اخبار این است
که قالب مثالی مستقل است نه از این بدن و اصل این اعتقاد از اصول
مذهب است چنانکه از اخبار نیز مستفاد میشود و علامه مجلسی گفته است
که اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سوال
به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش
کافر است و این فی الجمله مسلم است و بتفصیل مذکور است از اصول نیست
زیرا که بر بعضی از اهل دین آنها معلوم نیست فصل در بیان این است که
در محشر و قیامت کبری ارواح عود میکنند به بدنهای اصلیه باین طریق
که بعد از دمیدن صور اسرافیل جسدهای پوسیده و متفرق گردیده
بصورتی مثل اول صورت مرکب میکنند و روحها را با آنها تعلق میدهند
و بموقف حساب آورند و نامه اعمال او را در میزان می سنجند پس باید
دانست که اول آنکه خداوند عالم بعد از آنکه بنظر مضمون بعضی از اخبار میراند
اهل زمین را و تاخیر اندازد مثل آنکه خلق کرد خلایق را و میراند اهل آسمان
اول را و بر این حال واگذارد مثل آنچه میرانده است اهل زمین را بلکه
اضعاف آن و همچنین اهل هفت آسمانها را بترتیب بقدر جمیع زمانهای
گذشته و اضعاف آنها و همچنین هر یک از میکائیل و اسرافیل
و جبرائیل و عزرائیل یک بقدر اضعاف زمانهای گذشته با میراند آن

همه را یکدفعه بدمیدن صور اول چنانچه مقتضای بعضی از اخبار است
امر میکند نظر بمضمون بعضی از احادیث که چهل روز باران بباردو اجزاء او
هر قالبی را جمع میکند و صورت آدمی پوشانند و روحها را بآن تعلق میدهند
آنکه معاد جسمانی که جمع شود بالذات روحانی و الم روحانی وارد برای تمیز
دادن نیکوکاران را از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس از
جهت ملاحظه کردن این است که رسانیدن لذت جسمانی در روحانی با
هم اکمل و راجح تر است از روحانی تنها مثلا و همچنین عذاب جسمانی
در روحانی و در مقام انعام و در مقام انتقام از ظالم چون بزید ترجیح مرجوح بدون نکتۀ
خارجی قبیح است و ترجیح راجح نکوست بلکه لازم است و ایضا مقتضای
حکمت غرضی جلیل خداوند از خلق کردن انسان و امثال ایشان رسانیدن
بنعیم ابدی و اخروی است و مقتضای عدالت خدا این است که انتقام
مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است خلق کردن بهشت و نعمتهای
او و جهنم و عذابهای او تا آنکه حکمت و عدالت تمام شود و این علت
چنانکه سبب اعاده ارواح است سبب اعاده اجساد نیز هست
و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه بر اینکه این از جمله
ضروریات دین و مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان لازم است
اتفاق بر حقیقت آن کرده اند و نظر بمضمون حدیث امام جعفر صادق
و در وقتیکه ابی بن خلف در مجلس حضرت رسالت آمد و در آن
مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را

بدست

بدست مالیده و خورد کرد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزاء متفرقه را
جمع ساخته دیگر باره زنده کند آنحضرت فرمود که پروردگار من در روز
قیامت این اجزاء متفرقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا زنده خواهد
برد پس خداوند عالم این کلام را نازل ساخت و ضرب لنا مثلا و
نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول
مرة و هو بکل شیء علیم یعنی آن دشمن خدا از برای ما مثلی زد و از خلقت
خود فراموش کرد و گفت کیست زنده کند استخوانهائی که پوسیده
و ریزیده شده باشد و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از او رفته
باشد تو ای محمد بگو که زنده میکند آن استخوانهای پوسیده خورد شده را
آن کسیکه بقدرت کامله خود آفرید او را اول بار بدون اصل و ماده از عدم
بوجود آورده و او همه آفریده ها و کیفیت خلقت آنها و ذات و اجزاء
و اصول و اعضا و فصول آنها را میداند که کدام هستند و در کجا بیند و ایضا
نظر بمضمون بعضی از احادیث بعد از آنکه عدی بن ربیعه که همسایه رسول
بود و با او در نهایت عداوت و دشمنی بود در روزی از آنحضرت از احوال
قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بوقوع آن گفت که اگر او را
معاینه ببینم باور ندارم خداوند عالم فرمود ایحسب الانسان ان لن نجمع
عظامه بلی قادرین علی ان نسوّی بنانه یعنی آیا گمان دارد آدمی که ما
استخوانهای او را بعد از پراکنده گی جمع نمیکنیم آنها را در روز قیامت در حالتی
که ما توانائی داریم بر اینکه مساوی و بصورت اول خلق کنیم سر انگشتهای او

او را بالطافت و صغر آن چه جای آنکه استخوانهای بزرگ و ایضا فرمود
ان الساعة آتیة لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور یعنی تحقیق
که روز قیامت خواهد آمد بدون شک و به درستیکه خدا بر می انگیزاند تمام کسانی را
که در قبرها هستند و همچنین بسیار آیات که دلالت میکند بر حقیقت معاد
جسمانی چنانکه حکایت حضرت ابراهیم در سؤال کردن از زنده کردن مرغها
و امر کردن خدا بکشتن چهار مرغ و درهم کوفتن آنها و نگاه داشتن سرهای
آنها و متفرق ساختن اجزاء آنها را بر کوهها و خواندن آنها و جمع شدن آنها
نیز گواه براین مطلب است و ایضا مرویست که زندیقی که انکار خدا و روز جزا داشت
بحضرت صادق ع گفت که چگونه زنده میکند خدا بدن پوسیده و اجزاء اعضای
متفرق شده را که در شهرها متفرق افتاده اند و درنده ها آنها را خورده اند
و بعضی خاک شده اند و دیوار با آن بنا کرده اند حضرت فرمود که خدائیکه ایجاد
کرد آنها را بدون ماده و صورت داد بدون مثال و شبیه که پیش از آنها بوده باشد
قادر است که آنها را برگرداند به آن صورتیکه اول آنها داد آن زندیق گفت
واضح کن از برای من این مطلب را حضرت فرمود چون زمان زنده کردن آن
در رسد باران بسیاری خواهد بارید تا آنکه زمین با آب مخلوط میشود و حال
هر بدنی با هم جمع میشود با صورت آن بر می گردد و روح آن میرسد و چنین اخبار
باب بسیار است اگر کسی گوید که برگردانیدن روح با این بدنهای که مرکب از
خاک و آب و سایر عناصر این نشأه میباشند منافیست با عقل و نقل زیرا که
مخلوط بودن بکثافت در دنیا علت موت و زوال است در آخرت

نیز سبب فنا خواهد بود و این با خلود که مقتضای عقل و نقل است و غرض از خلقت
منافات دارد و علاوه بر این اخبار که دلالت میکنند بر صفا بدن اهل بهشت
بحیثیتی که اکل میکنند و بول و غایط نمیکنند منافیست با اعاده اجسادی که در
دنیا بود جواب گوییم که این شبهه مخالف ضروری دین است زیرا که
معلومست بالبدیهه از صاحب شریعت که بنای دین او بر این است که
اعتقاد کنند که این بدنهائی که از این عناصر مرکب میباشند بعد از خاک
شدن و متفرق شدن در محشر جمع کرده خواهند شد چنانچه اشاره بآن
شد و شبهه در مقابل ضروری دین غلط است علاوه بر این مقتضای
حکمت و قدرت تامه آنست که این بدنها را مثل مس که با اکسیر طلا قابل بقا
میشود قابل بقا کنند و برگردانند تا آنکه بجمیع نعمتهای ممکنه متنعم شوند
چنانکه حدیث که دلالت میکند بر اینکه معاد مثل خشتی است که بشکنند و مالی
او را بشکنند و باز در قالب گذارد و خشت کند شاهد بر این مطلب است و اگر
کسی گوید که معاد جسمانی ممکن نیست زیرا که هرگاه انسانی را انسان
کبیر بخورد و اجزاء بدن ماکول اجزاء بدن آکل شود پس هرگاه در محشر این جزء را جزء هر دو
بدن کنند محال خواهد بود و هرگاه جزء یکی کنند بدون دیگری ترجیح بلا مرجح
لازم خواهد آمد جواب گوییم که جزء اصلی ماکول جزء فضلی آکل میشود و در معاد
عود میکند که او اول نیست و آکل را با اجزاء اصلیه که او در حم بوده اند بر میگرداند
با آنکه عدم امکان بعضی از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر بدنها
نیست و ثانیا آنکه بعد از زنده کردن بنده گان را مضمون بعضی از احادیث

خداوند عالم سر و پا برهنه مثل مدهوشانی در مکان جمع میکند پس ظلمت
شدید احاطه می کند تا اینکه عرق شدید میکنند و نفسهای ایشان تنگ
میشود پس ایشان استغاثه میکنند بسوی خداوند عالم و میگویند خداوندا
این ظلمت را از ما بردار تا اینکه نور ذریه رسول خدا از برای ایشان ظاهر
میشود پس ندا می آید که شفاعت کنید از برای دوستان و شیعیان خود
و ایضا مرویست که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی هزار سال
اهل محشر می ایستند از برای سؤال دار برای عقاید ایمان و اعمال که
مجموع آن پنجاه هزار سال است چنانکه خداوند عالم فرموده فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة یعنی عذاب الهی واقع است تا هنگامی که ملائکه عروج میکنند
و بالا میروند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ثالث آنکه در حساب
گاه قیامت میزانست چنانکه خداوند عالم فرموده و نضع الموازین القسط
لیوم القیمة یعنی قرار میدهیم میزانها و ترازوهای حق را از برای حساب
روز قیامت و ایضا فرموده والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
بما کانوا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است
پس هر کس که سنگین باشد نامه اعمال او که در ترازوها میگذارند پس
رستگارند از عذاب و خوف و هر کس که سبک باشد نامه اعمال او که در
ترازوها میگذارند پس ایشان زیانکارانند که ضرر زدند بخودشان بسبب
ستمهائی که کرده اند در دنیا و آخرت و آیات و اخبار درین باب بسیار است

بروجهی که در اصل میزان شکی باقی نخواهد ماند یکی خلافست میان علما
در اینکه میزان کنایه از عدالت و تعدیل چنانکه از حضرت صادق ع
مرویست که در جواب زندیق چنین فرموده و از شیخ مفید نیز محکی است
با آنکه روز قیامت ترازوها نیست مانند ترازوهای دنیا که میزان دو
کفه دارد و ایضا خلافست که در کیفیت وزن و مراد از موزون و وزن
پس بعضی گفته اند که اعمال حسنه یعنی کردار خوب بمشیت الهی چنانچه
از بعضی احادیث مستفاد میشود مجسم میشوند بصورتهای نیکو و نورانی
و اعمال سیئه یعنی کردار بد مجسم میشوند بصورتهای تاریک و سیاه
و حسنات را در یک پله ترازو و سیئات را در پله دیگر میگذارند و میسنجند و
بعضی مجسم اعمال قائلند و میگویند که اعمال اعراض هستند و در نشأه دنیا
و جسم میشوند بآن هیئت و آن خاصیت در نشأه آخرت و بعضی
قائلند که نامههای عمل را میسنجند چنانکه در بعضی از احادیث وارد است
و ایضا خلافست که از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی
هر یک جداست یا از تعدد یا باعتبار اعتقادات و اعمال و اخلاق
یا با وحدت پس باید باینها بر وجه اجمال اعتقاد کرد و تفصیل آنرا حواله
بعلم الهی و امناء او کرد و رابع آنکه در حسابگاه قیامت تطایر کتب است
یعنی پرواز کردن نامه اعمال بجانب راست یا چپ حقیقت چنانکه
خداوند عالم فرموده کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم
القیمة کتابا یلقاه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا یعنی هر

خوف رسیا

یعنی هر آدمی خواه مؤمن باشد و خواه کافر بآن قرار میدهیم و ملتزم میگردانیم
نامه عمل او را که در روز قیامت بیرون می‌آرند و بدست او می‌آید در گردن
او چنانکه آنچه گره شده در گردن اوست و بیرون می‌آوریم از برای او در روز
قیامت نوشته که صحیفه عمل اوست و ملاقات میکند او را در حالتی
که گشاده باشد و بسته نباشد و گوئیم که بخوان نامه عمل خود را که خود
کافی هستی از برای حساب خود و ایضا فرمود مالهذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا یعنی چه شد که این نامه عمل
ترک نکرد عمل کوچک و بزرگ را مگر آنکه او را جمع نمود و یافتند تمام عمل
خود را حاضر در نزد خود و ایضا فرمود فمن اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا
کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة
قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة واما من
اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما
حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه انه
کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی اما آن کس که نامه عمل او را بدست راست او داده اند
پس از روی سرور و خوشحالی گوید بگیرید نامه عمل مرا بخوانید بدرستیکه من یقین
داشتم که ملاقات میکنم حساب خود را پس او در زندگانی پسندیده است
در بهشتی که بلند است و میوه های او چیده میشود و نزدیک است بقائم
و قاعد و مضطجع پس رضوان گوید بخورید و بیاشامید که گوارا باشد شما را

ببر

۵۶

بسبب اعمال صالحه که کرده بودید و پیش فرستاده بودید در روزهای گذشته اما کسانی
که نامه عمل او را بدست چپ او داده اند پس از روی مذمت گوید که کاشکی
نامه عمل مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست ای کاش
که حالت فنا من حکم میکرد بدوام فنا فایده نبخشید در دفع عذاب من
مال من و نابود گشت از من تسلط من پس خطاب بزبانیه رسد که بگیرید
او را پس بزنجیر کنید و در جهنم درآرید او را پس در زنجیر هفتاد گزی درآرید
زیرا که او ایمان بخدا نیاورده و آیات و اخبار که دلالت میکند بر ظاهر شدن
نامه عمل و حساب کردن و سؤال نمودن در قیامت بسیار است چنانکه
خداوند عالم میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوید
در روز قیامت از نعمت الهی که در روایت حضرت صادق تفسیر
شده است بمحبت اهل بیت و موالات و اعتقاد بامامت ائمه اطهار و چند
و ثبوت شده مرویست که مؤمن گناهکار را می‌آورند روز قیامت و در مقام
حساب باز میدارند و حق تعالی متوجه حساب او میشود و مطلع نمیگرداند بر حساب
او احدی از مردم را و گناهانش را باو میشمارد و چون او اقرار بگناهان خود کرد
حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که گناهان او را بدل کنید بحسنات
و ظاهر گردانید آنها را برای مردم چون به بینند مردم گویند که این
بنده یک گناه نداشته پس امر میکند که او را به بهشت برند و این است
تاویل آیه شریفه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما
یعنی بدل میکند خداوند عالم گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده

در جحیم است و مرویست که خدا حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا
شریک قرار داده باشد و او را بی‌حساب بجهنم می‌فرستد و از حضرت
صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل میگرداند بحساب
شیعیان ما پس آنچه از خدا است سؤال میکنیم که عفو کند و آنچه حق ما است با ایشان
می‌بخشیم پس حضرت این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم و مرویست که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که
مظلمه احدی از مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت
حساب از او بگیرند و برای گروه خلایق آماده حساب باشند پس ایشان را
میکشانند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و
میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که گواهان بر خلق‌اند گواهی میدهند بر کسی که
در میان ایشان بوده‌اند و ایشان را بسوی خدا خوانده‌اند و مرویست که از
حسنات ظالم بقدر حق مظلوم برمیگیرند و بر حسنات مظلوم می‌افزایند و
اگر ظالم حسنات نداشته باشد از گناه مظلوم بقدر مظلمه او میگیرند و بر
گناهان ظالم می‌افزایند و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت
شود نامه هر کس را بدستش میدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر آدمی می‌آورد
جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن بنحوی که گویا
الحال کرده است و ایضا مرویست از آنحضرت که چون کفار بعد از اظهار
اعمال ایشان انکار کنند و شهادت ملائکه را رد کنند اعضا و
جوارح ایشان گواهی دهند بآنچه مرتکب شده‌اند و از حضرت باقر

مرویست

مرویست که جوارح بر مومن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند
که عذاب بر او لازم شده باشد و بحسب آیات و اخباری که
دلالت میکنند که در روز قیامت هر کسی از کفران فرار میکند حتی آنکه
پدر از فرزند و مانند اینها تمنا میکند که روز بدهند بمثل آن را در عوض او عذاب
کنند و خامسا آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای
گناهکاران و مانند اینها حق است چنانکه از حضرت صادق مرویست
که هر کس که انکار کند معراج رفتن و سؤال قبر و شفاعت را از شیعه
ما نیست و ایضا در تفسیر ولسوف یعطیک ربک فترضی که چون رسول
خدا غمخواری از برای امت گناهکار خود نمود این آیه نازل شد و
رسول خدا خوشحال شد و گفت راضی نمیشوم که یکی از امت من
در دوزخ باشد و فرمود که مرا چندان شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی
رضیت و رضیت یعنی بس است راضی شدم و از حضرت صادق
مرویست که حضرت از زمان راضی خواهد شد که هیچ موحدی در دوزخ
نماند که ایضا از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که هرگاه خدا را سؤال کنید از وسیله من سؤال کنید پرسیدند
که وسیله چیست فرمود که آن درجه‌ایست در بهشت و هزار پایه دارد
از پایه تا پایه دیگر یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایه‌های
او بعضی زبرجد و بعضی از مروارید است و بعضی از یاقوت احمر
و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از

از عنبر و کافور و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند
با درجه سایر پیغمبران و آن درجه در میان آنها ممتاز باشد مانند
ماه نور و در میان سایر ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی
و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه اوست پس منادی ندا کند
که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان و مومنان بشنوند که این درجه محمد است
پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب
در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او داشته باشد و آن
لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون
هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بپیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما
اینها را نشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند این هر دو پیغمبر مرسلند تا من
بر بالا روم و علی از پی من آید چون با علا درجه در آیم علی یک پایه از من پستتر
بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سرها
بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و می گویند خوشا حال این دو بنده
چه بسیار گرامی و مکرمند در نزد خدا پس منادی از جانب حق ندا کند که
پیغمبران و مومنان و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد
و این ولی من است علی بن ابیطالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد
و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ باو به بندد پس حضرت
رسول فرمود که نمیماند در آن روز در بهشت عرصه قیامت احدی که تو را دوست
دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد

دلم

و نماند احدی که تو را دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید
از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار
حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در
اینحال دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن
بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند
بر من و جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوش بوی و خوشخوی
و روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم که
پروردگار من مرا امر کرده که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم
پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار
خود حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده اینها را ببرادرم علی بن
ابیطالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس مالک بنزد
من میاید و سلام میکند و من جواب گویم و گویم ای ملک چه بسیار ترا
دیدن تو قبیحست روی تو تو کیستی گوید منم خازن جهنم که خدا امر
کرده که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از جانب
پروردگارا و راست حمد و ستایش از جهت انعام و تفضیل دادن مرا
بدیگران بده آنرا ببرادرم علی بن ابیطالب پس مالک کلیدها را بعلی
دهد و بر گردد پس علی بیاید با کلیدهای بهشت و جهنم تا به نشیند بر لب جهنم
و مهارش را بدست بگیرد در وقتیکه صدای زبانه آتش بلند شده باشد
پس جهنم ندا کند که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند علی گوید

فراگیر امروز باید اطاعت من کنی پس فوج فوج مردم آیند علی گوید که این را
بگیرید که این دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس جهنم در آن روز
اطاعتش بیشتر است از اطاعت غلام زیرا که آن قسمت کننده بهشت
و دوزخ است در آن روز و همچنین احادیث که دلالت میکنند بر
شفاعت پیغمبر و ائمه و علما و صلحا و شیعه اثنا عشری چنانکه از حضرت
باقر مرویست که فرمود که حضرت رسول صلعم را شفاعتی خواهد بود در امت او
و ما را شفاعت خواهد بود در شیعیان او و شیعیان ما را شفاعتی خواهد
بود در اهالی ایشان و مومن را باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و
مضر که اعظم قبایل عرب‌اند و مومن شفاعت کند حتی از برای خادم خود گوید
پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است
و از حضرت صادق مرویست که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی
بیاورند بعابد گویند برو ببوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت
کن مردم را بتادیب نیکی کنند که ایشانرا کرده و اصل اعتقاد کردن بمعاد جسمانی
برگردانیدن روح ببدن مرکب از عناصر و اجزاء این عالم و بعد از موت
خاک و متفرق می گردند فی الجمله اصول دین و ضروری دین است و منکر
این از جمله کافرین است خواه قایل باشد بمعاد روحانی محض چنانکه مختار
بعضی از حکمااست و خواه اختیار کند معاد روحانی و جسمانی هر دو وجهی
که اخذ بسیط آن از عالم دیگر باشد و خلیط آن طرح از این عالم باشد
یا بطریقی که قایل باشد که اجزاء این عالم عود نمیکند و اما معاد روحانی را

وجسمانی

وجسمانی به جسم نورانی بر وجهی اخذ در وی و لیت و القاء جسد
و چیز بگویانند طلا که در قالب ریزند و جرم آن را بیندازند و حقایق
آن را اخذ نمایند چنانکه بعضی قایلند پس در آن اشکال است
بلی معاد روحانی و جسمانی به جسمی که بروجه لطیف باشد بقدرت و مشیت
الهی چون لطیف که در این نشأه کثیر که آن را اظلال گویند غیبت است
چنانکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود و همچنین جسمانی به جسم شبیه باجسام
این نشأه در بیان احوال اهل جهنم نیست و الا مانند و اثبات
که از جمله اعتقادات واجبه است صراط حق است و آن بنظر بعضی معمول
بعضی از اخبار جسر است بر روی جهنم که از موی باریکتر است و از شمشیر تیز
تر است و از آتش گرم‌تر است و جمیع خلایق بر آن مرور باید
بکنند چنانکه حق تعالی فرموده و ان منکم الا واردها یعنی احدی از
شما نیست مگر آنکه وارد جهنم شود و بعضی بر بالای آن بر روی صراط
خواهند آمد و از حضرت صادق مرویست که میگذرند مردم بر صراط
بچندین طریقه و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر است
بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه
میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی آویخته اند بر صراط
و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و از حضرت
باقر مرویست که چون آیه وجیء یومئذ بجهنم نازل شد و از
رسول علیه السلام پرسیدند از معنی این آیه فرمود که روح الامین مرا

خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند صد هزار
ملک جهنم را با هزار مهار بیاورند و جهنم نفسی بکشد و صدای از آن
ظاهر شود که اگر حق تعالی مقدر نکرده بود که مردم باقی بمانند از برای حساب
هر آینه همه را هلاک کند پس زبانه از او بیرون آید که احاطه کند بکوبان
و بدان پس همه رب نفسی نفسی گویند و تو ای پیغمبر خدا امتی امتی گن
و از برای امت دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از موی باریکتر
و از شمشیر برنده‌تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت
باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت باشد پروردگار
عالمیان یعنی حکم در مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط
بگذرند پس در عقبه صله رحم و امانت ایشان را نگهدارد اگر قطع رحم و خیانت
در اموال مردم کرده باشند از این عقبه میگذرند تا از عهده آن بدر آیند
با جهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند در عقبه سیم نگاه میدارند و باین
اشاره فرموده بقول خود ان ربک لبالمرصاد یعنی در کمینگاه پروردگار
تو بر سر راهست یا در کمینگاه است و بر مردم صراط میروند بعضی دست
چسبیده‌اند و بعضی یک پایش لغزیده‌اند پای دیگر خود را نگاه میدارند و ملائکه
بر دور ایشان ایستاده‌اند و ندا میکنند که ای خداوند حلیم عفو کن
بفضل خود و سلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند
شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله
و از حضرت صادق مرویست که صراط بر دو قسم است صراط
دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که طاعت او فرض

و جلیست و هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط
که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت
می‌لغزد و بجهنم می‌افتد و بعضی میگویند که همه عقبات بر صراط است و اسم
یک عقبه از آنها ولایت است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه ایست
که بنده را نزد آن عقبه‌های باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند
و تا بنا اینکه تحقق آتش جهنم و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار
متواتره و منطوقه وارد شده فی الجمله از ضروریات دین اسلام است
و تاویل کردن آنها را بالمهای روح که از جهل و فقدان کمال حاصل میشود
چنانکه بعضی از فلاسفه میگویند با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود زیرا که
خداوند عالم فرموده ان جهنم لمحیطة بالکافرین یعنی که جهنم احاطه کرده است
بکافرها و فرموده ساصلیه سقر یعنی زود باشد که در اندازم او را در سقر
و فرموده کلا لینبذن فی الحطمة یعنی هر آینه انداخته خواهد شد آن بدکار
در حطمه که یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل اینهاست سایر
آیات و اخبار که دلالت میکنند بر دوزخ جسمانی بلی از بعضی از
متکلمین عامه محکی است که بهشت و دوزخ هنوز مخلوق نشده‌اند
ولیکن اکثر متکلمین بلکه قاطبه امامیه علی الظاهر قائلند که بالفعل موجودند
چنانکه از حدیث و آیات معراج و مانند آن مستفاد میشود و از حضرت
امام رضا مرویست که فرمود که جماعتی که میگویند که امروز مقدر شده‌اند
و هنوز مخلوق نشده‌اند نه از ما هستند و نه ما از ایشانیم و هر که انکار کند

[illegible]

تکذیب رسول اکرده است و داخل در دلایر نیست و مخلّد در آتش جهنم خواهد
بود و از آنحضرت مرویست که کسی که اقرار کند برجعت ائمه و متعه و حج تمتع
و ایمان بیاورد و معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت
و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزای حسنات و مؤمن بر حق است و از
شیعه ما اهل بیت است و مرویست که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اصحاب
بر جهنم و صراط بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت
و چون از آن راه گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که آن سقف
آن است و جزئی از عرش متصل بمحشر خواهد که محل حضور انبیا و
اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا در آنجا خواهند
گذاشت و ثالثاً آنکه از برای جهنم هفت طبقه و هفت در است چنانکه از ابن عباس
مرویست که در اول جهنم و دوم سعیر و سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم
حطمه و هفتم هاویه و مرویست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است
که اهل مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ
میجوشد دوم لظی است که محل کسانی است که از حق روی گردانیده
باشد و جمع مال نموده و حقوق الهی را ادا ننموده سیم سقر است که بر آن
نوزده ملک موکلند و جای کافرانست چهارم حطمه است که شراره آن
مثل شتران زرد میباشد و اعضا را از هم می شکند پنجم هاویه است
که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس
مالک ظرفی از چرک و خون و عرق ایشان که مثل مس گداخته است

بخورانند

بخورانند ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در
هر سراپرده سیصد قصر است و در هر قصری سیصد خانه از آتش و در هر خانه
سیصد نوع از عذاب مقرر است و آن برای کافرانست که طبقه هفتم
جهنم است که فلق در آنجا است و اخبار در این باب بسیار است و
مذکور میشود که جهنم که طبقه اول است جای اهل توحید است که بقدر اعمال
قبیحه خود معذب میشوند و بعد از آن بیرون خواهند آمد و طبقه دوم منزل یهود است
و سیم جای نصاری است و چهارم جای صابیون و پنجم جای مجوس
و ششم جای مشرکین عرب و هفتم جای منافقین است و در اینجا که
کفار مقصرین و ما شند ایشان مخلّد در آتش جهنم میباشند چنانکه
صریح آیات است بلی فساق اثناعشری را بشفاعت و نسل ایشان بیرون
خواهند آورد چنانکه خداوند عالم فرموده ان الذین کفروا بآیاتنا سوف
نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان
الله کان عزیزا حکیما یعنی بدرستیکه آن کسانی که کافر شدند بآیات قرآن
با معجزات پیغمبر او بلی وصدهنت زود باشد که در آوریم ایشان را در آتش
که هر زمانی که پخته شود یا بسوزد پوست ایشان از آن آتش بدل کنیم پوست دیگر
چنانکه مرویست که در یک ساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند تا
آنکه بچشند عذاب را و تمام درستیکه خدا غالبست بر کسی که بخواهد او را
از عذاب کفار منع کند و حکیم است و عذاب در خیال از برده حکمت
میکند و ایضا فرموده ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم

طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا و کان ذلک علی الله یسیرا یعنی هرسنیکه
آن کسانیکه کافر شده اند و ستم کردند بر مردمان با پیغمبر اخر الزمان نمی آمرزد
خدا ایشانرا و راه نمای نمیکند مگر براه جهنم در حالتی که ایشان همیشه و دایم در
جهنم خواهند بود و این بر خدا آسانست و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که اهل جهنم را
مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک
نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و کوران و گنگان باشند
و روهای ایشان سیاه باشند و محروم و نادم باشند و غضب کرده پروردگار
خود و رحم بر ایشان نکند و عذاب ایشانرا تخفیف نه دهند و آتش بر ایشان
افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند
و قلابهای مس از آتش بر دهنهای ایشان زنند و گرزهای آهن بر سر
ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان
رحم نمیکنند و ایشانرا در آتش می کشند و با شیاطین در زنجیر کنند
و در غلها و بندهای ایشانرا مقید سازند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب
نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود این است حال جمعی که بجهنم میروند
و همچنین است سایر آیات و اخبار در خامسا آنکه خوراک اهل جهنم از زقوم
و چرک و ریم و مانند اینهاست چنانکه خداوند عالم میفرماید ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم یعنی درستیکه بر کها و میوه های
درخت زقوم خوراک گناهکارانست مثل مس گداخته و مانند آن میجوشد
در شکم ایشان مانند جوشیدن آب بسیار گرم که روده ها را پاره پاره
کنند و ایضا فرموده ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من

زقوم فمالئون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم
یعنی پس درستیکه شما ای گمراهان از طریق تکذیب کننده پیغمبر میشاید
هر آینه بعد از بعثت شما خورنده کاینید از درخت زقوم که در غایت در آتش که
میوه او در نهایت تلخی و خشونت و بد بوئی است پس از آن پر خواهید
نمود شکم خودتانرا از آتش بعد از حرارت و آب طلب میکنید خواهید نوشید از
حمیم که آبیست بسیار گرم چنانکه عشاق آب بسیار سرد است که اعراب
میوزانند و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی
در آن جاری میشود و بعضی گفته اند که آب و چرک و ریم بدن اشامید مثل
شتران تشنه که مدتی آب نیافته باشند و مبتلا باشند بمرض تشنگی مثل
استسقا، و ایضا فرموده تصلی نارا حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم طعام الا
من ضریع یعنی در آورده شود که در آتش بنهایت حرارت رسیده باشد
زبانه زننده بر دشمنان خدا آشامیده شوند از آب چشمه بسیار گرم نیست
از برای اهل جهنم خوردنی مگر از ضریع که گیاهیست خشک مثل سم قاتل
و ایضا فرموده فلیس له الیوم ههنا من حمیم و لا طعام الا من غسلین لا یاکله
الا الخاطئون یعنی نیست از برای بدکار در روز قیامت خویشی که
حمایت او کند و نیست خوردنی از برای او مگر از غساله و زردابه و چرک و خون
که از اعضای دوزخیان میجوشد بیرون میآید نمیخورند آنها را مگر گناهکاران
که از روی تعمد مرتکب خطا شده اند و از حضرت امیر مرویست که در وصف
جهنم فرمود که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است

و عذابش جدید است و گزرش از جدید است و همچنین سایر آیات
و اخبار و اصل این اعتقاد نیز از اصول دین است و منکران از جمله کافر نیست
چنانچه اشاره بآن شد بلی بعضی از تفاصیل آنها که محتاج باخبار
و دلیل ظنی میباشند حکم بکفر منکران مشکلست ولکن اجمالا باید بجمیع
ما جاء به النبی (ص) اعتقاد کرد و هر چیز که بتفصیل آن قطعی و ضروریست آن نیز
باید اعتقاد کرد و مظنونات بر وجه ظن اعتقاد نمایند والله العالم فصل
چهارم در بیان احوال اعراف است بدان اولا که اعراف علی المشهور
حصاریست که در میان بهشت و جهنم است و بعضی گفته اند که کنگرها
و بالاهای آن حصاریست و از حضرت صادق (ع) مرویست که اعراف تلی
چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه
با گناهکاران اهل زمان خود هم چنانکه می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان
لشکر که ایشانرا محافظت نماید و تحقیق آنست که اعراف مکانیست
میان بهشت و دوزخ چنانکه خداوند عالم میفرماید و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم
یطمعون الی آخرها یعنی بر اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ
که هر دو را بینند و شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتها
و سیمای ایشان چه بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو
گویند که چون این ساکنان عارف میباشند باهل بهشت و دوزخ
از اینجهة انها ضعفا اعراف گویند و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام

بر شما

بر شما باد که بسلامت بدار السلام رسیده اید و ایشان هنوز داخل بهشت
نشده اند ولیکن طمع دارند که داخل شوند و وقتی که بر گردانیده شود چشم
ایشان بسوی دوزخیان گویند خدایا مگردان ما را با ظالمین و با ایشان
گویند که جمعیت شما فایده بحال شما ندارد و تا اینجا که مقتضای جمع
میان اخبار مختلفه آنست که اصحاب اعراف که حاکم اند رسول خدا و ائمه
هدی میباشند و مومنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکنند و از
صراط میگذرانند و دشمنان خود را بجهنم میفرستند و بعضی از اهل
اعراف را بشفاعت داخل بهشت میکنند و بعضی که قابل شفاعت
و دخول در بهشت نیستند همیشه در اعراف میباشند و آنها که ساکنند
و مستضعفین و امثال آنها میباشند چنانکه مرویست که اعراف موضع
بلندیست که بر صراط علی (ع) و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان
خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث
بسیار از ائمه (ع) وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر
کسی را بسیمای او و هر که ما را میشناسد ما او را میشناسیم او را داخل بهشت
میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم می کنیم و ایضا
مرویست که جائی میدهند در اعراف جماعتی را که استحقاق ثواب و
عقاب و خلود در جهنم را ندارند و ایشانرا وا میگذارند تا اینکه بشفاعت
پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و گفته اند
که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشند

ویا یکی از اوین رضی باشند و ون کبیری و یا موحدی که در عمل تقصیر کرده
باشند و بعضی گفته اند که اعراف مسکن کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند
تا اینکه مستحق بهشت یا دوزخ شوند پس خداوند عالم ایشان را در اعراف
مسکن میدهند تا اینکه در عوض الام دنیا نعمت آخرت بایشان برسد
و مرویست که در اعراف چند حظیره است که آنها جای مومنین حقیقت
و جای اولاد زناست که از مومن عمل آمده باشند تا هفت شکم و همچنین
بعضی از دیوانها وصل این اعتقاد فی الجمله علی الظاهر مثل اعتقاد سالکت
و منکر این مثل منکر آن که از جمله کفار است که بالتقصیر مخلد در نار است و احکام
کفر بر او جاریست فصل در بیان احوال اهل بهشت است بهشت مکه گری
دار البقاء و خلود و سلامتست و در آن مرگ نیست و پیری و کوری و
دوری و بیماری و آفت و مرض و غم و الم و فقر و مانند اینها نیست و هر چه
نفس خواهش کند حاصلست و انواع نعمتهای الهی از حور و قصور
و فواکه و طیور و مانند اینها از برای اهل بهشت آماده است چنانکه خداوند
عالم فرموده است و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات
تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من
قبل و اتوا به متشابها و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون
یعنی بشارت بده ای محمد از جهت ترغیب آن کسانیکه بتوفیق الهی ایمان
آورده اند و عمل شایسته میکنند چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد
و مانند اینها این که از برای ایشان بهشتهاییست که در انواع

میوه

نهرهای
میوه ها و طعامهای لذیذ است که روان میشود در زیر درختهای آن نهرهای عظیم
آنها نهرها و جویهای فراخ از آب و شیر و عسل و شراب طهور در پهلوی
یکدیگر بدون فاصله از عهده او بدون اینکه با هم مخلوط شوند و ایشان
بر غرفها برای نظاره درختهای و آبهای روان کنند و از میوه های
بهشت تناول نمایند و هر زمان که روزی داده شوند از آن بهشتها از
میوه های درختان آن گویند با یکدیگر که این نوع از میوه پیش از دنیا
یا در زمان سابق در آخرت با ما نیز داده شده و داده میشوند بر روزی آخرت
در حالتی که مانند روزی دنیا باشند در صورت هر چند تفاوت داشته
باشند در طعم چنانکه مرویست که مزه جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت است
یا اینکه نعمتهای بهشت هر یک موافق یکدیگرند مثل جادم و مسکن و مسکن
موافق فرش و امثال اینها و از برای ایشان است در آن بهشتها زنها که
پاکند از علتهای زنان دنیا چون حیض و نفاس و استحاضه و بول
و غایط و منی و چرک و سایر منفرات طبیعت ایشان و آن در بهشتها همیشه
هستند و نعمت ایشان منقطع نمیشود چنانکه عذاب کفار مرتفع نمیگردد
و ایضا فرموده وعد الله المومنین و المومنات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله
ذلک هو الفوز العظیم یعنی وعده داد خدا مردان مومن و زنان مومنه را
بهشتهائی که روان میشود از زیر آنها نهرهای در حالتی که همیشه در آنجا باشند و
وعده فرمود مسکنهای پاکیزه که از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ مهیا شده.

واز برای ایشانست خوشنودی خدا که از همه بزرگتر و بهتر است چنانچه
مرویست که چون اهل بهشت قرار گیرند حق تعالی خطاب کند که خوشنود
شدید گویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرموده چیزی را که بهیچ
کس عطا نکرده حق تعالی فرماید بشما فاضلتر از این عطا کنم ایشان گویند فاضلتر
از این چه باشد خطاب رسد که خوشنودی من این خوشنودی
با نعمت بهشت دادن رستگاریست بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب
حقارت و پستی است در انصاف فرموده ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل
فاکهون هم وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون لهم فیها فاکهة
ولهم ما یدعون سلام قولا من رب رحیم یعنی بدرستی که اهل بهشت
در آن روز مشغول بنعمت بهشت و دختران بکر باشند و بفواکه و میوه های
آن متلذذ و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان در سایه باشند
که حرارت آفتاب بایشان اثر نکند و بر تختهای آینه تکیه کنند
از برای ایشان در بهشت میوه های بسیار است واز برای ایشان است
هر چیز که خواهش کنند در خاطر خود آورند از اطعمه و اشربه و حور و قصور و فواکه
و طیور بی آنکه بزبان آورند واز برای ایشانست سلام و تحیت که فوالعین
صادر میشود از جانب پروردگار مهربان که نظر بحدیث گوید السلام
علیکم یا اهل الجنة واز حضرت صادق مرویست که فرمود که از برای
پستترین اهل بهشت منزلیست که هرگاه جن و انس در آنجا وارد شوند
کفایت ایشان را میکند و اطعمه و اشربه از برای همه ایشان مهیا است

و همه را کفایت میکنند در ماکول و مشروب ودون مرتبگی که از نعمت او چیزی کم
شود و بدرستیکه پستترین اهل بهشت از برای آن سه باغ است پس چون داخل
باغ پستترین آنها شود می بیند در آن زنها و خدمتکاران و نهرها و میوه های
که با نهایت چشم او روشن گردد و دل او از خوشنود گردد پس چون شکر خدا را
بجا آورد و گویند که سر خود را بلند کن و باغ دیگر را ببین چون آن باغ را
نگاه کند در آنجا به بیند چیزها که در باغ اول ندیده گوید خدایا این باغ را
بمن عطا کن پس خداوند عالم گوید که اگر این باغ را بتو دهم باغ دیگر خواهش
کنی گوید خدایا همین را میخواهم پس باو عطا کنند و چون داخل
شود شکر خدا کند که در بهشت را باز کنند و در آنجا چندین برابر آنجا
ببیند و باو عطا کنند و فرمود که در بهشت بنده مؤمن از هشتصد
باکره و چهار هزار ثیبه و دو حور العین کرامت کنند و مغز حور العین
از زیر هفتاد حله نمایانست و فرمود که حضرت علی بن ابیطالب فرمود
که [illegible] بهشت بهشت در مرویست که یک در از برای
پیغمبران و صدیقان است و یک در از برای شهداء و در از شیعیان
و دوستان ماست پس همیشه بر روی صراط ایستاده ام و میگویم
خداوندا نجات ده شیعیان و دوستان مرا که در دنیا مرا یاری کرده اند
پس ندا میرسد که دعای تو را مستجاب کردم و در آن وقت هر کسی که مرا
دوست میدارد و یاری کرده باد دشمن من محاربه کرده بفعل یا بقول شفاعت
میکنند از برای هفتاد هزار همسایگان و خویشان خود واز حضرت امام

زبان امام برحق مرویست که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و هر مومنی
از ایشان در منزل خود و بر تخت خود تکیه کنند و خدمتکاران
بر دور او بایستند و میوه های بر بالای سر او آویخته باشند و چشمهای آب
بر دور او بجوشش آید از زیر قصر او و نهرهای جاری شود و مسندها برای او
بگسترانند و متکاهای نهاده برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمت
کاران برای او حاضر کنند پیش از آنکه ایشان طلب کنند و حوران سیاه چشم
از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد پس از آن
خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من
و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است
از آنچه که در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها
که ما داریم از آن چیز که نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها
که داریم در جوار رحمت پروردگار خود هستیم که چون باز ندا با ایشان برسد گویند
بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه که داریم حق تعالی فرماید که رضا و
خوشنودی من از شما و محبت نسبت به شما بهتر و عظیمتر است از آنچه
در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن
تو ما را بهتر است از برای ما و خواطر ما با آن شاد تر است و از حضرت رسول
مرویست که در بهشت غرفه چند است که از بیرون آنها اندرون آنها و
بیرون آنها اندرون دیده میشود و از امت کسی در آنها ساکن میشود که
سخن او نیک باشد و طعام مردم بخوراند و هر که رسد سلام کند و نماز کند
دارند

در شب در هنگامیکه مردم در خواب باشند و از حضرت صادق مرویست
که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه امیرالمؤمنین است و در
خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه
میکند و فرمود که حضرت رسول فاطمه را میبوسید عایشه را بد می آمد
و گفت زن شوهردار را این قدر چرا میبوسید حضرت فرمود ای عایشه
در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزد طوبی برد و از میوه او بمن
داد که تناول نمودم پس خدا در آب کرد در پشت من چون بزمین آمدم
با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه فاطمه را میبوسم بوی
درخت طوبی از آن استشمام میکنم و آیات و اخبار در این باب بسیار است
و اصل این اعتقاد نیز از جمله اصول دین است و منکر این از جمله کافرین است
فصل در بیان حقیقت اسلام و ایمان و کفر است و ارتداد و مانند اینها بدانکه
ظاهر بعضی از آیات و اخبار این است که محض تلفظ بشهادتین که دلالت
مقتضای او معلوم نباشد کافیست در حکم کردن باسلام چنانکه خداوند
عالم فرمود قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل
الایمان فی قلوبکم یعنی اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم بگو ای محمد که شما
ایمان نیاوردید و لیکن بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان داخل نشده در دلهای
شما و اما در حقیقه ایمان خلاف است و جمعی از امامیه و مانند ایشان قائلند
که ایمان محض تصدیق است و آن عبارت است از واقع ساختن در دل
نسبت خدائی بخدا و یکتائی و مانند آن را باو و نسبت پیغمبری را بمحمد بن عبدالله

بروجهی که ادعای اکر دو نسبت دادن او را بتصدیق و راستی بدون کفایت
کردن محض برحمت و معرفت و علم چنانکه خداوند عالم فرمود لقد حق القول
علی اکثرهم فهم لا یومنون یعنی بتحقیق که ثابت شد قول بیغمبر و حقیقت او
بر بسیاری ایشان پس ایشان نمی آورند زیرا که آیه دلالت میکند بر اینکه
محض معرفت کافی نیست بلکه محتاج است بامر دیگر که تصدیق تنها یا اقرار
بزبان باشد و بعضی گویند که ایمان عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار
بزبان چنانکه از خواجه نصیر الدین در تجرید محکی است و بعضی گویند که ایمان
عبارتست از تصدیق کردن بدل و اقرار کردن بزبان و عمل کردن بارکان
و اعضاء و جوارح چنانکه از شیخ مفید و مانند او از محدثین و غیر ایشان محکی است
و مذهب وسط که مختار خواجه نصیر الدین است اقوی است زیرا که خداوند
عالم در وصف کفار فرمود و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند
کفار آیات ما را و حال آنکه یقین دارد نفسهای ایشان پس باید علاوه
بر تصدیق قلبی بدون ضرورت انکار نکند بلکه اقرار بزبان کند و ایضا در وصف
مومنین فرمود الذین امنوا و عملوا الصالحات یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند
و عمل شایسته کردند پس عمل غیر ایمان خواهد بود و کفر بر دو قسم است یکی کفر مقابل
اسلام که باعث نجاست و خلود در جهنم بالقصر است و سایر احکام کفر بر آن
مترتب میشود و دیگری کفر مقابل ایمانست که باعث خلود در جهنم و مثل
آنست و لیکن باعث نجس بودن نیست چون حال سنیها که در دنیا ایمان
دارند و در جان و مال و عرض و وارث شدن و اسیر شدن و اخذ مال امانت

و مانند اینها که از برای کافر کفر مقابل اسلامست و لیکن ظاهر این است
که کفر بهر دو قسم او عبارت نیست از عدم اسلام و ایمان چنانکه از اکثر
متکلمین محکی است بلکه عبارتست از انکار الوهیت یا نبوت یا ضروریات
دین اسلام بلکه ضروریات مذهب اثنا عشریه یا امامیه یا بفعلی که مستلزم خروج
دین و مذهب باشد مثل استخفاف بقرآن مجید و انداختن آن در نجاسات
یا کعبه یا سجده کردن از برای آفتاب یا بت و بستن زنار
از برای اظهار شعار کفر و مانند اینها که آثار کفر است زیرا که بر بایسته مستضعف
که حق را نشناسند و انکار آن هم نمیکنند و عناد بر آن ندارد و مترددیکه
در حیرتست یا بچه صبیست اسلام و کفر بگوشش نخورد صحیح است که بگویند کافر
نیست چنانکه میگویند که مسلم و مومن نیست و از آیات و اخبار هم مستفاد
میشود که کفر باعتبار انکار و تکذیب است نه باعتبار محض عدم تصدیق پس
میان کفر و اسلام و مومن و کافر واسطه خواهد بود و حکم آن واسطه این است
که پاکست و ظاهرا اسیر کردن و بنده قرار دادن ایشان و مانند اینها نیز
جایز نیست و اینجا است بلکه کفر نیز اگر از جهت قصور و عدم قدرت باشد که
مستوجب خلود در جهنم بلکه مطلق عذاب کردن نخواهد بود بلی اگر از راه تقصیر باشد
موجب استحقاق عذاب خواهد بود و ایضا باید دانست که هرگاه کسی ایمان
آورده باشد و بعد از آن انکار کند یا انکار چیزی کند که از جمله ضروریات
دین باشد که وضوحش بمرتبه رسیده باشد که هر کس که در دین آن
نشو کرده تازه نباشد اخبار آن و در بلاد بعیده از بلاد اسلام

شود نماز کرده باشد بداند که از دین اسلام است مثل واجب بودن نماز و حج و
و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود و مشروط بودن آن بطهارت فی الجمله
و وضو و غسل و روزه و حج و زکوه و مانند اینها یا کاری کند که از شعار کفر باشد
چون سجده کردن از برای آفتاب یا بت و مانند اینها آن کس را مرتد گویند
زیرا که ارتداد بمعنی برگشتن از دین اسلام است و این بر دو قسم است یکی
فطری که در حالت انعقاد نطفه او یکی از پدر و مادر او مسلمان باشند و او نیز دین
اسلام را قبول کرده باشد و بعد از این برگشته باشد بوجهی از وجوه مذکوره و
دیگری مرتد ملی که در حال کفر پدر و مادر نطفه او منعقد شده باشد و او قبول
اسلام کند و بعد از این برگردد و چون یهودی که اسلام بیاورد و بعد از آن بوجه
مذکور برگردد و توبه این قسم قبول میشود بلکه اصح این است که توبه مرتد فطری
نیز در طهارت و صحت اعمال قبول میشود و هر چند کشتن او لازم باشد و همچنین
انتقال مال او بورثه است و زن او از وی جدا میشود و عده وفات نگاه میدارد
و بدون طلاق میتواند شوهر دیگر کند بلی بنابر قبول کردن توبه شوهر اول نیز
میتواند او را بعقد دیگر او را تزویج کند و بعد از انقضای عده و بعضی گفته اند که در
اثنای عده نیز میتواند تزویج کند و این خالی از اشکال نیست و ایضا باید
دانست که ایمان بر پنج قسم است اول ایمان عام العام باین نحو که
اظهار شهادتین کند و انکاری که موجب ارتداد شود بر وجه مذکور از وی صادر
نشود و در این ایمان داخلست ایمان شیعه و سنی بلکه منافق دوم ایمان
عام باین طریق که اظهار شهادتین کند و اقرار کند بخلافت علی بن ابیطالب

بالفصل

بلا فصل و در این ایمان سنی داخل نیست ولیکن ایمان غیر امامیه اثنی عشریه
چون کیسانیه که بعد از امام حسین محمد حنفیه را امام میدانستند و امامت
امام زین العابدین و سایر ائمه را قائل نیستند نیز داخل است سوم ایمان
خاص باین طریق که اظهار شهادتین کنند و اقرار بولایت علی بن ابیطالب
و یازده فرزند او که بترتیب امام و جانشین پیغمبر آخر الزمان اند بحق
بنص خدا و رسول خدا با بودن هر یک اعلم و معصوم در عصر خود و واجب بودن
محبت و اطاعت ایشان و زنده بودن صاحب الزمان و غایب بودن
او و ظاهر شدن او و عالم را از ظلم پاک کردن و از عدل پر نمودن و همچنین
معاد جسمانی بر وجهی که مذکور شد و مانند اینها و این ایمان خاص بجماعت
اثنا عشریه است که دوازده امام معصوم مفترض الطاعه را قائلند
و در این ایمان داخلست ایمان مفسدین و فاسقین و این ایمان سبب طیب
در صحت دادن زکوه و مانند آن چهارم ایمان خاص الخاص است باین نحو که
بر وجه مذکور ایمان آورد و اصول دین را بر وفق اصول مذهب اثنا عشری
اعتقاد کند بدلیل عقلی و نقلی بقدر امکان زیرا که تقلید در اصول دین
کافی نیست و اقرار کند بجمیع اینها و جمیع واجبات را بعمل آورد و از
جمیع محرمات اجتناب کند بلکه از لغو و مکروهات نیز اجتناب کند و مستحبات را
نیز بجای آورد و در این ایمان صاحبان کبیره و مانند ایشان داخل نیست
پنجم ایمان اخص است باین طریق که بر وجه علم الیقین یا عین الیقین یا حق
الیقین تحصیل عقاید حقه نماید و علاوه بر اعمال سابقه تهذیب نفس از

اخلاق ذمیمه کند و تحصیل اخلاق حسنه نماید و بصفات خاصه مومن که در
آیات و اخبار مذکور است متصف گردد و شرک خفی چون اعتماد کردن بتدبیر
خود و اعتماد در حفظ عدد رکعات نماز بگردانیدن انگشتر را به انگشت دیگر
و مانند اینها که از اخبار مستفاد میشود که شرک خفی میباشند نداشته باشد
و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا و اولیا است چنانکه از آیات و اخبار
مستفاد میشود و معنی حدیث مروی از حضرت امام رضا که اصحاب کبایر نه مومنند
و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند از این تقسیم ظاهر میشود زیرا که ایمان برای
ایشان ایمان اخص خاص الخاص و منیست و بنابر این معنی هر چند صاحب گناه
صغیره را نیز میتوان گفت که مومن نیست و کافر نیست ولیکن چون ایمان حکم
صاحب گناه کبیره را هم نبود احتیاج بشفاعت او داشت زیرا که گناه
صغیره به سبب عدم اصرار باشد آن محو میشود و ذکر آنرا فرمود نزد محل ذکر
معاصی صغیره و کبیره و مانند آن در کتاب فقهیه است و ذکر آنها در این کتاب
و رساله گنجایش ندارد و ایضا باید دانست که در دنیا باید داعی که انسان [illegible]
در توبه برای او باز است و رحمت الهی برای او دست است چنانکه خداوند عالم
میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان
الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد ای بندهگان من که
اسراف و ستم کردید بر نفسهای خودتان بگناه بزرگ یا قتل نفس و مانند اینها بگو
ناامید نباشید از رحمت خدا بدرستیکه آمرزنده گناهانست و در همه
کس مهمان است و فرمود انی لغفار لمن تاب یعنی بدرستیکه من آمرزنده

ومحوکننده

و محوکننده گناهانم از برای هر کسی که توبه کرد و آیات و اخبار در این باب
بسیار است و اقل توبه است که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر ترک از معصیت
در آینده و مانند اینها چنانکه مرویست از حضرت امیرالمومنین فرمود که
استغفار اسم است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته
دوم عزم بر اینکه عود بآن هرگز نکند سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق
ایشانرا تا آنکه وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد
چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
و حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشت که در بدن تو از حرام
روئیده است و آنرا بحزن و اندوه برریزی تا پوست تو بچسبد و گوشت
تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آن
قدر که بآن چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگو استغفر الله
و از حضرت صادق ع مرویست که کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند
از آن مانند کسی است که استهزا میکند ولیکن بعد از توبه خداوند عالم
از جهت فضل که وعده عفو فرموده است توبه را قبول خواهد کرد چنانکه
بمقتضای بعضی از اخبار از باب تفضل الهی گناه را نمینویسند
تا هفت ساعت یا مثل آن باحتمال آنکه توبه کند یا حسنه که باعث عفو
از گناهانست از او صادر شود چنانکه مواخذه بر نیت معصیت بدون سعی
نفس نمیکنند و بقصد طاعت ثواب میدهد از راه فضل و الله العالم
و لله الحمد الدائم و الصلوة علی رسوله و آله القائم و تمت الرساله المسمی بلعلک منجح
عصر پنجشنبه شهر ذی قعده ١٢٨

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: آب حیات

مؤلف متن: محمد جعفر استرابادی ... محشی ...

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر ... نوع خط: نستعلیق ... تعداد سطر: ۱۹

جزء کتب: دوم ... زبان: فارسی ... عدد اوراق: ۷

طول ... عرض ... شماره عمومی: ۲۳۸۶۱

وقفی / خریداری ... تاریخ ... وقف / خریداری

ملاحظات: [illegible]

۷۶/۳/۲۹

یعنی ماده و صورت ندارد و یکتائی در اجزاء عنصریه رئیسه و غیر رئیسه یعنی
سر و گردن و دست و پای مانند اینها ندارد و پس مراد از یکتائی آنست که شبیه

مراد

ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست و جزء عقلی و عنصری ندارد و مراد این
نیست که واحد از اعداد است یا آنکه یکنوع از جنس است و بحسب معنی
تصدیق آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند
واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمالست
و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست و صفات ذاتیه او عین
ذات اوست و احد و یکتاست و نفی شریک و بی همتاست و صفات
ثبوتیه ذاتیه خداوند عالم درین بیت مذکورست قادر و عالم و حی است و مرید و
مدرک هم قدیم و ازلی است متکلم صادق و صفات سلبیه خداوند عالم دراین بیت
مذکورست نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریکست و معانی
تو غنی دان خالق پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول
آنکه خالق عالم و ممکنات است دوم آنکه واجب الوجود بالذاتست سیم آنکه
صاحب جمیع صفات کمال و جمالست چهارم آنکه منزه از جمیع صفات
نقص و صاحب جلالست پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات اوست
و ایضا باید فهمید که توحید و یکتائی از پنج جهت است اول توحید ذاتی
یعنی ذات خداوند عالم یگانه است و جزء ندارد و یعنی تعدد و تکثر در جزئیات
واجب الوجود بالذات نیست دوم توحید جزئیاتی یعنی واجب الوجود کلی
صاحب افراد متعدده نیست بلکه کلی منحصر در فرد است که خداوند عالم
باشد سیم توحید صفاتی یعنی جمیع صفاتی که متکثرند بحسب آثار متحدند
بحسب واقع یعنی همه صفات در واقع یکی میباشند بلکه صفات با ذات یکی

این کتاب رساله محمد جعفر استرابادی است
محمد ... هدیه کرده است پیش شاهی هر کسی این را

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله اما بعد میگوید خادم شرع مبین
مذهب جعفری از مذاهب شرع محمد جعفر استرابادی که این رساله ایست
در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که باعث هدایت
انام بسوی عقاید اسلام میباشد امید که موجب حصول ذخیره معاد از
برای عباد گردد بدانکه اصول دین پنج است اول توحید است که کمال
واجب الوجود بالذات است در ذات او دویم عدل است که کمال واجب
الوجود بالذات است در افعال او سیم نبوت است که ریاست الهیه است
بالاصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت است
که ریاست الهیه عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم
منصوص منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خاتم النبیین بر جمیع مکلفین
در امر دنیا و دین پنجم معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح
وحشر اجساد است توحید بحسب معنی تصوری عبارت است از
دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یکتائی از هر جهة چون یکتائی
جزئیاتی یعنی تعدد در افراد و جزئیات او نیست و یکتائی در فعل است و صفات
ذاتیه یعنی تعدد در آنها نیست و یکتائی در اجزاء عقلیه یعنی جنس که مابه الاشتراک
وفصل که مابه الامتیاز است در ذات او نیست و یکتائی در اجزاء خارجیه
یعنی ماده و صورت ندارد و یکتائی در اجزاء عنصریه ریئسه و غیر ریئسه یعنی
سر و گردن و دست و پا و مانند اینها ندارد و پس مراد از یکتائی آنست که شبیه

ندارد

ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست و جزء عقلی و عنصری ندارد و مراد این
نیست که واحد از اعداد است یا آنکه یکنوع از جنس است و بحسب معنی
تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند
واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است
و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است و صفات ذاتیه او عین
ذات اوست و واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتاست و صفات
ثبوتیه ذاتیه خداوند عالم درین بیت مذکور است قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و
مدرک هم قدیم و ازلی پس متکلم صادق و صفات سلبیه خداوند عالم در این بیت
مذکور است نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریکست و معانی
تو غنی دان خالق پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول
آنکه خالق عالم و ممکنات است دوم آنکه واجب الوجود بالذات است سیم آنکه
صاحب جمیع صفات کمال و جمال است چهارم آنکه منزه از جمیع صفات
نقص و صاحب جلال است پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات اوست
و ایضا باید فهمید که توحید و یکتائی از پنج جهت است اول توحید ذاتی
یعنی ذات خداوند عالم یگانه است و جزء ندارد و یعنی تعدد و تکثر در جزئیات
واجب الوجود بالذات نیست دوم توحید جزئیاتی یعنی واجب الوجود کلی
صاحب افراد متعدده نیست بلکه کلی منحصر در فرد است که خداوند عالم
باشد سیم توحید صفاتی یعنی جمیع صفات که متکثرند بحسب آثار متحدند
بحسب واقع یعنی همه صفات در واقع یکی میباشند بلکه صفات با ذات یکی